تاریخ مختصر ۵۷۷

[illegible]

[illegible] ۱۰۵۵

[illegible]

در ۱۰۵۵

۷۸

بسم الله الرحمن الرحيم وبه الاستعانة والتوفيق

بعد از حمد پروردگار و درود بر احمد مختار و حیدر کرار و اهل بیت اطهار
و دعای دوام دولت پادشاه کامکار شاه عباس صفوی موسوی حسینی بهادر
معروض میدارد که چون در بعضی اوقات بر مجملی از تواریخ احتیاج میشد
این مختصر تالیف شد تا در همه جا همراه تواند بود و بنای آن را بر تاریخ
اساس نهاده و ذکر انبیای عظام را اصل ساخته و اسامی پادشاهان
معاصر را متفرع بر آن ساخت و بالله التوفیق از هبوط آدم ع تا بعثت
ادریس و نزول علم نجوم بر وی ۱۲۰۰ سال است آدم ع هزار سال عمر

کرد و حوا بعد از وی یک سال و بقولی هفت سال رحلت نمود و آدم چهل هزار
از اولاد خود دید اما فرزندان صلبی او بیست و یک پسر و بیست دختر
بود و ادریس بقولی در وقت وفات آدم صد سال بوده و صد و بیست
سال خلق را دعوت کرد و بعد از آن باسمان عروج کرد و نوح ع
بعد از فوت آدم یکصد و بیست و شش سال متولد شده از آفرینش
آدم تا زمان طوفان بقول اصح ۲۲۴۲ سال شمسی بوده و چون
۲۵۰ سال از عمر نوح گذشت مبعوث شد و ۹۹۸ سال بدعوت
مشغول بود و در زمان سام که از کشتی بیرون آمد بجانب عراق پیوست
و بعد از دو هزار و دویست سال تا زمان ابراهیم علیه السلام بغیر از
هود و صالح پیغمبری مبعوث نگشت و بعضی گویند ذو القرنین اکبر بعد از
صالح و قبل از ابراهیم برتبه نبوت سرافراز شده و اکثر ممالک ربع
مسکون را مسخر کرد و خضر که نسبتش بسام بن نوح میرسد

در مقدمه ذو القرنین بود و در ظلمات بسر چشمه آب حیات رسید
ازان آشامیده زندگی جاوید یافت اما پادشاهانی که درین عرض با
عصر ابراهیم علیه السلام بوده اند که ایشان را پیشدادیان گویند از
ملوک عجم کیومرث و هوشنگ بن سیامک بن کیومرث طهمورث دیوبند
دیوبند برادر هوشنگ و جمشید که بعضی او را پسر و بعضی برادر طهمورث
گفته اند و فیثاغورث حکیم ملازم او بوده و علم موسیقی را وضع کرد
و شداد که بهشت دنیا ساخت و ندید در ان اوان بر دیار
شام مسلط بود و ضحاک که بر سر جمشید فرستاده و بر وی غالب آمده
او را بکشت و بر ایران مسلط بود و بعضی ضحاک را خواهر زاده جمشید
میدانند چه جد او خود را یکی از ملوک دیار شام داده بود و او بهم رسید و
نمرود جباری بود که از جانب ضحاک بر دیار شام والی شده بود
حضرت ابراهیم ع را حق تعالی بدعوت او فرستاده و نمرود طاعت شر

اول

و اول مناری ساخت که با آسمان رود و جبریل او را بیفکند و بار
دیگر به بال کرکسان عروج باسمان کرد و ابراهیم را بمنجنیق در آتش افکند
و آتش بر خلیل گلستان شد و آخر بزمان آن پشه بدماغ او رفت
و او را بجهنم فرستاد و ابوریحان در قانون مسعودی آورده که از
طوفان تا عصر ابراهیم ع یکهزار و هشتصد و یک سال بود و درین
ابواب اختلاف بسیار کرده اند و احمد بن غفاری یکهزار و صد و چهل
سال نوشته و از حضرت ابراهیم تا عصر موسی ع پانصد و هفتاد و
پنج سال اما انبیای مشهور که دران عصر بوده اند بعضی بعد از
ابراهیم و قبل از موسی اسمعیل و اسحق که پسران ابراهیمند و
یعقوب ولد اسحق و یوسف ولد یعقوب و ایوب که از اولاد
اسحق است و لوط که در زمان ابراهیم بر شریعت که
نبی مشهور بود مبعوث بود و شعیب که بعضی گفته اند که از اولاد ابراهیم

واسحق انبیا و پادشاهانی که دران زمان بوده اند یعنی انبیا ابرهیم و لوط

قابوس بن مصعب که بلقب او را فرعون میخوانند و با عمالیق بلاد از

کسر از ونبا بر موسی خواست که از دریا بگذرد غرق شد و فریدون پسر زاده

جمشید که از بیم ضحاک مخفی بود و کاوه آهنگر او را پیدا کرده بر ضحاک مسلط شد

و او را هلاک ساخت و پانصد سال پادشاه بود و عالم را مسخر کرد

و بر پسران خود سلم و تور و ایرج قسمت کرد چنانچه مشهور است

و منوچهر ولد ایرج که سلم و تور را بخون پدر بکشت و پشنگ ولد تور

و افراسیاب ولد پشنگ که پدر را در انتقام خون تور بر سر منوچهر

فرستاد و آخر صلح کردند بشرط آنکه جیحون سرحد باشد و منوچهر صد و بیست سال

پادشاهی کرد و نوذر بن منوچهر که ولیعهد پدر بود و افراسیاب

لشکر بر سر او کشید و او را گرفته بقتل آورد و در ایران دوازده سال

مستولی بود و زاب بن طهماسب بن منوچهر که بامداد زال زر و اعیان

ایران پادشاه شد و افراسیاب را از ایران بیرون کرد و گرشاسف

برادرزاده زاب که بعد از و پادشاه شد و پیشدادیان باو منتهی شدند

و از زمان موسی عم تا او دو هزار و هفتصد و نود و چهار سال بوده

و پیغمبرانیکه درین عصر بوده اند یعنی انبیا بعد موسی و داود و هارون

برادر موسی که در ایام حیات موسی فوت شد و یوشع بن نون و

کالوب بن یوفنا و خرقیل بن   و الیاس بن یاسین

که بر قوم مبعوث شد و ایشان ایمان نیاوردند و او از میان ایشان

کناره گزید و حق تعالی او را تا صور نخستین مهلت داد و بر بیابانها موکل

ساخت و الیسع و ذا الکفل و اشمویل علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام

و پادشاهانی که درین عصر بوده اند یعنی طبقه دویم از ملوک

عجم که ایشانرا کیان خوانند کیقباد بن زاب بن زو بن طهماسب

بن منوچهر که رستم بن زال در زمان او جهان پهلوان بوده دارا السلطنه

اخر اصفهان بود و صد سال پادشاه بود و کیکاوس بن کیقباد و بعضی
گویند که نمرود اوست و از حضرت داود عم تا زمان عیسی عم صد و
پنجاه و سه سال بود و انبیا که در ان اوقات بودند یعنی یا بین داود
و عیسی عم سلیمان بن داود و لقمن حکیم اگرچه بعضی بر انند که او
پیغمبر نبود اما چون اکثر اوقات بخدمت داود میرسید و قران بذکر او
ناطقست درین مقام ذکر او کرده شد و بیت المقدس را حضرت
داود بنا کرد و سلیمان با تمام رسانید و لقمن را بعضی خواهر زاده
و بعضی خاله زاده ایوب عم میدانند و بعضی پسر تارخ میدانند
که پدر ابراهیم است و بعضی گویند غلامی حبشی بود در بنی اسرائیل
و شبانی میکرد و شعیا که از نسل سلیمانست و ارمیا و دانیال
که بخت النصر را خبر داده بود از پادشاهی و خرابی بیت المقدس
و ربل (?) از معجزات اوست و عزیر که در صغر سن بخت النصر او را

اسیر کرده ببابل برده بود و بعضی او را دانیال (?) دانند و یونس و زکریا
و یحیی بن زکریا اما پادشاهانی که در آن عصر بودند یعنی یا بین داود و عیسی
کیخسرو بن سیاوش که معاصر سلیمان بود مدت پادشاهی او بقول (?)
دلویا (?) شصت سال و لهراسپ که کیخسرو پادشاهی باو داده خود منزوی شد
و او بلخ را پای تخت کرد و در ایام او بود زیرا که بعضی گویند بخت النصر از
با ایالت عراق عجم فرستاد و فرمود که هر بلادی که از جانب مغرب مسخر
کند از وی شود و او اکثر بلاد مغرب را مسخر کرد و بیت المقدس را خراب
کرد و هفتاد هزار از بنی اسرائیل اسیر کرد و بعضی گویند بخت النصر مقیم بود در
بابل که پادشاه انجا در ناحیه او آثار اقبال مشاهده نموده او را امیر
کرده تا بامارت رسید و بعد از فوت پادشاه بجای او نشست و لشکر
به بیت المقدس کشید و گشتاسپ بن لهراسپ که زردشت در عهد او
پیدا شد و گشتاسپ باغوای پسر اسفندیار دین او را قبول کرد

وغالبیان زامان دین دعوت کرد تا مجوس شدند و آتش پرستی را رواج
داد و اسفندیار بر دست رستم زال کشته شد و بهمن بن اسفندیار
که او را اردشیر نیز گویند و بقراطیس حکیم در زمان او بود و
همای بنت بهمن و داراب بن بهمن که مادرش همای بود و دارای
بن داراب و اسکندر بن دارا که با سکندر فیلقوس مشهور است
چه دختر فیلقوس را دارا خواسته بود و چون حمل پذیرفت او را باز
روم پیش پدرش فرستاد و او آخر کیانست اما طبقه سیوم از
ملوک عجم که ایشانرا ملوک طوایف گویند چون اسکندر بر عالم
دست یافت مملکت را تقسیم کرده بجمع داد و فرمود که هر کس
ملک خود را ضبط کند و خراج بدیگری ندهد و چون اشک بن سا
که یکی از گماشتگان اسکندر بود از اولاد داراب بود ملوک
طوایف او را بر خود مقدم میداشتند و او نیز با ایشان مدا

بلاد

اشک

میکرد تا پادشاهی باولاد او قرار یافت بدین ترتیب اشک
بن اشکان و شاپور بن اشک و بهرام بن اشک و بهرام
بن شاپور و بلاش بن بهرام و هرمز بن بلاش و انوش بن بلاش
و فیروز بن هرمز و بلاش بن فیروز و خسرو بن بلاش و گویند
قصه اصحاب کهف در زمان او روی داد و بلاش بن بلاش و
اردوان بن بلاش و اردوان بن اشغ که بر اشکانیان خروج
کرده ملک از دست ملوک ایشان انتزاع کرد و در عهد وی ملوک
بت پرست شدند و بعضی گویند در زمان او بود و جرجیس عم
بدیشان مبعوث شد و خسرو بن اشغ و بلاش بن اشغ بعضی
گویند که عیسی عم در زمان او متولد شد و گودرز بن بلاش و بعضی
گویند تولد مسیح عم در عهد او بود و نرسی بن گودرز و گودرز بن نرسی
که آخر ملوک طوایفست و از زمان حضرت عیسی عم تا ولادت

پیغمبر ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله سیصد سال بوده اما حواریان که
برگزیدگان عیسی اند و ایشان دوازده نفر اند که وصی مسیح بودند و بعد از
رفع او خلق را هدایت میکردند شمعون الصفا که از الجمله است
هر یک از ایشان را بقومی فرستاد و از ایشان هر یک عالم بودند
بلغت القوم که بدعوت ایشان اشتغال داشتند اما پیغمبرانی که
بعد از حضرت عیسی علیه السلام بوده اند تا زمان بعثت حضرت خاتم
صلی الله علیه و آله و سلم حنظلة الصادق و بعضی گفته اند که جرجیس هم
دران اوقات مبعوث شده [illegible] پسر سنان عیسی که
دختر او در کبر سن بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
رسید و بعضی گویند که از زمان آدم تا خاتم صد و بیست و چهار
هزار پیغمبر مبعوث شده اند و بعضی گفته اند و بعضی دوازده
هزار گفته اند هشت هزار از بنی اسرائیل و چهار هزار از امم مختلفه

اول گویند که از جمله صد و بیست و چهار هزار سیصد و سیزده نفر
مرسل اند و باقی غیر مرسل و مرسل آنست که جبرئیل بر او نازل شده
باشد و غیر مرسل لکن بالهام و منام وحی باو رسیده باشد اما
انبیاء اولو العزم که واضع شریعت اند شش تن اند آدم صفی الله و نوح
نجی الله و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمد
حبیب الله صلی الله علیه و علیهم اجمعین اما پادشاهانی که از عهد
عیسی علیه السلام تا زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله بوده اند که طبقه چهارمند
از ملوک عجم که ایشان را ساسانیان و اکاسره نیز گویند و ایشان
بیست و نه شخص بوده و بعضی سی و دو هم گفته اند اول اردشیر
بابکان که از اولاد بهمن بن اسفندیار بوده و بعضی تولد عیسی علیه السلام
را در عهد او گفته اند و شاپور بن اردشیر و هرمز بن شاپور
و بهرام بن هرمز و بهرام بن بهرام و بهرام بن بهرام بن بهرام

و نرسی بن بهرام و هرمز بن نرسی و شاپور ذوالاکتاف بن هرمز که بعد
از هرمز در رحم مادر بود و چون فرزندی دیگر نداشت تاج
بر بالای سر مادرش آویختند و چون متولد گردید به حد مردی
رسید لشکر بر سر اعراب برد و اکثر شانه‌های ایشان را سوراخ
میکرد بنابرین عرب او را ذوالاکتاف خواندند و اردشیر
بن هرمز و شاپور بن شاپور ذوالاکتاف و بهرام بن شاپور
ذوالاکتاف و یزدجرد که بعضی او را پسر و بعضی برادر بهرام گفته‌اند
و هرمز بن یزدجرد و فیروز بن بهرام و بلاش بن یزدجرد و قباد
بن یزدجرد بن فیروز بن فیروز و کسری نوشیروان
بن قباد که ولادت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در زمان
او بود و کتاب کلیله و دمنه و شطرنج از هند در عهد او بایران
آوردند و هرمز بن نوشروان و خسرو پرویز بن هرمز و پرویز بلغت

ایشان بمعنی مظفر است و او بود که نامه حضرت رسول را صلعم
پاره کرد و باندک زمانی شکمش را پاره کردند و قباد بن خسرو مشهور
بشیرویه و اردشیر بن شیرویه و کسری بن قباد که او را شهریار
نیز گویند و بوران دخت بنت خسرو پرویز که رحلت حضرت رسول الله
در زمان نامبارک او بود و آذرمی دخت خواهرش و فرخزاد بن خسرو
و یزدجرد بن شهریار که از نهیب تیغ اهل اسلام بمرو گریخت
و آنجا بدست آسیابانی کشته شد و دولت ملوک فرس باو منقرض
شد ولادت با سعادت حضرت رسول الله محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب
بن هاشم بن عبدمناف صلی الله علیه و آله و سلم طلوع صبح جمعه
هفدهم شهر ربیع الاول بطالع جدی ک نسب آنحضرت باسمعیل
بن ابراهیم میرسد و پدرش عبدالله قبل از ولادت آنحضرت
رحلت کرد و در سال ششم از ولادت والده آنحضرت آمنه

وفات یافت و عم او ابوطالب کفیل او شد و در چهل سالگی
در ماه رجب مبعوث گردید و جبرئیل نازل شد و در خفیه
جمعی ایمان آوردند و در سال چهارم دعوت آشکار کرد
و در سال پنجاه و دوم از ولادت معراج واقع شد و در
پنجاه و سیوم از مکه بمدینه هجرت فرمود و در این سال نماز سفر
و حضر مقرر شد و با حضرت امیرالمؤمنین ع عقد اخوت بست
و در سال دوم از هجرت قبله از بیت المقدس بکعبه محول شد
و روزه رمضان فرض گشت و امر بجهاد شد و در سال سوم
در بدر که محلیست میان مکه و مدینه با کفار قریش محاربه فرموده
ظفر یافت و ابوجهل با بعضی از عظماء قریش مقتول شدند و
بعد از آن واقعه احد روی نمود و در سال چهارم غزوه
بنی نضیر شد و در پنجم غزوه بنی مصطلق و غزوه خندق که احزاب

نیز گویند و غزوه بنی قریظه و در ششم حج عمره فرمود و حضرت ع تا حوالی
مکه آمد و مشرکان مانع شدند و چون حضرت بعزم جنگ نیامده بود
با کفار صلح کرد بشرط آنکه سال آینده بیاید و حج کند و در همانجا
قربانی کرده بازگشت و رسولان باطراف فرستاد و ملوک را بدین
اسلام دعوت فرمود و در سال هفتم غزوه خیبر و قلع باب خیبر
بدست حضرت امیر ع بود و رد شمس بجهت گزاردن نماز عصر حضرت
امیر ع واقع شد و از آنجا بمکه رفته حج گزارده مراجعت فرمودند
و در سال هشتم مکه فتح شد و پاک کردن کعبه از لوث و صنم ها
پای مبارک حضرت امیر بر دوش مبارک حضرت رسول ص بجهت اخراج
اصنام و غزوه حنین و در نهم غزوه تبوک که موضعیست در
حوالی شام و این آخر غزوات است و در سال دهم حضرت
امیر ع را روانه یمن نموده خود بمکه معظمه رفتند و حضرت امیر ع

در مکه بخدمت رسید و باتفاق حج گزاردند و این حجة الوداع
بود و در محل مراجعت از غدیر خم که ما بین مکه و مدینه است حضرت
امیر را وصی ساخته و مردم را بمبایعت و متابعت آنجناب
مامور فرمود و در سال یازدهم که شصت و سه سال از سن
مبارک آنحضرت صلعم گذشته بود بجوار رحمت حق انتقال فرمود
و فتح قلاع طوایف اعراب و خیبر و قموص و مکه و یمن و طایف
تا حدود شام خود فرمودند **میلاد با اسعاد حضرت امیر المومنین و**
امام المتقین علی بن ابی طالب بن عبد المطلب علیه السلم در روز جمعه سیزدهم
شهر رجب در اندرون خانه کعبه واقع شد و در آن وقت
حضرت رسول صلعم سی ساله بود و در وقت بعثت حضرت رسول
حضرت امیر علیه السلام ده ساله بود و بی تامل تصدیق نمود و فوت
ابوطالب در سال دهم از بعثت واقع شد و در وقت

هجرت بمدینه حضرت امیر بیست ساله بود و خود را فدای رسول
کردانیده در جامه خواب آنحضرت خوابید و از عقب آنحضرت
بیباره بمدینه هجرت فرمود و خود را برسول الله رسانید و بعد
از رحلت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا خلاف قول و وصیت پیغمبر
که در غدیر خم فرموده بود کردند و خلافت صوری آنحضرت علیه السلام
در پرده حجاب ماند تا آنکه در **موالد** ذی حجه سنه **۳۵** اکابر مهاجرین و انصار
با آنحضرت بخلافت بیعت کردند و آنجناب چون ظلم عمال عثمان را مبدا فتنه
ایشان را معزول ساخته عمال نجیبه اعمال نصب فرمود و طلحه و زبیر که طمع
امارت بصره و کوفه داشتند و حضرت میدانست که موافق حق عمل
نخواهند کرد بایشان نداد و ایشان از خدمت حضرت رفته [illegible]
افساد کردند و بمکه رفته با عایشه که دم از مخالفت میزد متفق شدند
و مکاتیب بشام فرستاده معویه را که از جانب عثمان عامل بود

برمخالفت وطلب خون عثمان تحریص نمودند وبادی اینهم فتنه
وخونهای ناحق شدند وازانجا باعایشه بطرف بصره رفتند
وحضرت امیر ع از دنبال ایشان متوجه دفع فتنه شده وحرب
جمل دست داد ومخالفان منهزم شدند وبعد ازان معویه باغوای
عمرو عاص لشکر برسر حضرت امیر آورد وحرب صفین واقع شد
وقضیه حکمین روی نمود وبعد ازان جنگ نهروان واقع شد وحضرت
برخوارج فیروز شده اکثر ایشانرا بجهنم فرستاد ومراجعت
فرموده در شب چهارشنبه نوزدهم ماه رمضان سنه اربعین عبدالرحمن
ابن ملجم علیه اللعنه تیغ بر فرق مبارک آنحضرت زد در مسجد کوفه
وآنجناب در شب بیست ویکم بجوار رحمت حق تعالی واصل گردید
وسن مبارکش موافق سن پیغمبر صلعم شصت وسه سال بود **ذکر خلافت**
خلفاء ثلثه بعد از رحلت پیغمبر صلعم در همان روز اهل خلاف بابو

عمر با ابوبکر بخلافت بیعت کردند واو دو سال وسه ماه حکم کرد
وفتح یمامه وقتل مسیلمه کذاب وطلیحه بن خویلد که دعوی نبوت
میکردند در زمان او واقع شد وبعد ازو عمر بوصیت او ده سال
ونیم خلیفه بود وفتح شام وحلب وبیت المقدس ومصر و
اسکندریه ومداین واصفهان وری وکرمان وفارس تا حد
مکران در زمان او شد وبعد ازان عثمان بحیله عمر خلیفه شد ودوا
زده سال وفتح خراسان وبلخ وقتل یزدجرد شهریار در
عهد او وقوع یافت **ولادت باسعادت حضرت فاطمه زهرا**
علیها السلام آنحضرت متقدسه بیستم جمادی الاخر سال
پنجم از بعثت در مکه از خدیجه کبری تولد یافت ودر سال
دهم از بعثت خدیجه فوت شد ودر سال دویم از هجرت
حضرت رسول الله صلعم فاطمه را با امیرالمؤمنین علی تزویج

فرموده و اولاد امجادش حسنین علیهما السلم و زینب کبری و
زینب صغری که ام کلثوم نیز گویند و وفاتش در جمادی الآخر
سال یازدهم از هجرت بعد از رحلت پدر بزرگوارش بنود و
هفت روز و مدفنش در مدینه و بعضی در حوالی قبر رسول
گفته اند و بعضی در بقیع در جوار امام حسن ع مولود مسعود حضرت
امام حسن علیه السلم در مدینه در شب پانزدهم شهر رمضان
سنه ثلث از هجرت واقع شد و بعد از پدر بزرگوارش
اعیان مهاجر و انصار با آنحضرت بیعت کردند و چون
بیوفایی کوفیان بر آنجناب ظاهر شد بعد از شش ماه و
سه روز ترک خلافت صوری کرده بر سر قبر جد بزرگوار
معتکف شد و ده سال در آنجا بعبادت مشغول بود
و در بیست و هشتم صفر سنه خمسین از هجرت باغوای

معویه جعده بنت اشعث او را مسموم ساخت اولاد آنحضرت
از ذکور و اناث شانزده نفر بوده اند و بعضی وفاتش را در ۴ جمادی
الاول و بعضی در چهارم رجب گفته اند ٭ ولادت با سعادت حضرت
امام حسین ع م در مدینه فی ۳ شعبان و قیل فی ۳ ربیع الاول سنه
۴ از هجرت و آنحضرت شش ماهه متولد شد اولاد امجادش نفر
بوده اند و شهادتش بفرموده یزید ملعون در جمعه عاشورا سنه
۶۱ و یزید بعد از واقعه کربلا سه سال بجهنم واصل شد و معویه
بن یزید بجای پدر نشست و بعد از چهل روز بر منبر بر آمده جد و پدر
را لعنت کرد و ترک خلافت کرده منزوی گردید ٭ مروان بن حکم
بعد از و بامداد ابن زیاد ملعون خلیفه شد و یک سال و چهار ماه بود و [بمرد]
و عبد الملک بن مروان بجای پدر نشست و چند سال حکومت کرده
فوت شد و ولید بن عبد الملک بجای او نشست و مختار بن عبید ابو

در سنه ۶۶ خروج کرد و جمعی کثیر از جماعتی که بحرب امام حسین ع
رفته بودند بکشت و عبدالله بن زبیر در ان اوان بر حجاز
و یمن مستولی بود و مصعب بن زبیر را بحرب مختار بکوفه فرستاد
و مختار کشته شد و عبدالملک لشکر بر سر مصعب کشید و در
کوفه او را بکشت و حجاج بن یوسف را عبدالملک بن مروان
بجنگ بر سر عبدالله زبیر فرستاد تا او را بکشت و حکومت آن
بلاد تا تمام عراق و بصره و کوفه بر حجاج قرار یافت و آخر حکم
بر تمام بلاد شرقی تا کابل روان شد و مدت حکومتش ۲۰ سال
بود و خونهای ناحق بسیار کرد چنانچه گویند صد و بیست هزار کس
را کشته بود و در وقتی که بجهنم رفت پنجاه هزار کس در زندان او
بودند از زن و مرد میلاد با اسعاد سید العابدین علی بن
الحسین علیهما السلم در مدینه فی ۱۵ شهر جمادی الثانیه سنه ۳۸

و بعضی شعبان گفته اند اولاد امجاد شد ذکور او و اناث ۱۵ نفر شهادتش
بحکم ولید پلید در ۷ محرم سنه ۹۵ مسموم شد و ولید بعد از ان
باندک روزی بجهنم رفت و سلیمان بن عبدالملک بجای او خلیفه شد
و بعد از یکسال بمرد و عمر بن عبدالعزیز بن مروان بعد از و حاکم شد و سب
امیرالمومنین علی را که معویه و خلفای بعد از و رواج داده بودند برطرف
کرد و بعضی از بلاد هند در زمان او مسخر شد و او مردی زاهد بود و
در سنه ۱۱۰ کشته شد و یزید بن عبدالملک بعد از و خلیفه شد
و در سنه ۱۱۵ متوفی شد و هشام بن عبدالملک بجای او نشست
و آخر بیاران خود ملحق شد ولادت با سعادت حضرت امام محمد باقر
علیه السلم در مدینه طیبه در ۳ صفر و بعضی در غره رجب گفته اند
فی سنه ۵۷ اولاد امجاد شد ذکور او و اناث ۷ نفر شهادتش بفرموده
هشام بن عبدالملک در ۷ ذیحجه سنه ۱۱۴ مسموم شد و در سنه

١١٥ هشام بجهنم رفت و یزید بن ولید بجای او نشست و بعد از
یک سال فوت شد و ابراهیم بن ولید بعد از یزید خلیفه شد و در
همان سال بمرد و مروان بن محمد مشهور بحمار بجای او نشست و بعد از
٥ سال کشته شد و دولت بنی امیه باو منتهی شد ذکر استیلای
عباسیان و ایشان سی و هفت کس بودند مجملی از احوال ایشان آنکه ابراهیم
بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس ابو مسلم مروزی را که مولد
او اصفهان است و در کوفه میبوده و گویند از اولاد گودرز است
در خفیه بخراسان فرستاد که اهل آنجا را دعوت کند و او بانجا
رفته در خفیه بدعوت آل عباس مشغول شد تا در سنه ١٢٩
با اتباع خود ملبس بلباس سیاه شده خروج کرد در مرو و ازینجهت
او را مروزی گویند و با نصر بن سیار که گماشته بنی امیه بود حرب
کرده غالب شد و تمام خراسان و عراق را مسخر کرد و حمار مروان

حمار مطیع شد ابراهیم بن محمد را که در حبس داشت بقتل آورد
و عبد الله برادر ابراهیم بکوفه رفته جمعی با او بیعت کردند و لشکر بسر
مروان فرستاد و مروان بدست ایشان کشته شد و عبد الله بن علی بن
عبد الله بن عباس که کنیتش ابو العباس و لقبش سفاح بود اول
از خلفای بنی عباس است و او ابو مسلم را امیر حج ساخت که بمکه رود و
برادرش ابو جعفر منصور با ابو مسلم همراه بود و در اثنای مراجعت
از مکه خبر فوت سفاح بایشان رسید و ابو جعفر منصور از ابو مسلم
بیعت ستده بغداد آمدند و چون از ابو مسلم متوهم بود او را
بقتل آورد و مستقل شد و بنای بغداد از آثار اوست مولود مسعود
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم در مدینه طیبه در ١٧ ربیع الاول
سنه ٨٣ و اولاد امجادش ١٠ نفر بود و شهادتش بامر ابو جعفر منصور
در ١٥ رجب سنه ١٤٨ مسموم گردید و ابو جعفر ملعون در سنه

بجهنم رفت و مهدی بن منصور بجای پدر نشست و در سنه ۱۶۹ متوفی شد
و موسی بن مهدی که لقبش هادی بود قایم مقام پدر شد و بعد از
۱ سال بمرد و هارون الرشید که برادرش بود بجای او خلیفه شد و یحیی برمکی
را که مشیر و همراز او بود بحکومت خراسان فرستاد و جعفر بن یحیی را
مصاحب کرد ولادت با سعادت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
در ۷ شهر صفر سنه ۱۲۸ و اولاد امجادش ۳۷ نفر بودند شهادتش
بامر هارون الرشید در ۶ رجب و بعضی در ۲۵ همین ماه گفته اند
و در سنه ۱۸۳ هارون بغداد و کوفه و بصره و حجاز و یمن و مصر و شام
را تا حد و مغرب بمحمد امین پسر بزرگ خود داد و عراق عجم و فارس
و کرمان و خراسان و ماوراء النهر و بعضی از هند و سند را که دیگر
متصرف او بود به پسر کوچکتر مامون داد و مقرر کرد که امین
بغداد را پای تخت کند و مامون مرو را و ایشانرا سوگند

داد که با هم خلاف نکنند و در سنه ۱۹۳ هارون بمرد و بعد از وی میان
برادران مناقشه بهم رسید و امین لشکر بر سر مامون فرستاد
و شکست خورد و لشکر مامون به بغداد آمده امین را گرفتند و بقتل
آوردند و پادشاهی او چهار سال بود و بعد از وی مامون
در خلافت مستقل شد مولود مسعود حضرت امام علی بن موسی الرضا
علیه التحیة والثنا در مدینه منوره در روز جمعه ۱۵ شهر ذیقعده سنه
۱۴۲ واقع شد و مامون ملعون آنحضرت را از مدینه
طلب کرد که ولیعهد کند و حضرت ابا میفرمود تا آخر بجبر
و عنف قبول نمود و بعد از اندک وقتی معاندان مامون را
از راه برده در وقتی که از مرو متوجه عراق میشد در طوس
آنحضرت را مسموم ساخت در ۱۷ شهر صفر سنه
و اولاد امجاد آنحضرت ۲۲ پسر و دختر بودند و ملعون

ملعون از آنجا ببغداد رفت و عزم بلاد روم نمود و در راه
بمرد و در وقتی که از خراسان بعراق میرفت اسد سامانی
و اولاد او را که از نسل بهرام چوبین بودند بحاکم خراسان
سفارش نموده و هر یک را بحکومت محلی تعیین فرمود
ذکر سلاطین سامانی چون حاکم خراسان اولاد اسد سامانی
را تقویت نموده مامون هر یک را بمحلی تعیین کرد اسمعیل بن احمد بن اسد
سامانی بحکومت ما وراء النهر مشهور گشت و رفته رفته
بر خراسان و عراق و طبرستان مستولی شد و ابتدای
حکومت این طبقه در سنه ۲۰۴ بوده و ده تن از ایشان سلطنت
کردند و منشاء و مولد ایشان از سامان است که قریه ایست
از سمرقند و محمد بن زکریا طبیب در زمان امیر اسمعیل بود
و کتاب منصوری را بنام برادرزاده او که در ری حاکم

بود

بود نوشته و بعد از و احمد بن اسمعیل بجای پدر حاکم شد و نصر بن
احمد بعد از و حاکم شد پسر نوح بن نصر بن احمد و بعد از و عبد
الملک و پس از وی منصور پسر نوح بن منصور پسر منصور بن نوح بعد از وی
اسمعیل بن عبد الملک بن نوح بن منصور و آخر اسمعیل بن نوح پادشاه شد
و در زمان او دولت سامانیان در سنه ۳۹۹ منقرض شد و چون مامون
فوت شد معتصم بن هرون بجای برادر بخلافت رسید میلاد با
اسعاد حضرت امام محمد تقی علیه السلام در شب جمعه ۱۵ شهر رمضان
سنه ۱۹۵ در مدینه و اولاد آن حضرت ۴ نفر شهادتش بامر
معتصم ملعون در بغداد مسموم شد در اواخر ذیقعده و بعضی
در رجب سنه ۲۲۰ گفته اند و شهر سامره را معتصم بنا کرد
و در سنه ۲۲۸ بجهنم رفت الواثق بالله محمد بن معتصم بجای پدر
نشست و بعد از بجهنم رفتن او المتوکل علی الله جعفر بن معتصم بعد از

نوبت برادر خلیفه شد و آن ملعون مردم را از زیارت حضرات
ائمه معصومین علیهم السلام منع کرد و آب فرات در حایر کربلا
انداخت و آب حیرت کرده بر روی هم بایستاد و نزدیک
مرقد مطهر نرفت و بدین سبب آن مکان متبرک بحایر موسوم شد
و آن سگ در سنه ۲۴۷ بدست غلامان خود کشته شد المنتصر
بالله محمد بن متوکل بعد از قتل پدر بخلافت رسید و مردم را
رخصت زیارت داد و بعد از یک سال رفت المستعین بالله
احمد بن معتصم بجای پدر نشست و بعد از ۴ سال کشته شد المعتز بالله
محمد برادرزاده مستعین بجای او خلیفه شد ولادت باسعادت
حضرت امام علی نقی علیه السلام در مدینه طیبه در ۱۵ ذیحجه سنه ۲۱۲
اولاد کثیر البرکاتش ۴ پسر و ۱ دختر بودند شهادتش بامر معتز
لعین در روز دوشنبه ۲۰ رجب سنه ۲۵۴ و معتز را بعد از

یک سال حبس کردند و بجهنم رفت المهتدی بالله محمد بن واثق بعد از
معتز خلیفه شد و بعد از یازده ماه غلامان او را حبس کردند و آخر
کشتند المعتمد علی الله احمد بن متوکل بعد از مهتدی خلیفه شد و در عصر
او یعقوب بن لیث خروج کرد ذکر احوال صفاریه گویند نژاد ایشان
بخسرو پرویز میرسد و از این طبقه شش کس بسلطنت رسیدند
بدین ترتیب یعقوب بن لیث صفار رسگری بود سر عیاری در
نیاورده ملازم حاکم سیستان شد و بعد از آن حکومت سیستان را
بدست آورد و در سنه ۲۳۷ اکثر خراسان و کرمان و عراق
و فارس را متصرف شد عمرو بن لیث بعد از برادر حاکم شد و بر
سر امیر اسمعیل سامانی رفته گرفتار شد و پسرزاده طاهر بن عمرو
بن لیث بجای او نشست و بعد از و کسی از ایشان پادشاهی
نکرد و از جانب سامانیه و غیرهم حکومت بعضی بلاد کردند

مولود عاقبت محمود حضرت امام حسن عسکری علیه السلم در مدینه شهر
در شب جمعه ۸ ربیع الثانی سنه ۲۳۲ بوده و بعضی ۴ ربیع الثانی
گفته اند و هو اصح و خلف صالح آنحضرت محمد است بحجة
صاحب الامر علیه السلم شهادت آنحضرت بفرموده معتمد علیه اللعنه
در ۸ شهر ربیع اول سنه ۲۶۰ و معتمد ملعون در سنه ۲۷۹
بجهنم واصل شد المعتضد بالله احمد بن موفق بعد از معتمد خلیفه شد
و در سنه ۲۸۹ بمرد المکتفی بالله احمد بن معتضد بجای پدر نشست
و در سنه ۲۹۵ هلاک شد المقتدر بالله جعفر بن معتضد بجای برادر
نشست و در عهد او منصور حلاج را در بغداد کشته سوختند
و دران اوان مرداویج که سپهسالار حاکم [illegible] بود بر جرجان
دست یافت و از ایشان بعضی تن حکومت کرده بدین
ترتیب مرداویج بن زیار بر جرجان و طبرستان حاکم شد

و بعد از او وشمگیر بن زیار بجای برادر نشست قابوس بن وشمگیر
بعد از او حاکم شد و پسر او منوچهر بن قابوس و بعد از او ابوکالنجار
بن منوچهر و پسر او کاوس بن اسکندر بن قابوس گیلانشاه
و از بخاعت بعضی اوقات ری و قزوین و همدان را هم داشتند
و در سنه ۴۷۰ منقرض شدند و مقتدر بعد از آنکه بیست و پنج سال خلافت
کرد در دست بعضی از خواص خود کشته شد القاهر بالله محمد بن معتضد
بعد از برادر خلیفه شد و بعد از دو سال او را مکحول ساختند
الراضی بالله محمد بن مقتدر بجای عم نشست و در اوایل عهد او
علی بن بویه دیلمی خروج کرد ذکر مجملی از احوال سلاطین آل بویه
که ایشان را دیالمه نیز گویند علی بن بویه که از دیلمان گیلانست ملازم
مرداویج بود که روزی در راه بر وی داده بود و گویند که از اولاد
بهرام گور است بر سر اصفهان رفته با مظفر نامی که از اعلام داران

عباسیان بود حرب کرد و بر مطلوب ظفر یافته اصفهان را متصرف شد
و از آنجا بشیراز رفته تسخیر کرد و آنجا را دار الملک ساخت
و برادران خود را حسن و احمد با لشکری فرستاد و ایشان عراق
و فارس و کرمان و بصره را متصرف کردند و هر یک بحکومت
جایی مشغول شدند و حمایت یکدیگر میکردند و بعضی از دیالمه
ببغداد رفته سپهسالار خلفا شدند و قوی گردیده اختیار
عزل و نصب خلفا بدست آوردند و از ایشان هفده تن
حکومت کردند و از دار الخلافه ملقب بالقاب شدند و
و اسامی و القاب ایشان اینست علی بن بویه الملقب
بعماد الدوله حسن بن بویه ملقب برکن الدوله ابن بابویه قمی در
زمان او بود احمد بن بویه ملقب بمعز الدوله ابو شجاع بن
حسن ملقب بعضد الدوله شیخ مفید معاصر او بود عز الدوله بن حسن

مؤید الدوله علی ملقب بفخر الدوله ابو الفوارس ملقب بشرف الدوله
مرزبان بن عضد الدوله ملقب بصمصام الدوله فیروز بن عضد الدوله
ملقب ببهاء الدوله ابو طالب بن علی الملقب بمجد الدوله ابو شجاع
بن بهاء الدوله ملقب بسلطان الدوله ابو علی بن بهاء الدوله ملقب
بمشرف الدوله ابو طاهر بن بهاء الدوله ملقب بجلال الدوله ابو
بن بهاء الدوله مشهور بقوام الدوله مرزبان بن سلطان الدوله ملقب بعز
الملوک ابو کالیجار خسرو فیروز بن ابو کالیجار مشهور بملک رحیم
ابو منصور فولاد ستون بن ابو کالیجار و در سنه ۴۵۰ دولت آل بویه
منقرض شد ولادت با سعادت حضرت امام صاحب الزمان علیه
الصلوة و السلام در سامره در شب ۱۵ شهر شعبان سنه ۲۵۵
و آنحضرت را دو غیبت دست داد غیبت صغری در زمان
معتمد در سنه ۲۶۶ و غیبت کبری در زمان راضی در سنه ۲۶۸

وفرق بین الغیبتین آنکه در صغری میانه آنحضرت و صلحای امت
توقیعات و اوامر و اجابات واسطه بودند و در کبری امر
ایشان منقطع شد و در این سال رئیس المحدثین محمد بن یعقوب الکلینی
در بغداد در عهد راضی فوت شد و راضی خلیفه در سنه ۳۲۹
متوفی گردید و المتقی بالله ابراهیم بن مقتدر بجای او نشست و
بعد از ۴ سال توزون سپهسالار او را میل کشید و المستکفی بالله
عبدالله بن مکتفی بصواب دید توزون بخلافت نشست و چون توزون را
فوت شد معز الدوله دیلمی با لشکری گران ببغداد آمد و با خلیفه
بیعت کرده صاحب اختیار شد و در سنه ۳۳۴ کور نموده او
مستکفی را مکحول شد و المطیع بالله فضل بن مقتدر را بمدد معز الدوله
خلیفه شد و چون در اکثر اوقات بیمار بود خود را در سنه ۳۶۳ خلع نمود
الطایع بالله عبدالکریم بن مطیع پدرش او را بجای خود نشانده

و در عهد او سلاطین غزنوی خروج نمودند ذکر مختصری از احوال
سلاطین غزنویه جد ایشان سبکتکین غلام البتکین بود و البتکین
غلام سامانیان و از قبل ایشان والی خراسان بود و بعد از البتکین
اسحق پسرش والی خراسان شده سبکتکین قرار یافت و در سنه ۳۶۴
در غزنین سکه بنام خود زده آنجا را دار الملک ساخت و متوجه دیار
هند شده اکثر دیار هند را مسخر کرد و از ایشان چهارده تن حکومت
کردند بدین ترتیب سبکتکین که اول ایشان بود سلطان محمود بن
سبکتکین و او ماوراء النهر را تا اقصای هند داشت و در آخر
عراق را نیز گرفت اولادش نگاه نتوانستند داشت سلطان محمد
بن سلطان محمود سلطان مسعود بن سلطان محمود مودود بن مسعود
علی بن مسعود عبدالرشید بن محمود فرخزاد بن مسعود ابراهیم
بن مسعود مسعود بن ابراهیم ارسلانشاه بن مسعود بهرامشاه

بن مسعود که حکیم سنایی در زمان او بوده است و مادح او
خسروشاه بن بهرامشاه خسرو ملک بن خسروشاه و دولت
ایشان در سنه ۵۷۹ بود و منتهی شد و طایع خلیفه نوبوده بهاءالدوله
دیلمی مخلوعش شد و در سنه ۳۸۱ القادر بالله احمد بن اسحق
بن مقتدر بامر بهاءالدوله خلافت باو قرار یافت و چون مستقل شد
دست دیالمه را ازین کوتاه کرد و در سنه ۴۲۱ متوفی شد القایم
بامرالله عبدالله بن قادر قایم مقام پدر شد و در عهد او سلاجقه
از ترکستان بماوراءالنهر آمدند ذکر سلاطین آل ابن نژاد سلاجقه
گویند سلجوق یکی از عظمای ترکستان بود و منظور نظر بیغوی پادشاه
آن ولایت گردید و بنا بر سعایت حاسدان بیغو قصد قتل او کرد
و سلجوق با ایل و الوس خود متوجه سمرقند شد و در آن حدود بشرف
اسلام رسیده در آنجا بسر میبرد تا جمعی کثیر بدو پیوستند و بعد از

سلجوق طغرل بیک و چغری بیک که پسرزادهای او بودند بخراسان
آمده در محل فرصت مرو را مسخر کرده با امرای سلطان مسعود
غزنوی جنگها کردند و روز بروز قوی شدند تا دولت غزنویان و
آل بویه بدیشان منتقل شد و در اندک زمانی خراسان و عراق
و آذربایجان را مسخر کردند و از سلاطین چهارده تن در ایران
پادشاهی کردند بدین ترتیب سلطان طغرل در سنه ۴۴۷ پادشاه
شد و برادر خود چغری بیک را در خراسان گذاشته خود ببغداد
رفت و دختر قایم خلیفه را بخواست و چون مراجعت کرد در ری
وفات کرد و چغری بیک هم در خراسان فوت شد و چون طغرل
بیک فرزندی نداشت الب ارسلان بن چغری بیک در سنه ۴۵۴
بجای عم پادشاه شد و مملکت او از کنار جیحون تا دجله بغداد
بود و خواجه نظام الملک وزیر او بود و بعد از و وزیر پسرش

سلطان ملکشاه بن الب ارسلان بعد از پدر پادشاه شد و در
عهد او امام غزالی با نظام الملک ملاقات نموده از و
رعایت تمام یافت و تدریس نظامیه بغداد با و مفوض شد
برکیارق بن ملکشاه بعد از پدر بپادشاهی نشست و بعد
از و برادرش سلطان محمود بن ملکشاه سلطنت کرد و پس
از وی پادشاهی بسلطان سنجر بن ملکشاه رسید و او چهل سال
در نهایت عظمت پادشاه بود و آخر بدست جماعت غزان
که از جمله رعایای او بود گرفتار شد و چهار سال در دست
ایشان بود و آخر خلاص یافت و بعد از آن چند ایامی تربیت
و بعد از و سلاجقه بدین ترتیب سلطنت نمودند و ولادت
شیخ عطار در زمان سنجر اتفاق افتاد سلطان محمود بن محمد
سلطان طغرل بن محمد سلطان مسعود بن محمد ملکشاه بن محمد محمد بن

محمود بن محمد سلیمانشاه بن محمد قزل ارسلان بن طغرل طغرل بن
ارسلان که برادر مادری او بود و با او مخالفت کرده باعث
تخریب آن خاندان شد و در سنه ۵۹۰ دولت سلاجقه بدو
منقرض شد و قزل ارسلان نیز کشته شد و امرا ملک او را
قسمت کردند و قایم خلیفه در سنه ۴۶۷ فوت کردید المقتدی
احمد بعد از جد بخلافت رسید و دختر سلطان ملکشاه
سلجوقی را بخواست و در سنه ۴۸۷ فوت شد و در آخر عهد او
در سنه ۴۸۳ اسمعیلیه خروج نمودند ذکر پادشاهان ملاحده که
اسمعیلیه گویند از ایشان هشت تن حکومت کردند در الموت
و رودبار و ری و قزوین و بعضی از گیلان را متصرف شدند
و مردم عالم از دست ایشان بجان رسیده بودند و بدین
ترتیب حکومت کردند حسن صباح با جمعی از مریدان اسمعیلیه

الموت مستولی شد وچون فرزندی نداشت بزرگ امید را که
از مریدان او ممتاز بود قایم مقام ساخت ودر جهنم رفت بزرگ
امید بومحمد حسن پادشاه شد وبعد از و حسن بن محمد مشهور
بعلاذکره السلام بعده محمد بن حسن جلال الدین حسن بن محمد علاء الدین
محمد بن جلال الدین رکن الدین خورشاه بن علاء الدین محمود که هلاکو
خان لشکر بر سر او فرستاد واو بخدمت رفت وجمیع قلاع تسلیم
نمود وهلاکو اورا بخدمت منکوقاآن فرستاد ودر راه بحکم قاآن کشته
شد ودولت اسمعیلیه باو بسر آمد ومردم از شر ایشان خلاص
شدند وچون مقتدی در گذشت المستظهر بالله احمد بن مقتدی بجای پدر
خلیفه گردید ودر سنه ۵۱۲ وفات کرد المسترشد بالله فضل
بن احمد بعد از پدر بخلافت نشست وچون اسم محمود سلجوقی از خطبه
بیفکند سلطان بر سر او رفته بمراغه گریخت واز انجا باصفهان رفت

ودر انجا بدست یکی از ملازمان خود کشته شده مدفون گشت
ودر سنه ۵۳۰ المقتفی بالله محمد بن مستظهر بغو نموده سلطان محمود
خلیفه شد ودر سنه ۵۵۵ وفات کرد ودر اواسط عهد او اتابکان
فارس تسلط یافتند ذکر مجملی از احوال اتابکان فارس در اوایل
دولت سلاجقه سلغر نامی از امرای ترک دشت با خیل وحشم بخدمت
ایشان آمد واورا ملازم کرده خیل وحشم او را در کوه کیلویه
جا دادند ودر زمانی که سلطان مسعود سلجوقی در بغداد بود خبر عصیان
حاکم فارس باو رسیده متوجه دفع او شد واو نیز بقصد سلطان
از فارس بیرون آمده در حدود همدان محاربه دست داد و حاکم
عاصی بقتل رسید وسلطان ببغداد مراجعت نموده در همدان
درگذشت وسنقر بن مودود بن سلغر مذکور چون عرصه را خالی
یافت خروج نموده فارس را متصرف نمود واز ایشان بار نعر بسلطنت

کردند و ابتدای دولت ایشان در سنه ٥٤٣ بود و بدین ترتیب (بن مودود اتابک زنگی)
سلطنت کردند مظفر الدین بن سنقر سنقر بن مودود اتابک زنگی
بن مودود اتابک طغرل بن سنقر اتابک سعد بن زنگی اتابک ابوبکر بن سعد
بن زنگی که شیخ سعدی کتاب گلستان بنام او نوشت محمد بن
سعد بن ابوبکر محمد شاه بن سلغر شاه بن سعد بن زنگی سلجوق شاه
بن سلغر اتابک آبش خاتون خاتون دختر سعد بن ابوبکر در سنه ٦٨٩
در تبریز بود در اردوی اباقا خان فوت و دولت این طبقه بدو منتهی
شد ذکر شمه از احوال خوارزمشاهیه در اواخر عهد مستظهر خلیفه
آتسز خروج کرد و او پسر قطب الدین محمد بن نوشتکین غلام (بلکاتکین)
غلام سلطان ملکشاه بود و رکابدار او و مال خوارزم در وجه
مصالح رکابخانه مقرر بود و بعد از ملکتکین بنابر وفور عقل خدمت
رکابداری بر نوشتکین قرار گرفت و پسرش قطب الدین محمد را

بحکومت

بحکومت خوارزم فرستاد و بعد از و پسرش آتسز حاکم الولایت
شد و بدر آخر زمان سلطان سنجر یاغی شد و آخر فوت شد و
در سنه ٥٥١ ایل ارسلان بن آتسز بجای پدر بنشست و هشت
تن از ایشان پادشاهی کردند بدین ترتیب اتسز بن قطب
الدین محمد ایل ارسلان بن اتسز شاه محمود بن ایل ارسلان علاء
الدین تکش بن ایل ارسلان که خاقانی شاعر در زمان او بود
سلطان قطب الدین محمد بن تکش که با چنگیز خان جنگ ناکرده بدار
المرز گریخت و بجزیره آبسکون افتاد و آنجا وفات یافت و
فخر رازی در عصر او بود رکن الدین بن قطب الدین محمد که در زمان
پدر سلطنت عراق با او بود و ابونصر فراهی صاحب نصاب
در عهد او بود غیاث الدین بن قطب الدین محمد که حاکم کرمان بود
سلطان جلال الدین منکبرنی بن قطب الدین محمد که در کنار آب

سنه با چنگیز خان جنگ کرد و شکست خورده بر آب سند
زده گذشت و بهند رفت و بعضی از هند را مسخر کرده از راه
کیج و مکران بعراق آمده مستولی شد اما مکث نکرده بکرجستان رفت
و قتل و غارت بسیار کرد و از انجا بدیار بکر رفت و انجا
جمعی از مغولان غافل بر سر او ریختند و او گریخته ناپدید شد و
دولت خوارزمشاهیه در سنه ٦٢٨ بدو منقرض شد و مقتفی خلیفه
در سنه ٥٥٥ فوت شد المستنجد بالله یوسف بن مقتفی بجای پدر
خلیفه شد و سلطان محمد خوارزمشاه با لشکر عظیم متوجه او شد
و بجهت کثرت برف از گریوه اسدآباد عبور نتوانست نمود
و عود کرده بجهت خبر توجه چنگیز خان المستضئ بنور الله حسن بن مستنجد
بعد از فوت پدر در سنه ٥٦٦ خلیفه گردید و در سنه ٥٧٥ فوت شد
الناصر لدین الله احمد بن مستضئ خلافت بعد از پدر باو رسید

و در سنه ٦٢٢ درگذشت الظاهر بالله محمد بن ناصر بعد از پدر بیک
سال خلیفه بود المستنصر بالله منصور بن ظاهر قایم مقام پدر شد
و قبه شریفه حضرت امام موسی کاظم و امام محمد جواد را علیهما
السلام بنا نهاد و بعد از ان سادات حسنی و حسینی شوشتر بران عمارت
افزوده‌اند و او در سنه ٦٤٠ وفات یافت المستعصم بالله عبد الله
بن مستنصر بجای پدر نشست و یاقوت خوشنویس غلام او بود و
در عهد او شغل عالم را گرفته بود و هلاکو خان بن تولی خان
بن چنگیز خان ببغداد آمده مستعصم را با اولاد او و هزار ملا
و هشتصد هزار کس را کشتند و دولت عباسیان باو منقرض شد
و این واقعه در شب چهارشنبه صفر سنه ٦٥٦ بظهور آمد ذکر پادشاه
جهانگیر چنگیز خان و اولاد و احفاد او ولادت چنگیز خان بن یسوکا
بهادر بن برتان بهادر بن قوبله خان بن تومنه خان که از اولاد

یافت بنزول رحمت در بیستم شهر ذیقعده سنه ۵۹ موافق
تنگوز ییل واقع شد و او سیزده ساله بود که پدرش فوت شد و قوم
او از سر او متفرق شدند و بنا بر قرب جوار و دوستی که پدر چنگیز
با اونک خان داشت متوجه یورت او شد و اونک خان
او را اعزاز و احترام نموده فرزند خواند و چند مرتبه او را بر
مخالفان فرستاده ظفر یافت و جمعی حسد برده با پسر اونک
خان بدگویی او را کرده بجایی رسانیدند که اونک خان بر
بقصد قتل او بر سر او رفت و او خبردار شده خیمهها را خالی
گذاشته با مردم خود پناه بکوه برد و آن جمع از عقبش رفته
جنگ کردند و خایب و خاسر برگشتند و چنگیز خان تا بسرحد
ختای رفته و لشکر جمع کرده بر سر اونک خان آمد و بعد از
جنگ اونک خان کشته شد و در تنگوز ییل مطابق سنه ۵۹۹

جلد اول

چنگیز خان بجای او بر تخت سلطنت نشست و بعد از تسخیر تمام ترکستان
در بارس ییل سنه ۶۵۱ بدفع سلطان محمد خوارزمشاه متوجه ما
وراء النهر شد و تمام آن دیار را مسخر ساخت و لشکر از دنبال
خوارزمشاه بخراسان و عراق فرستاد و ایشان عالم را قتل
و غارت کردند و از راه دربند بدشت باز گشتند و چنگیز خان
بعد از مدت هفت سال بدشت مراجعت کرد و در رمضان
سنه ۶۲۴ موافق تنگوز ییل که متوجه سمت ختای بود اوکتای قاآن
پسر خود را ولیعهد ساخته وفات نمود و بلاد مشهوره که او
قتل عام کرد بخارا و اترار و خجند و سمرقند بود و هر چه از تبعه
خوارزمشاه یافتند بکشتند و در خوارزم و نشابور و هرات
زنده نگذاشتند و لشکری با دو سردار یکی سوبیدای بهادر و
یکی جبه نویان بجانب عراق و آذربایجان فرستاده داشتان

ری و قم و قزوین و همدان و آمل و مراغه و بیلقان و شماخی و
خوی و سلماس را قتل و غارت کرده از راه دربند بدشت
قبچاق رفتند و چنگیز خان چهار پسر داشت اول جوجی خان که دشت قبچاق
را بدو داده بود و پیش از پدر فوت شد و از وی دو پسر ماند
باتوخان و برکه خان دویم چغتای خان که بعد از پدر شجاع و صاحب
رای و تدبیر بود سیوم اوکتای قاآن که ولیعهد بود و بعد از پدر پادشاه
شد و بکرم و عدل دلجویی رعیت و سپاهی کرد چهارم تولی
خان که مهم لشکرکشی و خرابی بدو متعلق بود و بعد از چنگیز خان در سفر
اول که اوکتای قاآن متوجه ختای بود فوت شد و از وی چهار پسر
ماند منکو قاآن و هلاکو خان و قوبیلا قاآن و اریق بوکا و اوکتای
قاآن بعد از مدتی که جهان را بعدل آراسته فوت شد کیوک
خان بن اوکتای قاآن بعد از پدر پادشاه شد و او کافر بود

و از شرب خمر و زنا پرهیز نمود و وزیرش بران بود که مسلمانا
ن را خصی کنند و بکشند و بدین مضمون فرمانی نوشتند که باطراف روا
نه دهند در وقتی که وزیر فرمان شیر و احکام را امیر مهر که بمهر پادشاه
رسانند بر قبه خرگاه پادشاه سگی بادر در او بچه خصیه او را
کند و این امر شنیع باعث آن شد که دعوت بر داشتند و بعد از کیوک
خان منکو قاآن بن تولیخان بجای او نشست و قوبیلای برادر خود را
لشکر داده بطرف شرق فرستاد و برادر دیگر را هلاکو نام بطرف
مغرب با لشکر روانه فرمود و هلاکو خان بن تولیخان در ذیحجه سنه ۶۵۳
متوجه ایران شد و از آب جیحون گذشته تمام خراسان و عراق و آذربایجان
را تصرف نمود و بعد از تسلط بر خلیفه و قتل و غارت بغداد تبریز را
پای تخت کرد و زیج ایلخانی بالتفرموده او و سعی خواجه نصیر در مراغه باتمام
رسید و خرابی بغداد و غیر آن را در کوهی که در میان دریاچه سلماس

است قلعه ساخته در الاکداست و شام و حلب و مصر
را تسخیر کرد و از قبل برادر حکومت میکرد و سکه بنام او میزد و در سنه ۶۶۲
وفات یافت و بعد از و اباقا خان بن هلاکو خان بتخت نشست
و چون لشکر مغول از دربند گذشته بشروان در آمدند سد دربند را
کشید و در حدود هرات با پسر چغتای جنگ کرد و فتح کرد و در ذیحجه
سنه ۶۸۰ فوت شد و بعد از و برادرش تکودار بن هلاکو خان پادشاه
شد و مسلمان گشته بود بسلطان احمد موسوم شد و بعد از یک سال
بسعی برادرزاده اش کشته گردید و در سنه ۶۸۳ ارغون خان بن اباقا
خان پادشاه گردید و در ربیع الاول سنه ۶۹۰ وفات یافت
و بعد از و کیخاتو خان بن اباقا خان بسلطنت رسید و چون در بخشش
اسراف میکرد و خزاین تهی شد از چرم گاو یا کاغذ پاره مدور
بخط مشخص چیزی بر روی نوشتند و آنرا چاو نام کرده فرمود که جای

زر خرج کنند و هر که قبول نکند سیاست کنند و آن مدتی رایج بود
تا آنکه تردد تجار منقطع شد و این موجب زوال دولت او گشت و در
سنه ۶۹۴ بدست امرای خود بقتل آمد و بعد از و بایدو خان
بن طراقای بن هلاکو پادشاه شد غازان خان بن هلاکو خان که دار
الملک او خراسان بود بر و خروج کرد و بایدو را بقتل آورد و در
ذیحجه سنه ۶۹۴ بتخت نشست و چون بشرف اسلام مشرف شده بود
بسلطان محمود ملقب گشت و در شوال ۷۰۳ فوت شد و بعد از و
برادرش سلطان محمد خدابنده بن ارغون خان بحکم ولیعهدی
برادر پادشاه شد و شهر سلطانیه را ساخت و در ترویج مذهب
اثنی عشری سعی بلیغ نمود و کلمه علی ولی الله را در سکه ردیف محمد رسول
الله گردانید و در شب عید فطر سنه ۷۱۷ بجوار رحمت حق تعالی
پیوست مولانا قطب الدین علامه حکیم حرم او بود و در زمان

او در تبریز متوفی شد سلطان ابوسعید بن سلطان محمد خدابنده
بعد از پدر دوازده ساله بود و پادشاه شد و در سنه فوت
کردید و شیخ اوحدی معاصر او بود و چون از و فرزندی نماند ارپاخان
که از نسل ارتق بوکای بن تولی خان بود پادشاه شد و امیر علی پادشاه
که از جانب سلطان ابوسعید والی دیار بکر بود بر او خروج کرده
او را بقتل آورد ذکر ملوک طوایف که بعد از چنگیزیه در ایران پادشاهی کردند
چون ارپاخان کشته شد هر کس در ولایتی که تصرف داشت در آنجا
فرمان فرما شد و دعوی پادشاهی کرد از آن جمله امیر شیخ حسن بزرگ
جلایر که خواهرزاده سلطان محمد خدابنده بود و از اعاظم امرای او بود
روم خروج نمود و با علی پادشاه حاکم دیار بکر جنگ کرده او را بکشت
و بر آذربایجان و عراق مستولی شد امیر شیخ حسن کوچک که پسر تیمورتاش
بن امیر چوپان که امیر الامرای سلطان محمد خدابنده بود و در او ایل او

ارزن الروم بود بر شیخ حسن بزرگ ظفر آمد و آذربایجان را از و بگرفت
و شیخ حسن بزرگ به بغداد قناعت کرد و شیخ حسن کوچک را زوجه او
در شب چهارشنبه ۲۷ رجب سنه ۷۴۴ بفشردن خصیه هلاک کرد
ملک اشرف ظالم بن تیمورتاش بجای برادر نشست و ظلم بسیار کرد و در ایام
او جانی بیگ خان از احفاد جوجی خان با لشکری عظیم از راه دربند
بتبریز آمده ملک اشرف برادر در سنه ۷۵۷ بقتل آورد و با اموالی که او بظلم
جمع کرده بود مراجعت نمود شیخ اویس بن شیخ حسن بزرگ که والی
بغداد بود بعد از واقعه ملک اشرف بآذربایجان آمده پادشاه شد
و عراق را هم متصرف گردید و از ایشان چند تن حکومت کردند بدین
ترتیب سلطان حسین بن شیخ اویس سلطان احمد بن شیخ اویس با قرا
یوسف جنگ کرده بقتل آمد یوسفشاه بن سلطان احمد که پدرش
او را والی بغداد کرده بود مدتی حاکم آنجا بود سلطان اویس بن شاه

ولد بن شیخعلی بن سلطان اویس در شوشتر و بصره و واسط حکومت
کرد سلطان محمود بن شاه ولد بعد از برادر حاکم آن دیار شد و یک
چند حله و مشهد کربلا و نجف را نیز داشت سلطان حسین بن علاء الدوله
بن سلطان احمد در حله و مشهدین حکومت کرده بدست قرا یوسف
بقتل آمد و دولت ایشان در سنه ۸۳۶ بود و منقرض شد ذکر سلاطین
آل مظفر مظفر بن منصور بن حاجی خراسانی از ولایت خواف
بود و بیزد آمده و چون مردی قوی هیکل بود میل ملازمت حکام کرده
باردوی ارغون خان رفت و منظور نظر پادشاه شده تربیت
یافت و در زمان غازان خان صاحب طبل و علم شد و بعد از
فوت او محمد بن مظفر بجای پدر نشست و سلطان ابو سعید حکومت
یزد باو داد و بعد از فوت سلطان ابو سعید کرمان و عراق و فارس را
هم متصرف نموده پادشاه شد و از ایشان هفت نفر حکومت کردند

بدی

بدین ترتیب امیر مبارز الدین محمد بن مظفر شاه شجاع بن امیر محمد تبریز را
هم متصرف در آورد و چهار ماه در آنجا بعیش و عشرت گذرانید
شاه محمود بن امیر محمد مظفر زین العابدین بن شاه شجاع سلطان
احمد بن محمد مظفر شاه یحیی بن مظفر بن محمد مظفر شاه منصور برادر شاه
یحیی که با امیر تیمور روبرو جنگ مردانه کرد و کشته شد و دولت
این سلسله در سنه ۷۹۵ بود و منقرض گردید شیخ ابو اسحق انجو که جدش
متصدی املاک خالصه پادشاهان مغول بود در شیراز و از جهت
جمعیت و اسباب و اعتبار بهم رسانیده بعد از فوت سلطان
ابو سعید شیراز را متصرف شد و با محمد مظفر جنگها کرد و بدست
او کشته شد طغا تیمور خان که از نسل برادر چنگیز خان بود جدش در
زمان سلطان محمد خدابنده با ده هزار کس از پادشاهان ترکستان
روگردان شده با ایلی بخدمت سلطان محمد آمد و سلطان او را

با لو پسر او در حدود جرجان جای داد و بعد از سلطان ابو سعید بهادر
پادشاهی کرده لشکر بسلطانیه کشید و کاری نساخته برگشت و بعضی
از خراسان از در سنه ۷۳۷ تصرف نموده پادشاه شد و در سنه ۷۹۳
در حدود استراباد بدست خواجه یحیی سربدار کشته شد بدین طریق
که با سیصد کس در میان روز غافل بدر خیمه او رفتند و چند کس
باندرون رفته پادشاه را بقتل آوردند و چون خبر باردوی پادشاه
رسید هر کس بطریقی گریختند و ایشان اردوی را غارت کردند **ذکر
مجملی از احوال سربداران** مردی محتشم در بیهق خراسان بود خواجه
فضل الله نام و پنج پسر داشت پسر اول که یکی محمد امیر نام داشت
و دیگری امیر عبد الله و دیگری امیر عبد الرزاق در خدمت سلطان
ابو سعید میبودند و چون امیر عبد الرزاق کماندار بود و شجاع پادشاه
در مقام تربیت او در آمده او را بتحصیل مال کرمان فرستاد و

بلغ خطیر از آن وجه بحصول رسانیده در آن اثنا خبر فوت پادشاه
شنیده اعمال را متصرف شده بولایت خود رفت و در آنجا با گماشته
حاکم خراسان نزاع کرده او را بقتل آورد و برو لازم شد که لشکر
جمعیت کرده بر سر حاکم رود و حاکم مخبر شده لشکر بر سر ایشان
فرستاد و ایشان غالب شده بر سر حاکم رفتند و او را نیز بقتل
آوردند و داری بر سر پای کرده دستارهای خود را بر آن آویختند
و دل بر کشتن نهاده خود را سربدار خواندند و سبزوار و بعضی از
محال را بدست آورده مدتی حکومت کردند و دوازده تن از ایشان
حاکم بودند بدین ترتیب **خواجه عبد الرزاق** بن خواجه فضل الله **خواجه
وجیه الدین مسعود** بن خواجه فضل الله **آق محمد آی تیمور** بعد از و
کلو اسفندیار و پسر از وی **خواجه شمس الدین** بن فضل الله **خواجه
علی** بن شمس الدین **خواجه یحیی** بن حیدر کرانی **خواجه ظهیر کذاب**

کذاب پسر حیدر کرانی پهلوان حیدر قصاب که از قریه جست آباد است
خواجه لطف الله پسر مسعود پهلوان حسن دامغانی و آخر ایشان همه
خواجه علی مؤید که بخدمت امیر تیمور رفته ملازم شد و مملکت
او را ابرو بار گذاشت و خواجه در سفرها ملازم اردو بود تا
در جنگ گردان کشته شد و شعله سربداران فرو نشست ابتدای
دولت سربداران سنه ۷۳۶ و انتهای حکومت ایشان سنه ۷۷۷
چهل سال بعد پس ذکر پادشاه صاحبقران امیر تیمور کورکانی و اولاد
اجداد او ولادت او در شب سه شنبه ۷ شهر شعبان
سنه ۷۳۹ مطابق سیچقان ئیل اتفاق افتاد و نسب او با چینگیز
خان بهم می پیوندد بدین طریق امیر تیمور بن امیر طراغای نویان بن امیر
برکل نویان بن امیر ایلنگر بن امیر ایجل بن امیر قراچار که بفرمان
چنگیز خان جملة الملک چغتای خان بود و او پسر سوغوچجن بن امیر

امیر ایرنجی برلاس که او یماق برلاس بدو منسوبند و او پسر
قاچولی بهادر بن تومنه خانست که نسب امیر تیمور با چنگیز خان در و
بهم می پیوندد و اولاد امیر قراچار که اجداد امیر تیمور باشند بعد از
پدر جد در میان احفاد چنگیز خان خلاف افتاد بحوالی قبة الخضرای
کش که شهر سبز گویند رفته متوطن شدند و نسلا بعد نسل از جانب
پادشاهان بحکومت آنجا منصوب بودند و در اوایل که غازان
خان از احفاد چغتای خان پادشاه الولایت بود مردم از سلوک
بد او ملول و از او مخوف بودند امیر قزغن که از اعاظم امرای چغتا
بود باتفاق امرا بر غازان یاغی شدند و او را کشتند و امیر قزغن
حاکم ایل و الوس شد و بعد از امیر قزغن امیر عبد الله پسرش بجای
او نشست و بعد از و امیر حسین پسرش حاکم الوس شد و امیر تیمور
در سن ۶۹ سالگی خواهر امیر حسین را بخواست و بکورکان مشهور

کشت و باندک روزی میان او و امیر حسین بکلفت رسید و هم در آن
اوقات همشیره امیر حسین فوت شد و علاقه خویشی از میان برخاسته
غبار نفار مرتفع شد و امرای امیر حسین که از خست او دلگیر بودند
برگشتند و محرک امیر تیمور شدند تا بدفع امیر حسین متوجه شد و در چهار
شنبه ۱۲ رمضان سنه ۷۷۱ او را با پسران کشتند و امیر تیمور
بر تخت سلطنت بر آمد و باندک زمانی تمام ماوراء النهر را مسخر
کرد و خراسان را در ضبط آورد و در سنه ۷۸۸ یورش سه ساله
ایران کرده عراق و آذربایجان و گرجستان را تسخیر نمود و بار دیگر
در سنه ۷۹۴ یورش پنجساله ایران نمود و اصفهان را قتل عام کرد
و فارس و بغداد و بصره را فتح کرد و بگرجستان رفت و از راه
دربند بر سر توقتمش خان بدشت قبچاق رفت و او را قهر کرده
بسمرقند آمد و در سنه ۸۰۰ عزیمت دیار هند نمود و اکثر آن بلاد را

لم

مسخر نمود و در سنه ۸۰۲ یورش هفت ساله ایران نمود و تمام دیار
شام را بدست آورده ببغداد آمد و بعد از تسخیر قتل عام فرمود و
در سنه ۸۰۵ با ایلدرم بایزید پادشاه روم جنگ کرده او را
اسیر کرد و تمام روم را تا کنار دریای فرنگ مسخر ساخت و بسمرقند
مراجعت کرده اراده ختا کرد و در یورش ختا در شهر شعبان سنه ۸۰۷
باجل طبیعی در گذشت و در آن سن سیصد و هشتاد و دو برادر و شش صد
و دوازده مرد شاهان و سلاطین دیده بود و مجموع سپاه او در آن اوان ۸۹۷
هشتصد هزار سوار و پیاده بود و امیر تیمور را چهار پسر بود میرزا
جهانگیر و میرزا عمر شیخ که هر دو در زمان پدر وفات یافتند اما از ایشان
فرزندان ماندند و میرزا امیرانشاه که بحکم پدر والی عراق و آذربایجان
بود و دو پسر داشت یکی میرزا ابابکر که بغداد در اداشت و دیگری
میرزا عمر که بعضی از عراق را والی بود و چون میان پسران اختلاف

تاریخ وفات امیر تیمور
سلطان اولان امیر تیمور کورکان اولدی
در هفده شعبان ...
۸۰۷

پدید آمد اختلال در احوال او راه یافت و دران اثنا قرا یوسف
ترکمان بر آذربایجان مستولی شد و میرزا میرانشاه با پسر خود ابابکر
بجنگ او رفت و در سنه ۸۱۰ بقتل رسید **میرزا شاهرخ بن امیر**
تیمور بحکم پدر روایای خراسان بود و چون خبر فوت پدر شنید در رمضان
سنه **۸۰۷** در هرات بر تخت نشست و متوجه سمرقند شد و در راه
شنید که **میرزا خلیل سلطان** بن میرانشاه که در سفر ختا همراه بود بعد از
فوت صاحبقران بسمرقند رفته و خزاین را تصرف نموده بر تخت
نشسته است کس فرستاده با او صلح کرد و بهرات برگشت و
بعد از چهار سال خداداد که جملة الملک خلیل سلطان بود او را گرفته
میخواست که شمع جهان پادشاه زاده مغول را پادشاه کند میرزا
شاهرخ شنیده بسمرقند رفت و خداداد را بقتل آورد و **میرزا**
الغ بیک پسر بزرگ خود را فرمانفرمای ماوراء النهر و ترکستان

کرد و بهرات مراجعت نمود و میرزا الغ بیک متوجه ترتیب رصد شد
و بامداد بعضی از فضلا زیج جدید را با تمام رسانید و شاهرخ خلیل سلطان را
بعراق فرستاد و در ری وفات کرد و بالجمله هر یک از برادران و برادر
زادگان را که زوالی میرسید ملک ایشان بشاهرخ متعلق میشد تا آنکه از حدود
روم تا سرحد ختا که ملک پدرش بود در تصرف آورد و در حدود ری
در ذیحجه سنه **۸۰۵** وفات یافت **ذکر اولاد امیر تیمور که بعد از**
او پادشاهی کردند بدین ترتیب **میرزا شاهرخ** که ذکر او گذشت
میرزا اسعد وقاص بن میرزا جهانگیر که صاحبقران او را ولیعهد **پیر محمد**
کرده بود و در حین فوت امیر تیمور حاکم بعضی از بلاد هند بود و چون امرا
بوصیت عمل نکردند او هم بدان مملکت که داشت قناعت کرد
میرزا قیدو بن میرزا محمد بن میرزا جهانگیر بعد از پدر بامر
میرزا شاهرخ حاکم قندهار و غزنین و کابل بود **میرزا اسعد وقاص**

تاریخ فوت شاهرخ
[illegible]
۸۵۰

بن پیر محمد بن جهانگیر که بحکم شاهرخ چندگاه حکومت قم کرد میرزا
پیر محمد بن عمر شیخ که بحکم جد والی فارس بود و بعد از وی سکه و
خطبه بنام خود کرد و بر سر کرمان رفت و در آن سفر کشته شد
میرزا رستم بن عمر شیخ بعد از برادر حکومت فارس کرد میرزا
بایقرای بن عمر شیخ که حاکم اصفهان بود میرزا سنجر بن عمر شیخ که حاکم
همدان و لرستان بود در جزین بود خلیل سلطان بن میرزا احمد بن عمر شیخ در
زمان میرزا بابر والی مرو بود و بعد از وی دعوی سلطنت کرده بدست
سلطان ابوسعید کشته گشت میرزا ایجل بن میرانشاه که ذکر او
مذکور شد و چهار سال در سمرقند پادشاهی کرد بن میرانشاه
که بحکم شاهرخ حاکم ری بود میرزا ابابکر بن ایجل بعد از پدر حاکم ری
بود میرزا الغ بیک بن شاهرخ که سابقا ذکر او گذشت که در سمرقند و ترکستان
بحکم پدر حاکم بود و بعد از فوت پدر بدست پسر خود عبداللطیف کشته شد

میرزا بایسنغر بن شاهرخ که حکومت مشهد و نسا و استرآباد داشت
و در زمان حیات پدر فوت شد میرزا ابراهیم سلطان بن شاهرخ بعد از میرزا
اسکندر بحکم پدر والی فارس شد و در زمان حیات پدر فوت شد میرزا
سیورغتمش بن میرزا شاهرخ بحکم پدر بعد از میرزا قیدو ی حکومت
کابل و غزنین و قندهار داشت و او نیز در ایام حیات پدر وفات
یافت میرزا سلطان مسعود بن میرزا سیورغتمش بعد از فوت پدر بحکم
جد جانشین پدر شد میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بحکم جد شد
حاکم ری و قزوین و سلطانیه بود و خود سر بر سر همدان و اصفهان و
فارس رفت و بگرفت و شاهرخ بدفع او بعراق آمد و در حدود
ری وفات یافت میرزا عبدالله بن ابراهیم سلطان بعد از فوت
پدر بحکم جد حکومت فارس داشت و از دست میرزا سلطان
محمد گریخته بخدمت جد رفت و از آنجا نزد میرزا الغ بیک رفت

تاریخ قتل الغ بیک [illegible] عباس [illegible]

وبعد از قتل میرزا الغ بیک و میرزا عبد اللطیف پادشاه
و بدست سلطان ابو سعید کشته شد میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنغر
که در هرات جانشین جد بود چون خبر فوت جد شنید بپادشاهی
نشست اما میرزا بابر برو مستولی شده کاری نساخت

میرزا بابر بن میرزا بایسنغر در محل فوت شاهرخ همراه بود
والده و بار او را تالان کرده باستراباد رفت و انجا خروج
کرد و بر تمام خراسان و عراق و ماوراء النهر مستولی شد

میرزا عبد اللطیف بن الغ بیک در زمان پدر بحکم او حاکم بلخ بود و بعد
از فوت پدر بشش ماه در دست نوکران برادر بقتل رسید

تاریخ عبد اللطیف [illegible] بابا حسین [illegible]

میرزا شاه محمود بن میرزا بابر بن علاء الدوله بعد از پدر
بتخت نشست و در ان اوان جهانشاه که تمام عراق و فارس
و خراسان را گرفته بود بهرات آمد و بر او ظفر یافت سلطان

ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه که با الغ بیگ میبود
بعد از قتل او بدشت رفت و با مدد ابو الخیر خان پادشاه اوزبک
بر سر میرزا عبد الله رفته برو مستولی شد و در سنه ۸۶۶ بتخت نشست
و ماوراء النهر و خراسان را مسخر کرد و با جهانشاه صلح نمود
و بعد از جهانشاه عراق و فارس را هم متصرف کرد و بآذربایجان
رفته قشلاق کرد و از تنگی آذوقه و بسیاری باربند که اردوی او
از هم پاشید و بدست حسن بیک در سنه ۸۷۳ کشته شد

میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر
در حینی که حسن بیک بر جهانشاه غالب شد او در اردوی
جهانشاه بود و گرفتار شد و بعد از قتل سلطان ابو سعید
حسن بیک لشکر همراه او کرده روانه خراسان نمود و بر سر
سلطان حسین میرزا رفته مسلط شد و بر تخت هرات نشست

وبعیش مشغول شد و سلطان حسین میرزا غافل بر سر او رفته او را
بقتل رسانید سلطان حسین میرزای بن منصور میرزا بن بایقرا بن
عمر شیخ سالها در بیابان خوارزم و غیره قزاق بود تا آنکه بر
استرآباد استیلا یافت و حاکم آنجا را که منصوب جهانشاه بود
بقتل آورد و بعد از واقعه سلطان ابوسعید بهرات رفت و در
سنه ۸۷۳ بر تخت نشست و بعد از قتل یادگار محمد مستقل شد و در
سنه ۹۱۱ وفات یافت بدیع الزمان میرزای بن سلطان حسین میرزا
و مظفر حسین میرزای برادرش باتفاق بر تخت نشستند باهم ساختند
در خراسان شورش شد و شیبک خان اوزبک فرصت یافته
خراسان را از ایشان گرفت و بدیع الزمان میرزا با پسرش بدرگاه
شاه جنت مکان شاه اسمعیل آمد میرزا سلطان احمد بن سلطان ابوسعید
بعد از پدر در سمرقند پادشاه شد و با سلطان حسین میرزا ساخته فریب

بدیع الزمان بن سلطان حسین میرزا
... از خراسان رفت
سنه ۹۱۱

هشتاد و هفت سال بعافیت سلطنت کرد میرزا عمر شیخ بن سلطان
ابوسعید در زمان پدر والی فرغانه و اندجان بود و بعد از پدر بلوازم
سلطنت قیام نمود و با لگدهای برادران تاخت میکرد تا در سنه
از بام کبوترخانه افتاده فوت شد بابر پادشاه بن عمر شیخ بعد از پدر
بمقام سلطنت نشست و بر سمرقند استیلا یافت اما بحیل و تزویر
شیبک خان آنولایت را گذاشته بکابل رفت و بعد از فوت شیبک خان
باز بما وراء النهر رفت و حسب الحکم شاه غفران پناه شاه اسمعیل شاهرخ
سلطان افشار و احمد سلطان صوفی اوغلی بمدد او رسیده سمرقند و بخارا را
گرفتند و بعد از رجعت قزلباش اوزبک عود نمود و شکست بر میرزا
بابر افتاد و بجانب قندهار رفته مسخر کرده مرتبه مرتبه هند را فتح نموده
همایون پادشاه بن بابر پادشاه در عهد پدر والی بدخشان بود و بعد
از پدر بهند رفته بتخت سلطنت نشست و میرزا کامران برادرش

با او منازعت کرد و شیر خان افغان فرصت یافته لشکر بر سر او
کشید و غلبه کرد و همایون پادشاه پناه بدرگاه شاه جنت آرامگاه
شاه طهماسب آورد و لشکر همراه برده هند را مسخر ساخت و در آن
اوان از بام قصر افتاده درگذشت **جلال الدین اکبر** شاه بن همایون پادشاه
بعد از پدر مالک ملک شد و بسیاری از شهرهای هند را بر ملک
موروث افزود و در دیچه سنه **١٠١٤** وفات یافت **شاه سلیم**
بن جلال الدین اکبر بعد از پدر پادشاه شد و او پادشاهی با همت
بود ولادتش در چهارشنبه هفدهم ربیع الاول سنه **٩٧٧** بطالع
میزان **الله** درجه واقع شد **سلطان خرم** بن شاه سلیم بعد از فوت
پدر وارث ملک شد و الحال که سنه **١٠٥٧** است پادشاه
باستقلال هندوستانست **ذکر مجملی از احوال سلاجقهٔ روم**
در زمان الب ارسلان بن جغربیک بن میکاییل بن سلجوق

جهانگیر
جهانگیر پادشاه ابن اکبر

قتلمش بن اسراییل بن سلجوق در ری با الب ارسلان یاغی شد و
الب ارسلان در سنه **٤٥٦** از نیشابور بر سر او ایلغار کرد و در
دامغان جنگ واقع شد و قتلمش در معرکه کشته شد الب ارسلان
خواست که قصد فرزندان او کند خواجه نظام الملک مانع شد
و سلیمان بن قتلمش را بتسخیر نواحی شام فرستاد و **سلیمن بن قتلمش** در سنه **٤٧٧**
انطاکیه را بدست آورد اما زود کشته شد و سلطان ملکشاه الکه
او را بپسرش قلیچ ارسلان داد **قلیچ ارسلان** بن سلیمان با فرنگیان
جنگهای صعب کرد و همه جا غالب شد و ولایت بسیار بدست
آورد و آخر در آب غرق شد **قلیچ ارسلان** بن مسعود از بعد قلیچ ارسلان
بن سلیمان در قونیه بر تخت نشست و دختر ناصر عباسی را بخواست
و استقلال تمام یافت **رکن الدین سلیمان** بن قلیچ ارسلان بعد از او
پادشاه شد و او بسیار عادل و با همت بود و بعد از او **قلیچ ارسلان**

بن سلیمان بر تخت نشست و چون طفل بود غیاث الدین کیخسرو بن قلیچ ارسلان
که از ترس برادر بفرنگ گریخته بود باز آمد و برادرزاده را گرفته
در قلعه حبس کرد و خود پادشاه شد و انطاکیه را از فرنگ بگرفت
و بر سر استنبول رفته در غزای فرنگ کشته شد و او را دو پسر بود
عز الدین کیکاوس بعد از پدر چند سال حاکم بود و درگذشت
علاء الدین کیقباد بجای برادر بر تخت نشست و او کامکارترین
این طبقه بود و در زمان او بسی قلاع مفتوح شد بعد از و غیاث الدین
کیخسرو پسر او قایم مقام شد و غلطی چند کرد بدان جهت دولت
ایشان در زمان تنزل شد و بعد از و عز الدین کیکاوس بجای پدر
نشست و کرت پیش قاآن فرستاده یرلیغ باسم خود حاصل کرد و
این موجب نزاع برادران شد و فتنها روی داد و پسر او
وی قلیچ ارسلان حاکم گشت و بعد از وی غیاث الدین کیخسرو پسر او

غیاث الدین مسعود و بعد از و علاء الدین کیقباد هر یک چند روزی
حکومت کردند و در سنه ۶۷۲ دولت ایشان منقرض گردیده سلطنت
این طایفه بسلاطین آل عثمان منتقل شد ذکر سلاطین آل عثمان و
منشأ دولت ایشان جد اعلای ایشان در فترات چنگیز خان از مرو ماخان
با حیل خود متوجه روم شده در انجا دو دفعه با کفار اشتغال داشت
و پس از چند گاه از آماسیه رجعت کرده بحوالی حلب آمده خواست
که از فرات بگذرد در آب غرق شد و او را سه پسر بود دو پسر
بعجم مراجعت نمودند و ارطغرل از برادران تخلف نموده در روم
مانده مدتی بجنگ کفار اشتغال داشت و از وی سه پسر رسید
رسید ساروبند و کندز عثمان ارطغرل ساروبند را بخدمت
سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی فرستاد و بواسطه رشدی که داشت
قبول تمام یافته سلطان قراحصار و بلجک و طوبلاج داغ بدیشان

قشلاق و ییلاق داد و سلطان متوجه دفع کفار گردیده سفارش بر
الحدود باولاد ارطغرل فرمود و ایشان در آن سرحد جنگهای مردانه
کردند تا آنکه ارطغرل فوت شده عثمان بجای پدر سرور قوم شد
و در سنه ۶۷۷ چون دولت سلاجقه بنهایت رسید بر بعضی از آن
دیار مستولی شد و ابتدای دولت ایشان را ازین تاریخ گیرند
چنانکه بدو عثمانیه را تاریخ یافته اند و این سلاطین بدین ترتیب
پادشاهی کرده اند اورخان بن عثمان که فتح برسه و بعضی از ولا
یات کرد سلطان مراد غازی بن اورخان که ادرنه و کوتاهیه و کرمیان
ایلی و حمید ایلی و بیک شهر و آق شهر و دیگر بلاد را مفتوح و مسخر
ساخت و غلامان کسبیه را ملازم ساخته ینگچری نام نهاد ایلدرم
بایزید بن سلطان مراد که بغایت غیور و قهار و جبار بود و با فرنگ
جنگها کرده بطریق برق خود در اردوی دشمن میزد و بدین جهت

بایلدرم

بایلدرم که بمعنی برق است ملقب شد و با امیر تیمور جنگ کرده گرفتار شد
و در حبس بمرد امیر سلیمان بن بایزید که بعد از رجعت امیر تیمور پادشاه
شد سلطان محمد بن بایزید که از معرکه امیر تیمور بدر رفته بکوهها گا
دور دست رفت و آخر او را با برادران محاربات روی داد و بر همه
غالب آمد و جبر شکستهای لشکر مغول نمود و فتح ولایت روم ایلی و
دیگر جاها کرد سلطان مراد بن سلطان محمد که بعد از بیست و چهار سال
که پادشاهی کرد تخت و تاج را بپسر گذاشته گوشه گیر شد تا وفات
یافت سلطان محمد بن سلطان مراد ثانی که پدر او را بجای خود
نشاند و فتح قسطنطنیه نمود او را بدین سبب فاتح لقب کردند
و در چهارشنبه ۲ جمادی الاول سنه ۸۹۷ وفات نمود و او فاضل
و عالم پرور بود سلطان بایزید ثانی بن سلطان محمد که قلاع و
ولایت بسیار از فرنگ گرفت سلطان سلیم بن سلطان بایزید

که فتح مصر کرد و در حرمین شریفین خطبه بنام او خواندند سلطان
سلیم ثانی بن سلطان سلیم که با شاه جنت آرامگاه شاه طهماسب
صلح کرد سلطان مراد خان بن سلطان سلیمان سلطان مراد که با شاه
جنت مکان شاه عباس در اول حال صلح کرد و در سنه ۱۰۰۳
فوت شد سلطان محمد خان بعد از و پادشاه شد و چون در
گذشت سلطان احمد بجای او نشست و بعد از چندی فوت شد
سلطان مصطفی پادشاه گردید و چون میگفتند دیوانه است
او را برطرف کردند سلطان عثمان ولد سلطان احمد را بجای
او نشاندند و در سنه ۱۰۳۱ او فوت کرد و کسی دیگر نبود باز سلطان
مصطفی مخلوع را پادشاه کردند و در سنه ۱۰۳۲ سلطان مراد ولد سلطان
احمد را که طفل بود پادشاه کردند و او در شعبان سنه ۱۰۴۸ بغداد
را گرفته قتل عام کرد و در شوال سنه ۱۰۴۹ وفات یافت سلطان

سلیمان سلطان مراد خان

ابراهیم ولد سلطان احمد بعد از و پادشاه شد و با شاه جنت مکان
شاه صفی صلح کرد و در سنه ۱۰۵۵ ینکچری بر سر او هجوم آورده او را بقتل
آوردند سلطان محمد بن سلطان ابراهیم که در سن پنج شش سالگی بود
بجای او نشاندند ذکر مجملی از احوال پادشاهان اوزبکیه در سنه ۸۳۹
ابوالخیر خان بن دولت شیخ اغلن بن ابراهیم اغلن بن پولاد اغلن
بن ابه خواجه بن توقیای بن بلغان بن شیبان بن جوجی خان بن چنگیز خان
از دشت بخوارزم ایلغار کرده میرزا ابراهیم که از جانب شاهرخ
والی آنجا بود اخراج نموده پادشاه شد و مدتی پادشاه دشت بود
و بعد از و شیخ حیدر خان بن ابوالخیر خان بجای پدر نشست و بعد از و
شیبک خان بن ابداغ سلطان بن ابوالخیر خان که نام اصل او
محمد خان بود پادشاه شد و در سنه ۹۰۶ بر ماوراء النهر استیلا
یافت و بعد از سلطان حسین میرزا بر خراسان هم دست یافت

و در سنهٔ ۹۱۶ شاه جنت مکان شاه اسمعیل بهادرخان
بدفع او توجه فرمود و در حدود مرو جنگ واقع شد و او کشته شد
و تمام خراسان بتحت تصرف شاه عالم پناه درآمد و بعد از و
جکونجی خان پسر ابوالخیر خان چند روزی پادشاه شد و با
غفران پناه جنگ کرده شکست خورد و بماوراء النهر رفت و
بعد از و ابوسعید خان پسر جکونجی خان پادشاه شد و بعد از و عبید
خان پسر محمود سلطان برادر ابوالخیر خان بپادشاهی نشست و در زمان
شاه جنت مکان شاه طهماسب مکرر بخراسان آمد و هر مرتبه که
توجه رایات جاه و جلال بدان صوب میرسید فرار مینمود تا وفات
یافت و بعد از وی عبدالله خان پسر کوچکونجی خان سه روز بود و
سنهٔ ۹۴۷ درگذشت عبداللطیف خان پسر کوچکونجی خان بسریر
سلطنت رسید و در سنهٔ ۹۵۹ فوت شد و بعد از و براق خان

پسر سونجک سلطان بن ابوالخیر خان پادشاه شد و در سنهٔ ۹۶۳ بعالم
دیگر رفت پیر محمد خان پسر جانی سلطان بن خواجه محمد اغلن ولد ابوالخیر
خان پادشاه شد و بعد از چند روز عبدالله سلطان و عبادالله سلطان
پسران اسکندر خان را بپادشاهی نشاندند با پیر محمد که عم ایشان
پیر محمد خان دست از حکومت کشید و در سنه   وفات یافت
عبدالله خان ولد اسکندر خان باستقلال پادشاه شد و چون
بر خراسان استیلا یافت هرات را بقلبابای کوکلتاش داد
و خواف و باخرز را بدین محمد خان ولد جانی بیگ سلطان مشهور بتلیم
خان که همشیره زاده او بود داد و جانی بیگ سلطان ولد دین محمد
خان از پادشاه زادهای پشتر خان نیست و از اولاد چنگیز خان تیمور
بماوراء النهر آمده بود و همشیره عبدالله خان را خواسته از و سه پسر
بهم رسید تلیم خان و باقی خان و ولی محمد خان القصه عبدالله خان

در حضر موت در سنه ۱۰۵ قلبابا را که صدر او بود از هرات طلب نمود
و دران اوان فوت شد عبدالمؤمن خان پسر عبد الله خان پادشاه
شده قلبابا را بقتل آورد و در مقام قتل بعضی از امرای اوزبکیه بوده ایشان
مجبر شده شخص را بدان داشتند که تیری بعبد المؤمن زده او را بقتل آورد
تلیم خان پسر جانی بیک سلطان چهره اتراخانیان دیگر تصرف کرده اتفاقاً
دران اوان شاه عالم پناه شاه عباس متوجه خراسان بود لشکر اوزبک
که در تمام خراسان بودند در هرات بر سر تیلم خان جمع آمده او را پادشاه
و او بکثرت سپاه مغرور شده از هرات بیرون آمده با نواب اشرف
جنگ روبرو کرده کشته شد و لشکر شکسته او در بلخ بر باقی خان برادر او
جمع آمدند و در سنه ۱۰۰۷ اوزبکیه باقی خان را پادشاه کردند و او در محرم
سنه ۱۰۴۲ وفات یافت و بعد از و ولیمحمد خان برادر دیگر او بجای
برادران بر تخت نشست و در سنه ۱۰۱۹ امام قلیخان و ندر محمد خان پسران

بانقد

تیلم خان بر عزم خروج کردند و او پناه بدرگاه جهان پناه شاه عباس آورد
و در دوازدهم ربیع الاول سنه ۱۰۲ شاه عالم پناه باستقبال
او رفته باعزاز و احترام تمام باصفهان در آورده شد و در یازدهم
ربیع الثانی بتوجه ولایت خود شد و حسب الامر الاعلی متوجه شد که خبر
از عساکر منصوره او را بولایت خود رسانیده بر تخت نشانند و
بنوعی که مقرر شده بود بعمل آمد و بعد از نیل مطلوب که بخارا
متصرف نموده بود و لشکر قزلباش را مرخص فرموده بر سر سمرقند
رفت و او را شکسته بقتل آوردند امام قلی خان بعد از قتل ولی
محمد خان بپادشاهی نشست ندر محمد خان که برادر کوچک بود حاکم
بلخ شد و تا سنه ۱۰۹۲ برادران در بخارا و بلخ پادشاهی کردند
تا در این وقت که چشم امام قلیخان آب سیاه آورده باطل
شده و ندر محمد خان برادر خود را طلبیده که چون فرزندی ندارم

در شهر اصفهان برد ابرام

رتق و فتق مهمات باشتابش و چون نذر محمد خان ببخارا رسید
صلاح جهان دیدن که ملک را ببرادر گذاشته بسفر حج رود
و در سنه ۱۰۵۴ امام قلیخان بقصد سفر کعبه بایران آمده بشرف
ملاقات پادشاه صاحبقران شاه عباس ثانی مشرف شد
او شاه عالم پناه استقبال و اعزاز فرموده بعد از چند روز
باعزاز هر چه تمامتر روانه مکه معظمه نمودند و بعد از حج در وقت
مراجعت در مدینه طیبه وفات یافت و در انجا مدفون شد

عبدالعزیز خان ولد نذر محمد خان بلخ را از پدر طلبیده با
نداد و پسر از پدر رنجیده از وجه اشد و بعض امرا که از سلوک
پدر راضی نبودند بر سر پسر جمع آمدند و نذر محمد خان خایف شده
ببلخ آمد و انجا کس نزد سلطان خرم پادشاه هند فرستاد
کومک طلبید و پادشاه هند مراد بخش پسر خود را با لشکر گران

بر سر بلخ فرستاد و نذر محمد خان غافل از انکه ایشان اراده تصرف بلخ دارند
تا انکه هندوه داخل بلخ شده دست بتاخت و تاراج برآوردند و نذر محمد
خان از دروازه دیگر با قلیلی بیرون رفته از براه مرو آمده از انجا بپناه
بدرگاه شاه عالم پناه آورده در دار السلطنه اصفهان نواب اشرف
باستقبال او متوجه شده او را باعزاز تمام در بیست و ششم شعبان سنه ۱۰۵۶
داخل شدند و در بیستم شهر رمضان سنه مذکوره روانه ولایت خود شد
و مقرر شد که امرای خراسان امداد او نموده او را بمکان خود رسانند و چون
خبر بلشکر هند رسید بلخ را خالی کرده مراجعت نمودند و در نهم شهر رمضان
سنه ۱۰۵۷ نذر محمد خان داخل بلخ شد و حالت تحریر که شهور سنه ۱۰۵۸
نذر محمد خان در بلخ پادشاهست و عبدالعزیز خان ولد او در بخارا و سمرقند
اما امرای اوزبک و عبدالعزیز خان در پی دفع نذر محمد خانند **ذکر مجملی از**
احوال سلاطین قراقوینلو که ایشان را بارانی نیز گویند

ترکمانان بن قرا محمد که مقدم اویماق خود بود در حدود ارزن الروم و عانه بجوار
بسر میبرد و امیر تیمور در اوایل که یورش سه ساله ایران نمود در نخجوان مسموع
او شد که جماعت ترکمانان دست برآورده قوافل حجاز وغیره را اسباب
یغما میرسانند لشکرها بر سر ایشان فرستاد و ایشان گریخته پناه بایلدرم بایزید
بردند و چون ایلدرم بایزید گرفتار شد ایشان فرصت یافته دست
تسلط بر اموال و اسباب متعینان قیصریه دراز کرده غنیمت فراوان
گرفتند و از ساحل آب فرات روی بهیبت نهادند و در جبال
و بیابان بهیبت فرار گرفتند و احشام ترا که بعضی قبایل اعراب را
بمتابعت خود دعوت کردند و گروهی انبوه از هر طایفه بر سر ایشان
جمع شدند و در آن اوان سلطان احمد جلایر حاکم بغداد بود علاوه بعضی
محال را بسلطان طاهر پسر خود داده بود و پسر با بعضی از امرا سر حشم
بر پدر خروج نمود و سلطان احمد کس فرستاده از قرا یوسف کومک

طلبید و او بکومک سلطان آمده باتفاق با طاهر جنگ کردند و طاهر
شکست خورده کشته شد و اموال فراوان بدست ترا که درآمد و بعد از آن
بملک سلطان احمد طمع کردند و او خبردار شده ببغداد گریخت و قرا یوسف
بتعاقب او از عقب آمده داخل بغداد شد و شهر را مسخر کرد و سلطان
احمد بجانب شام رفت و قرا یوسف بر تمام عراق عرب مستولی شد
و چون امیرزاده رستم با امرای امیر تیمور متوجه تسخیر بغداد شدند قرا یوسف
فرار کرده بشام رفت و از آنجا بمصر رفتند و پادشاه مصر بجهت خاطر
امیر تیمور ایشان را گرفته محبوس ساخت و بعد از فوت امیر تیمور ایشان را
خلاص داده جمعی از مردم ایشان که متفرق شده بودند باز بر سر ایشان
جمع گشتند و در محبس باهم شرط کردند که متفق باشند و سلطان احمد
متوجه بغداد شد و قرا یوسف بولایت خود رفت بآذربایجان و بعد
از تسلط سلطان احمد بر بغداد و قرا یوسف بر آذربایجان سلطان

احمد نقض عهد کرده لشکر بر سر قرا یوسف کشید و در حدود تبریز بدست
او کشته شد و قرا یوسف عراق عرب را نیز متصرف شد و اولاد او
ترتیب سلطنت کردند **قرا یوسف** پسر قرا محمد **قرا عثمان** پسر قرا یوسف
که دو مرتبه شاهرخ در آذربایجان بر سر او آمده با او محاربه کرد و در مرتبه
آخر جهانشاه برادرش بخدمت شاهرخ آمد و شاهرخ آذربایجان را
باو داد **جهانشاه** پسر قرا یوسف که حقیقی تخلص داشت و در عقب
شاهرخ میرزا اسکندر بر سر جهانشاه آمده حربی عظیم کرده شکست
خورده و شاه قباد پسر اسکندر پدر را بکشت و جهانشاه برادر
زاده را بخون برادر بقتل آورد و در سنه ۸۱۴ باستقلال پادشاه
شد و بعد از فوت میرزا شاهرخ تمام عراق و فارس را متصرف نمود
و بخراسان رفته بهرات نزول کرد و در آنجا با سلطان ابو سعید
صلح کرده خراسان را باو گذاشت و عراق و فارس و آذربایجان و

دیار بکر و بعضی از آن بلاد را داشت و در سنه ۸۷۲ حسن پادشاه
غافل بر سر او آمده او را بقتل آورد **حسن علی** پسر جهانشاه که بامر پدر
محبوس بود و بعد از قضیه پدر خلاص شد و خزاین پدر را بر لشکر قسمت کرد
و قریب یکصد و هشتاد هزار کس از ارازل سوار کرده برادر و زن
پدر که هوری تبریز بود بقتل رسانید و در خوی در برابر حسن بیک آمد
و حسن بیک لشکری بدان عظمت را ویران ساخت و او گریخته
پیش سلطان ابو سعید رفت و در رواقه سلطان ابو سعید گریخته به بغداد
رفت و در آنجا کشته شد و دولت قراقوینلو به سر منقرض شد **ذکر مجملی از
احوال پادشاهان آق قوینلو که بایندری گویند** یکی از اجداد ایشان
بایندر نام داشت و بآن اعتبار این طبقه را بایندری گویند
سلطان حسن بیک بن علی بیک بن قرا عثمان ابا عن جد از حکام
محروسه دیار بکر و جدش از شجعان مشهور بود و جد اسکندر بن

قرایوسف از میرزا شاهرخ فرار نموده بود و قرا عثمان سر راه برو گرفته
در اثنای حرب قرا عثمان از اسب افتاده سرش مجروح شده و
او را بارزن الروم برده و در آنجا وفات یافت و آنجا دفنش نمودند
و بعد از مراجعت میرزا شاهرخ اسکندر چون بارزن الروم رسید
قرا عثمان را از گور بیرون آورده سرش را بریده بمصر فرستاد و این
خصومت در میان این دو طایفه بود تا آنکه جهانشاه بعزم تنبیه
ایشان متوجه شده چون این خبر بحسن بیک رسید لشکر خود را جمع
کرده قزاق شده و بر اطراف لشکر جهانشاه می تاخت و هر کس که
رو برو می رسید خود را بمواضع مستحکم میکشید تا جهانشاه به تنگ
آمده برگشت و در اثنای رجعت خبر بحسن بیک رسید که شب
اردوی جهانشاه کوچ کرده بمنزل میرود و جهانشاه در عقب
با قلیلی مانده میخوابد و صباح از دنبال میرود و حسن بیک با شش هزار

سوار ایلغار کرده چون بجای خوابگاه او رسید جهانشاه خبردار
شده حرب در پیوست و در آن اثنا مجهولی بجهانشاه رسیده
او را بکشت و حسن بیک سر او را نزد سلطان ابوسعید فرستاده
متوجه یورت قشلاق شده و بهار متوجه آذربایجان گشت و در
خوی بعضی از امرای حسن علی بن جهانشاه از او رو گردان شده
بنزد حسن بیک آمدند و حسن علی در جنگ کشته شد و حسن بیک
در آذربایجان بلا منازع قرار گرفت و در آن اثنا سلطان
ابوسعید بعراق آمده متوجه آذربایجان شد و حسن بیک در نخجوان
بود هرچند ایلچی فرستاده و تنزل کرد فایده نداد و حسن بیک از
صلح نومید شده با اطراف اردوی او تاخت میکرد و قتل و غارت
می نمود و از اطراف راه آمد شد مردم و آذوقه بر اردوی سلطان
بست تا آنکه در اردوی او تنگی بهم رسیده اسبان ایشان لاغر

شدند و از بسیاری بارندگی کوچ نتوانستند کرد تمامه ضایع شدند
و سلطان ابوسعید خواست که صلح نماید حسن بیگ راضی نشد و
کوچ کرده در اردوی او نزول کرد و سلطان از میان بدر رفته
جمعی او را تعاقب کرده بدست آوردند و کشته شد و حسن بیگ
بر تمامی عراقین و فارس و آذربایجان استیلا یافت و در شب عید
فطر سنه ۸۸۲ وفات نمود و او پادشاه عادل رعیت پرور بود
و رسوم نیکو از و باز ماند و اولاد بدین ترتیب بعد از و سلطنت
کردند سلطان خلیل بن حسن بیگ بعد از پدر بپادشاهی نشست
و یعقوب برادرش که بامر پدر والی دیار بکر بود بر و خروج کرد
در ربیع الاول سنه ۸۸۳ بینهما جنگ واقع شد و سلطان خلیل کشته شد
یعقوب بیگ بن حسن بیگ بعد از پدر بر تخت نشست و در
یازدهم صفر سنه ۸۹۶ وفات یافت بایسنغر میرزای بن یعقوب بیگ

بعد از

بعد از پدر پادشاه شد و میان او و امرا نزاع شد و بعضی از امرا
رستم بیگ بن مقصود بن حسن بیگ را که در حبس بود بیرون آوردند
و پادشاه کردند و بایسنغر میرزا نزد جد مادری خود بشیروان رفت و از آنجا
و از آنجا لشکر گرفته در حدود بردع با رستم بیگ جنگ کرد و کشته شد
رستم بیگ بن مقصود بیگ بن حسن بیگ در سنه ۸۹۷ بتخت نشست
و بجهت نفاق امرا در سنه ۹۰۲ بدست عمو زاده کشته شد گوده
احمد بن اغرلو محمد بن حسن بیگ از روم بر رستم بیگ خروج نمود و
میان ایشان جنگها شده رستم بیگ مقتول شد و او بر تخت نشست
و چون بعضی از امرا را کشت و بعضی دیگر از و برگشتند و در حوالی اصفهان
کار به واقع شد و بعد از یک سال که پادشاهی کرده بود کشته شد
محمدی میرزای بن یوسف بیگ که در آن جنگ همراه گوده احمد بود
بعد از قتل او در عراق بتخت نشست و الوند بیگ برادر او که در

دیاربکر بود امرا او را بپادشاهی برداشتند و محمدی میرزا به آذربایجان
رفته بر برادر غالب آمد و سلطان مراد بن یعقوب بیگ در شیراز خروج
کرد و محمدی میرزا لشکر بسر او کشید و در حوالی اصفهان جنگ کردند
و محمدی میرزا کشته شد در سنه **۹۰۵** **الوند بیک** بن یوسف بیک
چون از برادر شکست یافت بدیاربکر بازگشت و بعد از قتل برادر
بآذربایجان آمده بر تخت نشست و در سنه **۹۰۷** در شرور از
حضرت شاه عنوان پناه شاه اسمعیل با او مصاف داده او را
شکست و سرگردان بغداد گشت و از آنجا بدیاربکر وارد شد و در دیار
بکر بعالم آخرت رفت **سلطان مراد** بن یعقوب بعد از قتل
محمدی میرزا بر تخت نشست و الوند بیک بر سر او لشکر کشید و آخر
قرار بصلح شد که آذربایجان و دیاربکر با الوند بیک باشد و عراق و
فارس از سلطان مراد و در سنه **۹۰۸** از شاه عنوان پناه شاه

اسمعیل

اسمعیل شکست خورده بشیراز گریخت و از آنجا به بغداد و دیاربکر رفته و از
دیاربکر بروم رفت و بنام سلطان سلیم تسخیر دیاربکر آمد و در آنجا کشته شد و
سر او را بخدمت شاه عنوان پناه آوردند و دولت سلاطین بایندریه تمام و
منقرض شد **ذکر مجملی از احوال پادشاهان صفوی و بیان نسب ایشان**
بدودمان نبوی ص نسب عالی این پادشاهان بحضرت امام موسی کاظم ع
منتهی میشود چنانچه در کتب معتبره مذکور است بدین ترتیب **ابو المظفر شاه**
اسمعیل الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان افاض الله علیه بالغفران
بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن سلطان شیخ ابراهیم بن سلطان
خواجه علی بن سلطان صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین ابو اسحق
بن شیخ جبرئیل بن شیخ صالح بن شیخ قطب الدین بن شیخ صلاح الدین
رشید بن محمد الحافظ بن عوض الخواص بن فیروزشاه زرین کلاه
بن سید محمد بن سید شرفشاه بن سید حسن بن سید محمد بن سید

ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید اسمعیل بن سید احمد
بن سید محمد اعرابی بن سید ابو محمد قاسم بن ابو القاسم حمزه بن
الامام الهمام موسی الکاظم علیه السلام اول کسی از سلسلهٔ علیه
که بولایت اردبیل نقل فرمودند سید فیروز شاه زرین کلاه است که
در آنجا بعبادت و ریاضت مشغول می‌بودند و از ایشان خوارق
ظاهر میشد و مردم را هدایت و ارشاد میفرمودند و جمعی کثیر
معتقد و مرید میشدند خصوصا نسبت بحضرت شیخ صفی الدین ابو
اسحق و آنحضرت مرید شیخ زاهد گیلانی اند و او مرید سید جمال الدین
تبریزی و او مرید شیخ شهاب الدین اهری و همچنین سلسلهٔ این مشایخ منتهی میشود
بحضرت شاه اولیا علی مرتضی علیه السلام و شیخ زاهد صبیهٔ خود را بشیخ صفی الدین
داده شیخ صدر الدین از او متولد شده و سلاطین روزگار بخدمت شیخ
صدر الدین آمده از برکات ایشان استمداد می‌نمودند از آن جمله پادشاه

صاحبقران



صاحبقران امیر تیمور بعد از مراجعت از روم بخدمت ایشان رسیده
التماس نمود که از او چیزی طلب نمایند حضرت شیخ صدر الدین فرمودند که
اسیرانی که از روم با خود آورده بمن بخش و امیر تیمور التماس را بحضرت
بخشید و آن جمع از آن روز باز از مریدان این خاندان ولایت نشان شدند
سلطان خواجه علی بن شیخ صدر الدین بعد از پدر اراده مکه معظمه
فرمود و در محل مراجعت در بیت المقدس روح مقدسش بحظایر قدس
خرامید و در آنجا مدفون شد و الحال مرقدش بمزار شیخ العجم در آنجا اشتهار
دارد و بعد از ایشان **سلطان جنید** بر مسند ارشاد نشست
و غلبهٔ مریدان و ازدحام خلایق در آستان ایشان بمرتبه رسید
که جهانشاه که پادشاه آن عصر بود توهم نموده فرمان داد که سلطان
جنید از اردبیل سفر نموده بهر جا که خواهد توجه نماید و سلطان جنید
بالضروره با جمعی از سالکان مسالک ارادت بجانب حلب و دیار

تشریف بردند و حسن پادشاه که در آن وقت والی دیار بکر بود مقدم
ایشان را بر خود مبارک دانسته آنچه لازمه رعایت بود بتقدیم رسانید
و خواهر خود را در حباله نکاح ایشان در آورد و سلطان جنید از غربت ملول شده
بوطن مراجعت فرمودند و جهانشاه از این وصلت آزرده شده امیر بیدر
فکر دفع آنحضرت افتاد و ایشان چون مطلع شدند با جمعی کثیر که در درگاه
جمع بودند بنیت غزای جرکس متوجه شیروان شدند و شیروانشاه سر راه
گرفته بمحاربه پیش آمد و در اثنای حرب تیری بر مقتل سلطان آمده بعز
شهادت رسید سلطان حیدر پسر سلطان جنید که خواهر زاده حسن بیک
بود بعد از پدر بتعالیچه ارشاد نشست و بعد از استیلای حسن بیک بر
جهانشاه و سلطان ابوسعید و تسلط بر تمام عراقین و آذربایجان
و فارس و کرمان کثرت اعتقاد و اخلاص او و سلجوق شاه بیگم حرم محترم
بسلسله علیه صفویه باعث آن شد که صبیه خود علم شاه بیگم را با سلطان

حیدر در سلک ازدواج کشید و الحق از آن طیب مکانی
سه پسر حاصل شد اول سلطان علی پادشاه دوم ابراهیم میرزا
سیوم سلطان شاه اسمعیل بهادر خان و در اوایل که یعقوب بیک
بن حسن بیک پادشاه شد سلطان حیدر را هوای غزای جرکس بسر
افتاده با جمعی از صوفیان متوجه شیروان شد و حاکم شیروان که دختر بزرگ
او در خانه یعقوب بیک بود از او کومک طلبیده و او چهار هزار سوار
بمدد شیروانشاه فرستاده رخصت محاربه داد و در آن اوان سلطان
حیدر از جانب شمال شیروان بجانب دربند رفته یکپیچ دمور
قاپی را مفتوح ساخته نزدیک بود که قلعه مسخر شود که شیروانشاه
با لشکر رسید و سلطان حیدر باستقبال مخالفان شتافته در
نواحی تبرسران محاربه دست داد و در آن اثنا تیری بر مقتل آنحضرت
آمده بعز شهادت فایز شد و بعد از او سلطان علی پادشاه

بیل
که پسر بزرگ بود جماعت صوفیه و مریدان در دار الارشاد ارد
دست بیعت باو دادند و یعقوب پادشاه که این معنی را معلوم کرد یکی از
امرا را با لشکری گران باردبیل فرستاد تا سلطان علی پادشاه را
با برادران گرفته بشیراز برده در قلعه اصطخر مقید ساختند و ایشان
قریب چهار سال در آنجا موقوف بودند تا یعقوب پادشاه وفات
کرد و نوبت پادشاهی برستم بیگ رسید شاهزادگان را از قلعه بیرون
آورده در اردو همراه خود داشت اما مقرر نمود که از طوایف قزلباش
و جماعت صوفیه کسی نزد ایشان نرود و چون صوفیان ممنوع نمیشدند
رستم بیگ واهمه نموده قصد قتل شاهزادگان نمود و ایشان از قصد
او خبردار شده نیم شبی متوجه اردبیل شدند و رستم بیگ یکی از
امرا از دنبال فرستاد و سلطان علی پادشاه در جنگ شهید شد و شاه
ظفرپناه شاه اسمعیل با ابرهیم میرزا بجانب گیلان رفتند ابراهیم میرزا

بعد از چندگاه که در گیلان بود تغییر وضع کرده باردبیل رفت و
در آنجا باجل موعود فوت شد و رستم بیگ مکرر اکس بگیلان بطلب
شاه ملایک سپاه شاه اسمعیل فرستاد و کارکیا میرزا علی حاکم گیلان
انواع خسارت و خرابی بخود راه داده قبول ننمود و پنهان داشت
و گویند که آنحضرت را در درختی پنهان کرده و در حضور مردم رستم بیگ
قسم یاد کرد که او در زمین گیلان نیست تا آنکه آنحضرت بدولت و
اقبال از گیلان خروج نمود ذکر مبدأ طلوع آفتاب دولت خاقان معظم
مالک ستان ابو المظفر شاه اسمعیل بهادرخان از مشرق اقبال بیکران
ولادت کثیر السعادت آنحضرت در روز سه شنبه بیست و پنجم شهر
رجب سنه ۸۹۳ بطالع عقرب اتفاق افتاد و چون اوان ظهور نور
آفتاب معدلت بر آفاق جهان نزدیک رسید در اواسط
محرم سنه ۹۰۵ از گیلان بعزم تسخیر ایران متوجه استارا شده و قشلاق

در انجا قرار فرموده در فصل بهار بزیارت قدوة العارفین رفته فراغت
و استمداد همت نموده لوای جهانگشا بصوب شیروان برا
و دران وقت هفتهزار از غازیان نصرت فرجام در رکاب شاه
ظفر انجام جمع آمده بودند و در سنه ۹۰۶ فتح شیروان و قتل شروانشاه
فرموده و چون خبر این فتح بالوند بیک بن یوسف بیک بن حسن بیک
که پادشاه آن عصر بود رسید لشکر جمع آورد و شاه اسمعیل نیز از
شیروان مراجعت نموده در شرور جنگ واقع شد و فتح از جانب
شاه دین پناه شد و بعد از فتح بدار السلطنه تبریز نزول فرمود
تا سنه ۹۰۷ و در سنه ۹۰۸ از تبریز بعزم تسخیر عراق بیرون آمده و روز
دوشنبه بیست و چهارم شهر ذیحجه سنه ۹۰۹ در حدود همدان با
سلطان مراد بن یعقوب پادشاه بن حسن پادشاه قتال صعب
روی نمود و سلطان مراد گریخته بشیراز رفت و از انجا ببغداد و شاه

شعبان در شیراز نزول فرموده خطبه اثنا عشر خواندند و قلاع
در قم نمودند و بعد از فتح قلاع چلاویان و هبله رود و فیروزکوه
و سیاست جمعی که در قلعه بر روی شاه بسته بودند قشلاق
در اصفهان شد و از انجا بدار العباده یزد رفته رئیس محمد کره که
در ایام فترت بر یزد و ابرقوه استیلا یافته بود گرفته و از انجا
بطبس رفته قتل بسیار کرده باصفهان آمدند و محمد حسین میرزا
ولد سلطان حسین میرزا از پدر رنجیده بدرگاه جهان پناه آمده
و در سنه ۹۱ رفتن شاه عالم پناه برشت و حاکم انجا بشفقت
سرافراز گشت و جمیع امرای گیلان بنیز پیش متفق شدند که کارکیا
میرزا علی را که نه تنها حاکم ایشان بود کشتند شاه دین پناه جای او
را بپسر میر کارکیا احمد که در اردو بود شفقت کرده لشکر همراه
فرمودند و بگیلان فرستادند و در محل فرصت و دخول بگیلان شد

امرای عاصی را چون پدر بکشت و مستقل شد و در این سال سلطان حسین میرزا
در هرات وفات یافت و در سنه ٩١٢ شاه عالم پناه در خوی قشلاق
فرموده جمعی امرا را بر سر سارم کرد فرستادند و ولایت او را تمامی
بعضی گردان مقتول شدند و از امرا عبدی بیگ شاملو و ساروعلی
مهردار تکلو کشته شدند و در سنه ٩١٣ عصیان ورزیدن علاء الدوله
ذو القدر و لشکر فرستادن شاه بر سر او و کشته شدن اولاد او
و تاخت ایل ایشان و ایالت خان محمد ولد میرزا بیگ استاجلو
در دیار بکر و او در زمان او آن فتوحات گوناگون در آنجا دست
داد و قشلاق هم در خوی اتفاق افتاد و در سنه ٩١٣ شاه
دین پناه بعزم تسخیر عراق عرب در حرکت آمده ییلاق همدان را
معسکر همایون فرموده و کس نزد باریک بیگ پرناک والی بغداد
فرستاده او را بایلی دعوت فرمودند و او اول قبول نموده

آخر پشیمان شد و در بیست و هشتم جمادی الثانیه رایات جلال بغداد
داخل شد و باریک بیگ و سلطان مراد فرار نموده تمام عراق عرب
مسخر شد و در سنه ٩١٤ از راه کوه گیلویه بشیراز آمدند و از آنجا
متوجه آذربایجان شده تا شیروان و دربند بتصرف در آوردند
و نعش سلطان حیدر را از تبرسران باردبیل آوردند و منصب
صدارت را با میر سید شریف استرآبادی الاصل شیرازی المنشأ
شفقت فرمودند و از آن روز باز صدارت بغیر از سادات بدیگری
نرسید و در سنه ٩١٥ بسمع همایون رسید که شیبک خان اوزبک
بر خراسان تسلط یافته بقصد زیارت و دفع اوزبک توجه نمود
و جنگ در حوالی مرو روداد و شیبک خان کشته شد و تمام خراسان
بتصرف اولیای دولت در آمده در هرات نزول فرمودند و در
سنه ٩١٦ توجه بجانب بلخ فرموده اکثر آن ولایت را مسخر فرمودند

و ملجرا به بیرام بیک قرامانلو داده مراجعت نمودند و قشلاق
در قم کردند و درین سال سلطان مراد بن سلطان بایزید از عم خود سلطان
سلیم پادشاه روم فرار نموده بدرگاه جهان پناه آمد و حکام
مازندران هم بدرگاه آمدند و مقرری انجارا بمبلغ سی هزار تومان
قطع کرده مراجعت نمودند و در سنه ۹۱۷ فرستادن امیر یار احمد
خوزانی الملقب بامیر نجم ثانی که بمنصب وکالت سرافراز بود بماوراء النهر
و جنگ کردن او با اوزبکیه در دو فرسخی بخارا و کشته شدن امیر نجم و
آمدن اوزبک بخراسان و محاصره نمودن هرات و استماع این
اخبار و توجه نمودن رایات جاه و جلال بخراسان و در سنه ۹۱۸
شنیدن اوزبکیه توجه نواب اشرف را بخراسان و گریختن ایشان و نزول
شاه عالم پناه ببلخ و تقسیم الکای خراسان بقزلباش و الجرا به دیو
سلطان اروملو دادن و مراجعت و قشلاق در اصفهان

فرمودن و در سنه ۹۱۹ آمدن سلطان سلیم پادشاه روم بآذر
بایجان و جنگ پادشاه شیعیان با سلطان سلیم و بدبخت مبارز
شمشیر زدن و زنجیر عرابه را بدو نیم کردن و نقض عهد کردن رومیان
و توپ انداختن و کشته شدن امیر عبدالباقی یزدی وکیل السلطنه
که از اولاد سید نعمت الله ولی بود و میر سید شریف شیرازی صدر و
سید بیگ کمونه در غیبت و شکست خوردن غازیان و بعد از این
شکست تا آخر عمر دیگر نواب اشرف را خندان ندیدند و در خراسان
قحط پیدا شد و در سنه ۹۲۰ چهره خبر خرابی خراسان بسمع اشرف
رسید سلطنت آنجا را تا کنار آب آمویه و تا سمنان بپادشاه
دین پناه شاه طهماسب دادند و از یمن قدوم مبارک حاصل
خراسان خوب آمد و مردم از قحط و غلا خلاص شدند و قشلاق
در تبریز واقع شد و نظارت دیوان اعلی بمیرزا شاه حسین اصفهانی

شنقت شروانی سنه ۹۲۱ در سهند ییلاق و در تبریز قشلاق
واقع شد و در سنه ۹۲۲ چون منوچهر گرجی بروم رفته کومک
آورده بود شاه دین پناه دیو سلطان را بدفع او فرستادند
و در سنه ۹۲۳ دیو سلطان ایشان را برهم زده مراجعت کرد
و جمعی امرای مازندران در اداء مال تکاهل میکردند بعد از
امرا متوجه شده که بمازندران رفته حکام آنجا را باخراج و تحف
و هدایا در دارالسلطنه اصفهان بپای بوس اعلی مشرف سازند
در سنه ۹۲۴ قشلاق در تبریز فرمودند و ابراهیم سلطان موصلو
بتاخت غرجستان رفته الکه را تاخت و قلعه را خراب کرد
بهرات باز آمد و در سنه ۹۲۵ قشلاق در اصفهان فرمودند
و خبر فوت سلطان سلیم پادشاه روم آمد و در سنه ۹۲۶ قشلاق
قشلاق در تبریز و امیرخان موصلو از خدمت طهماسب میرزا

و در نخجوان [illegible] سنه ۹۲۷ [illegible]

از هرات

از خراسان آمده بشرف سجده مشرف شد و میرزا شاه حسین اصفهانی
که جملة الملک بود بدست مهتر شاه قلی غضب رکاب حاجب کشته شد
و او را هم قصاص فرمودند و در سنه ۹۲۸ قشلاق در نخجوان
واقع شد و شروانشاه بشرف سجده مشرف شده مرخص شد
و بعد زیارت باردبیل آمدند و از آنجا متوجه سراب شدند
و در کریوه صاین نزول فرمودند و مزاج اشرف متغیر شده
بیمار شد و صبح روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب سنه ۹۳۰ بجوار رحمت
ایزدی پیوست اولاد ذکور مشار چهار نفر اند ۱ طهماسب میرزا ۲
بهرام میرزا ۳ سام میرزا ۴ القاص میرزا و اولاد اناث پنج نفر ۱
خانش خانم ۲ پریخان خانم ۳ سلطانم ۴ فرنگیس خانم ۵ شاه زینب
خانم

ذکر شمه از احوال خاقان جمجاه ظل اله شاه طهماسب انار الله برهانه

ولادت با سعادت آنحضرت در قریه شهاباد من اعمال اصفهان

در روز چهارشنبه بیست و هشتم شهر ذی‌الحجه الحرام سنه ۹۱۹ بطالع
حمل جلوس میمنت مانوس آن خسرو عالی‌مانوس بر سریر شاهی در کریوه جهان
دره دربهار روز وفات پدرش بعض شبه نوزدهم رجب که سن مبارکش
ده سال و شش ماه و بیست و سه روز بود و ییلاق در سهند و قشلاق
در تبریز فرمودند و در سنه ۹۳۰ قشلاق در تبریز شده و سیحج بیگ از طرف
بنده شاه ولایت طهماسب تعیین شد و اتفاقا تاریخ بود و در سنه
۹۳۱ قشلاق در قزوین شد و کارکیا احمد حاکم گیلان به پیشکش شرف
بساط بوس مشرف شده مرخص گشت و جنگ تکلو و استاجلو
در این سال مکرر واقع شد و در سنه ۹۳۲ بجهت استیلای عبید خان
اوزبک در بعض از خراسان تا ساوج بلاغ فرمودند و بجهت محاربه
امرای تکلو و استاجلو در آذربایجان فسخ عزیمت خراسان فرمودند
قشلاق در قزوین کردند و در سنه ۹۳۳ در ییلاق خرقان سمه

سن شریف حین سلطنت شد جای پدر

اشرف رسید که بعض امرای شاملو و افشار در دره فیروزکوه با اوزبکیه
جنگ کرده کشته شده‌اند بنابرین کوچ بر کوچ متوجه خراسان
شدند و در سنه ۹۳۴ در مابین جام و مشهد نواب کامیاب
با عبید خان اوزبک محاربه فرمودند و عبید کشته شد و شکست
بر اوزبکیه افتاد و هرات را بحسین خان شاملو داده متوجه بغداد شدند
و ذو الفقار مشهور بنخود سلطان کلهر را که حاکم بغداد بود کشته
بغداد را بمحمد خان شرف الدین اغلی دادند و در سنه ۹۳۵ چون
نواب اشرف متوجه بغداد شدند باز اوزبکیه بر سر خراسان
آمدند و چون این خبر بار روی اعلی رسید رایات جلال متوجه خراسان
شده اوزبکیه که در مرو جمعیت کرده بودند از استماع خبر توجه
عالم ازهم پاشیده بمقام خود رفتند و شاه دین پناه حکومت
هرات را ببهرام میرزای برادر خود داده لله که او را غازیخان تکلو

رجوع فرمودند و از راه طبس و یزد متوجه اصفهان شدند و در
انجا قشلاق فرمودند و در سنه ۹۳۶ از اصفهان بییلاق کندمان
فرمودند و امرای شاملو بسبب توهمی که از چوهه سلطان تکلو داشتند
برکردیکه حسین خان بر سر او رفتند و او گریخته خود را به دولتخانه انداخت
و ایشان او را تعاقب کردند و در دولتخانه پنهان جنگی درپیوست
و حسین خان کشته شد و تکلو جمعیت کرده مابین ایشان جنگها شد
تا انکه خواستند که شاه را بمیان خود برند و خاطر اشرف ازرده
شده حکم بقتل تکلو فرمودند و بسیاری از ایشان کشته شدند
و بعضی ببغداد رفتند و قشلاق همایون در تبریز واقع شد و در
سنه ۹۳۷ عبید خان اوزبک با لشکر بسیار هرات را قبل کرده مدت
یک سال و نیم ایام محاصره بود و تنگی در هرات بمرتبه رسید که مردم
سگ و گربه خوردند و چون خبر توجه نواب اعلی بهرات رسید عبید

راه فرار پیش گرفت و بهرام میرزا از محاصره خلاص شد و در سنه ۹۳۸
شاه عالم پناه بهرات رفته جمعی از عساکر را بغرجستان فرستادند و
میرزایی هرات را بسام میرزای برادر دیگر دادند و اغزوار خان را لله
کردند و در همین اوقات از جمیع مناهی توبه فرمودند و یکبارگی از جمیع
قمارخانه و شرابخانه و بیت اللطف از دفتر همایون اخراج فرمودند
و در سنه ۹۳۹ خبر امدن سلطان سلیمان خواندگار روم بسلطانیه
رسید و با انکه افتاب در عقرب بود برف عظیم افتاده بود و
سرما بمرتبه شده بود که بسیاری از رومیان از سرما مردند و خواندگار
کوچ برکوچ متوجه بغداد شد و محمد خان شرف الدین اغلی که حاکم بغداد بود
حسب الامر الاعلی بغداد را گذاشته بیرون رفت و خواندگار ببغداد
نزول کرد و شاه دین پناه متوجه قشلاق شدند و در روان قشلاق
فرمودند و در سنه ۹۴۰ از روان مراجعت فرموده بسلطانیه امدند

وخواندگار از بغداد بتبریز آمده از انجا براه وان مراجعت نمود
و پادشاه او را تعاقب نمود و جمعی که در وان بودند وانرا
گذاشته فرار نمودند و ولایت ارجیس و وان مفتوح گردید
و آنرا باحمد سلطان صوفی اغلی شفقت فرمودند و بتبریز آمده
قشلاق کردند در این اثنا خبر رسید که سام میرزا در هرات
یاغی شده بر سر قندهار رفت و چون هرات خالی بود صوفیان
خلیفه بهرات رفته بضبط آن مشغول شد و در سنه ۹۴۱ در
تبریز قشلاق فرمودند و عبید خان چون مشهد را خالی دید بجانب
مشهد آمد و زن خلیفه را نگاه داشت و صوفیان خلیفه
از هرات بمحاربه او آمده کشته شد و عبید خان مشهد را گذاشته
بهرات رفت و آنرا متصرف شد و در سنه ۹۴۲ نواب کامیاب
در تبریز خبر اوزبک شنیده متوجه هرات شدند و عبید خان

از

از استماع این خبر هرات را تاخت کرده بماوراء النهر رفت و شاه
بهرات آمده هرات را بمحمد خان داده متوجه قندهار شد و قندهار را
گرفته به بوداق خان قاجار داده متوجه عراق شدند و در سنه
۹۴۳ گیلان سلطان احمد فوت شد و میر عباس که صاحب اختیار
بود خان احمد را با آنکه یکساله بود بجای پدر نشاندند و نواب
اشرف بعد از دخول قزوین در میان زمستان متوجه تبریز شدند
و کامران میرزای پسر بابر پادشاه بر سر قندهار آمده بود و
بوداق خان چون مقاومت با او نمی توانست کرد قندهار را
سپرده متوجه درگاه شد و محمد صالح بتکچی در استراباد یاغی
شده کس نزد عمر قاضی سلطان حاکم روم فرستاده کومک
طلبید و در آخر بدست غازیان گرفتار شد و چون بنظر اشرف
رسید حسب الحکم بقتل رسید و در سنه ۹۴۴ بسمع اشرف رسید

که شاهرخ بن سلطان فرخ که والی شیروان است چون دم از مخالفت
میزد اعیان شیروان از سلوک او ملول شدند بنا برین القاص میرزا
برادر خود را با بعضی امرا بتسخیر شیروان فرستادند شیروانیان
پیغام فرستادند که ما قلعه بکسی سوای نواب اعلی نمیدهیم از تحت
رایات جاه و جلال متوجه آن صوب شد و بعد از فتح شیروان
بالقاص شفقت فرمودند و در سنه ٩٤٥ قشلاق در تبریز فرمودند
و خبر فوت عبید خان اوزبک رسید و عصیان امیر قباد حاکم
انار او شکست خوردن و گریختن و جایش را با بایندر خان دادن
و بهرام میرزا را با بعضی امرا بتاخت کردستان فرستادند و چون
از بعضی تقصیر واقع شده بود بعد از مراجعت ایشان را بر خرها
سوار کرده جهت عبرت در بازارها گردانیدند و در سنه ٩٤٦
بهرام میرزا از خواندکار روم روگردان شده بشرف سجده آستان

مشرف شدند و الکای بسالیان و محمود آباد شیروان بتیول ایشان
شفقت شد و رایات فتح آیات متوجه گرجستان شد و کفار آنجا بسیار
اسیر و قتیل شدند و لوارساب بجنگل گریخته بدست نیامد و قشلاق
در تبریز واقع شد و در سنه ٩٤٧ ییلاق در اوجان و سهند و قشلاق
در تبریز فرمودند و القاص و محمد خان حاکم شکی بدرگاه جهان پناه
آمدند و رخصت مراجعت یافتند و بعضی امرا بسرداری خلیفه
سلطان روملو بر سر قلعه لارجان که در رستمدار واقعست
رفتند و ملک جهانگیر که در قلعه متحصن بود بر سر ایشان ریخت
و خلیفه در باغی بزرد آلو خوردن مشغول بود جمعی را بقتل آوردند
خلیفه مراجعت نمودند و در سنه ٩٤٨ ایلچیان اوزبک از جانب
کسکن قرای حاکم بخارا بدرگاه جهان پناه آمدند و نواب اعلی
بخوزستان و دزفول رفته حکومت آنجا را بافشار دادند و قشلاق

درقم فرمودند و سادات اسکو که در خدمت نواب اعلی تقرب
داشتند و دم از وکالت میزدند مقرر شد که بولایت خود رفته ساکن
شوند و دیگر دخل در امور ملکی نکنند اما سیورغالات ایشان
برقرار بود و در سنه ۹۴۹ ییلاق سهند و گزاز تا بحوالی نهاوند
و همدان رفتند و چند روز انحراف مزاج بهم رسید و زود بصحت
مبدل شد و قشلاق در قزوین فرمودند و جمعی را بتاخت رستمدار
مقرر نمودند و جمعی را بتاخت الوس کلهر و جمعی از رومیه بگرجستان
آمده مغلوب شدند و دین محمد خان که خبر سوء مزاج اشرف شنیده
بحوالی استراباد آمده بود از استماع خبر صحت مزاج شریف خایب
و خاسر مراجعت نمود و در سنه ۹۵۰ همایون پادشاه از هند بپناه
بدرگاه جهان پناه آورده در ابهر بشرف ملاقات اشرف مشرف شد
رخصت زیارت شاه صفی طلبیده متوجه اردبیل شد و بعد از زیارت

دلبر

و بتبریز مراجعت فرمود و حسب الحکم جمعی از لشکریان بغداد مامور شده
روانه هند شد و در سنه ۹۵۱ خبر عصیان القاص میرزا از شیروان
رسید و نواب اشرف ارکنج اغلی را بنصیحت او فرستاد که
باد غرور از سر بیرون کند و او جوابهای درشت گفت بنابر این
نواب اشرف بتبریز شد و القاص میرزا واهمه نموده والده و پسر خود
را بشفاعت بخدمت اشرف فرستاد و در سنه ۹۵۲ در تبریز
نزول اجلال فرمودند و جمعی از امرا با والده القاص میرزا همراه
کردند و ایشان در جواد با القاص میرزا رسیده او را تسکین
دادند که دیگر مخالفت نکند و شاه دین پناه متوجه شد و در وقت
مراجعت متوجه شیروان گردید و القاص واهمه کرده تاخت
چرکس را بهانه ساخته فرار نمود و میرزایی شیروان را با اسمعیل
میرزا داده مراجعت فرمودند و در سنه ۹۵۳ القاص میرزا

از راه کو باستنبول پیش سلطان سلیمان خواندگار روم رفت
و برهان که از اولاد شیروان شاه بود بجنگ اسمعیل میرزا آمده
شکست خورد و چون اسمعیل میرزا خبر آمدن خواندگار با القاس
شنید شیروان را گذاشته بخدمت آمد و برهان شیروان را متصرف
شد و در سنه ۹۵۴ سلطان بتبریز آمد و در وقت برگشتن وان را
متصرف کرد و القاس میرزا را با شش هزار سوار از راه کردستان
بهمدان فرستاد و او از انجا بقم و کاشان و اصفهان آمد و مردم اصفهان
در شهر بروی او بستند و او متوجه فارس شد و از انجا ببغداد رفت
و نواب اشرف شیروان را بعبدالله خان داده بعراق آمدند و در
سنه ۹۵۵ چون مکرر خواندگار القاس میرزا را طلبید و او در قتل
تکاهل می نمود و آخر متوجه شد و خواندگار محمد پاشا را بر سر او فرستاد
و در راه بهم رسیدند و رومیان بر سر او ریختند و القاس گریخته خود را

بقلعه

بقلعه مریوان انداخت و شاه دین پناه بهرام میرزا را با جمعی بر سر
او فرستاد و القاس بعد از جنگ گریخته باز بکردستان رفت و
سرخاب حاکم انجا او را گرفته بخدمت اشرف فرستاد و حسب الحکم
در قلعه قهقهه محبوس شد و بعد از یک سال فوت شد و در همین سال در
ولایت قاین زلزله شد و قریب هزار کس در زیر انبوه رفت
و هم در همین سال بهرام میرزا وفات کرد و در سنه ۹۵۶ قشلاق
در قزوین فرموده بعزم ییلاق سلطانیه با آذربایجان رفتند و
ولایت غرجستان مفتوح شد و شاه وردی بیک کچل حاکم استرا
باد بجهت مصاحب نداقی که با ترکمان بسری کرد بیوقه ترکمان را باغی
ساخت و بر سر ایل ایشان رفت و لشکر بتاخت مشغول
شدند و او بر پشته ایستاده بود ترکمانان بر سر او ریخته بقتل
رسانیدند و در سنه ۹۵۷ شاه عالم پناه از آذربایجان متوجه میرزا

شد و چون حاکم شکی اطاعت معقول نمیکرد او را بقتل رسانیده
بگرجستان رفتند و بعد از تسخیر بعضی قلاع و تاخت و اسیر بسیار بتوات
آغاج قراباغ آمده قشلاق فرمودند و در سنه ۹۵۸ بنابر بعضی جهات
متوجه الکای رومیه و کرد شده قلعه اخلاط را گرفتند و اسمعیل
میرزا را بجانب ارزن الروم فرستادند و میرزا اسکندر پاشا
را شکست داده ولایتش را تاخت و در ارجیش شرف پابوس
اشرف مشرف شد و در آخر این سال قلعه ارجیش نیز مفتوح شد
و در سنه ۹۵۹ بعضی امرا را بتاخت کردستان فرستادند
و خود بنخجوان رفته از آنجا بییلاق اروجی دوقی و سلماس
فرمودند و بعضی قلاع کردستان مسخر شد و خبر توجه خواندکار و قشلاق
او در حلب شایع شده خاطر اشرف متوجه انتظام عساکر گردید
و در سنه ۹۶۰ خواندکار در اول بهار بنخجوان آمده و بعد از چند روز مراجعت

نمود

نمود و شاه جهان پناه بگرجستان فرموده قریب بسی هزار اسیر آوردند
و قاسم که از اولاد شیروانشاه بود بامداد جمعی که خواندکار همراه کرده
بود بشروان آمده و بعضی از مردم بر سر او گرد آمده بودند و مکرر
با عبدالله خان جنگ کردند و بتدبیر والده عبدالله خان کومک
زیاده شد و شکست بر قاسم افتاد و شروانیان که بر او گرد آمده
بودند پیکر گشته شدند و در سنه ۹۶۱ قشلاق در قزوین فرموده پری
خانم دختر مرتضی ممالک اسلام شاه نعمت الله یزدی که از خانش بیگم
همشیره نواب اعلی بهم رسیده بود بجهت اسمعیل میرزا طوی نمودند
و عثمان پاشا بشهر زور آمده سرخاب کرد جنگ نا کرده شهر را
برومیان گذاشت و ایشان بر آنجا مستولی شدند و در سنه ۹۶۲
مرزا ابرهیم مرزا را با اسمعیل مرزا نسبت فرموده سلطان محمد مرزا را
طلبیدند و ابرهیم مرزای ولد بهرام مرزا را حاکم مشهد کردند و در سنه

[illegible]

حسب الحکم جمیع امرا از منهیات توبه کردند و بجهت بعضی جرمها کرد
غیبت اسمعیل میرزا مسموع نواب اشرف شد و مصاحبان جماعت
ذوالقدر خصوصا شاهرخ سلطان سوجی بعضی از جماعت بیاسا
رسیدند و مرزای هرات بدستور سابق سلطان محمد میرزا شد و ورود
اسمعیل میرزا را بقلعه قهقهه فرستادند و امرای قراباغ بتاخت گرجستان
رفته اسیر بسیار آوردند و در تبریز بشرف سجده مشرف شدند
و در سنه ۹۶۴ روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاول نواب اعلی از
دولتخانه قدیم بدولتخانه جدید نقل فرمودند و امرا و ارکان دولت
زر و گوهر صاحق کردند و از اطراف نثار بسیار فرستادند و اینمعنی
که دولتخانه بجهت اتمام باغ و عمارت یکی از ارباب
سخن یافته بود بهشت برین وجنت المأوی و در این سال قندهار
فتح شد و سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا را بقندهار فرستادند

و فتح نمود و باو دادند و سیل عظیم بقزوین آمده خرابی بسیار کرده
و در سنه ۹۶۵ ماه نوروز ده سال بعد از آنکه عالم فانی را وداع فرموده
از قزوین بمصر رفتند و در این سال خبر رسید که میان اولاد خواندگار
نزاع واقع شده سلطان بایزید متوجه درگاه اعلی است جمعی بیک
یوزباشی را با تحف و هدایای بسیار باستقبال او فرستادند
و حکم شد که امرای هر محل استقبال نمایند و در سنه ۹۶۶ سلطان
بایزید پادشاه زاده روم بدرگاه جهان آمد و در سنه ۹۶۷ بتاریخ
چهارشنبه ۲۱ محرم الحرام سلطان مذکور داخل دار السلطنه قزوین
شده اعزاز و احترام یافت و چون بیاد اندیشها از و سر زده مکرر
از او کور راییدند و او شرمنده نشد روز جمعه ۲۶ شهر رجب او را
محبوس ساخته بعضی از ملازمانش را بقتل آوردند و در همین سال عرب خان
ولد لوند خان سلطان شده بتغیّهای شاهانه سرافراز گردید و الجیان

خواندگار با تحف و هدایای بیشمار بسر کردگی علی پاشاه و اعتقاد
روم بدرگاه جهان پناه آمدند و سیمایون و کرکین خان بداعیه تسخیر قلعه
تفلیس بر سر قلعه آمدند و شاهوردی خان حاکم گنجه بدفع ایشان رفت
و در سنه ۹۶۸ ولی بیک یساول باشی که برسالت روم رفته بود
با ایلچیان روم مثل خسرو پاشای حاکم وان و غیره بدرگاه آمده کتابت
خواندگار که بدست خود نوشته بود مشتمل عهد و پیمان و طلب
سلطان بایزید پسر خود آوردند و حسب الاستدعای پدر پسر را
بایلچیان تسلیم نمودند و در سنه ۹۶۹ سلطانم همشیره نواب اشرف
بجوار رحمت ایزدی پیوست و جعفر بیک کنگرلو که برسالت روم
رفته بود با الیاس بیک ایلچی خواندگار همراه آمده تحف و هدایای
بسیار از جانب خواندگار آوردند از انجمله پانصد هزار اشرفی
قبرسی بود که سی هزار تومان تبریزی میشد با اسبهای بسیار و چند عبیر و لله

لوند از سر صدق مسلمان نشده بود و نا باکی در خاطر داشت گرفتار شود
و در سنه ۹۷۰ معصوم بیک را مقرر فرمودند که با جمعی بمازندران رود
و مال چند ساله آنجا را بگیرد و آنجا را ضبط کند مراد خان حاکم آنجا التماس نمود
و تعهد کرد که مال چند ساله را باید بدو دیگر باره مازندران باو مرحمت فرمودند
و اوزبک بعضی از محال خراسان را تاخت کرده برگشت و در سنه ۹۷۱
شاه دین پناه در عالم رویا بشرف خدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام مشرف شدند
و بشکرانه این موهبت تمغای ممالک محروسه را که قریب بسی هزار تومان میشد
بخشیدند و حسب الحکم مقصود بیک صوفی و سایر امرای عراق و کرمان متوجه خراسان
شده قزاق خان تکلو حاکم هرات را که مکرر ظلم و ستم او بعرض پادشاهی رسیده گرفتند
و در حین فوت شعر و شعرا در این باب تاریخها یافته بودند از انجمله این مصرع
نوشته شد ع تاریخ غزل اوست که معموری هرات و در سنه ۹۷۲ امیر غیب
خان را در هرات گذاشته بجانب نسا و ابیورد رفتند و ابوالخیر خان حاکم آنجا

تکلو رفته کسان بعذرخواهی فرستاد و قسم یاد کرد که دیگر درازدستی بممالک
خراسان ننماید و پیشکش فرستاده اطاعت نماید و امرا بدین شروط متوجه
عراق شدند و در سنه ۹۷۳ بار دیگر حکومت هرات را بسلطان محمد میرزا دادند
و یکان شاه قلی بیک را لله گردانیدند و از قزوین روانه گردانیدند و چون
اسکندرخان حاکم بخارا اراده تاخت خراسان کرده عبدالله خان پسر خود را
از پیش فرستاده بود و این خبر بسلطان محمد میرزا رسید در قلعه تربت
متحصن شد و بعد از رجعت اوزبک بهرات رفت و در بین سال سلطان
سلیمان بن سلطان سلیم خواندکار سلطان سلیم پسر خود را ولیعهد کرده
فوت شد و در سنه ۹۷۴ ایلچی سلطان سلیم آمده اظهار دوستی و
محبت کرد و چون خان احمد خان والی گیلان بسبب بعضی حرفهای بیجا ابدا میگفت
لشکر بر سر او فرستادند و گیلان را گرفته خان احمد خان را بدرگاه جهان
پناه آوردند و حسب الامر در قلعه قهقهه محبوس شد و در سنه ۹۷۵ چون

بکمک سیمایون خان بر سر تفلیس آمده بود لشکر بر سر او رفته و او را گرفته
بدرگاه جهان پناه آوردند و معصوم بیگ صفوی که منصب وکالت داشت
رخصت گرفته بحج رفت و در وقتی که محرم بود جمعی بر سر او ریخته او را کشتند
و در سنه ۹۷۶ بمسامع عز و جلال رسید که گرمسیرات جرون بسبب ظلم
حاکمان ویرانست بنابرین حسب الحکم مقرر شد که والی کرمان بدفع آن جماعت
رفته رفع ظلم نماید و او بدان حدود رفته آن محال را متصرف شد و اوزبک
بعضی از محال خراسان را تاخت کردند و در سنه ۹۷۷ مقرر شد که مال و جهات آن
محال را از رعایا نگیرند که ایشان آنرا سرمایه خود کرده برفاهیت بگذرانند
و در سنه ۹۷۸ عباس میرزا در هرات متولد شد چون استفسار از شاه عالم پناه
طلبیدند فرمودند شعر عباس علیست شیر غازی سردفتر لشکر حجازی
و جمعی در گیلان سید حسن و امیره دوباج نامی را حاکم و سپهسالار کرده
یاغی شدند حسب الامر الاعلی جمعی بر سر ایشان رفته قتل و غارت نمودند

و بار دیگر گیلان را فتح نمودند و در سنه ۹۷۹ حضرت اعلی نواب
سلطان محمد میرزا را از هرات بشیراز بردند و چون حمزه میرزا کوچک
بود و تاب مفارقت والدین نداشت حسب الامر او را همراه بشیراز
بردند و عباس میرزا که دو ساله بود او را میرزای هرات کردند و در آن
ماه و در این سال از توابع نجوم شکلی حادث شد که سه ماه امتداد یافت
و بدان جهت در خراسان قحط بمرتبه رسید که آدم آدم را میخوردند و در
اثنا لطف الهی شامل حال شده چیزی بارید شبیه بگندم که بهر یک من
چهار یک آرد داخل کرده نان میپختند و در سنه ۹۸۰ بسمع همایون رسید
که جمعی اجلاف در تبریز خروج کرده اند و حاکم آنجا از عهده ایشان بر
نتواند آمد حسب الحکم اعلی و فتوای علما جمعی مقرر شده بتبریز رفتند و قریب
صد و پنجاه نفر از اجامره و اوباش را بقتل آوردند که سرکرده آن گروه بود
و فتنه تسکین یافت و در این سال طاعون شده قریب سی هزار کس ضایع

گردید و در سنه ۹۸۱ مزاج اشرف از نهج اعتدال منحرف شد و خاطرها
مشوش و پریشان گشته و مولانا غیاث الدین معالجه فرمودند و کافه مردم و علما
و تصدق نمودند و صحت یافت و در سنه ۹۸۳ حاجم خان والی خوارزم
بدرگاه جهان پناه آمد و در سنه ۹۸۴ شاه عالم پناه در روز سه شنبه
۱۵ شهر صفر بجوار رحمت ایزدی پیوست اولاد ذکور ایشان ۱۱ نفر بودند
۱ سلطان محمد میرزا ۲ سلطان اسمعیل میرزا ۳ امام قلی میرزا ۴
سلطان حسن میرزا ۵ سلطان حیدر میرزا ۶ سلطان مصطفی میرزا
۷ سلطان محمود میرزا ۸ سلطان علی میرزا ۹ سلطان احمد میرزا ۱۰
سلطان سلیمان میرزا و اولاد اناث ایشان ۷ نفر بودند ۱ پریجان خانم ۲ فاطمه
سلطان بیگم ۳ خانش بیگم که والده سنجر میرزا است ۴ گوهر سلطان خانم
۵ انا خانم مشهور بزینب بیگم ۶ شهربانو خانم ۷ خدیجه سلطان بیگم که زن
جمشید خان بود و بعد از فوت جمشید خان بشاه نعمت الله ولد میرزا

بزدی دادند

ذکر جلوس نواب خاقانی شاه اسمعیل ثانی بر سریر جهانبانی

بعد از فوت خاقان جنت مکان اسمعیل میرزا در قلعه بود و
امرای استاجلو اراده داشتند که سلطان حیدر میرزا را پادشاه
کنند و باقی قزلباش اسمعیل میرزا را میخواستند و بینهما محاربه دست
داد و در میان حرمخانه سلطان حیدر میرزا را در جنگ شهید کردند
و چون این اخبار در قلعه باسمعیل میرزا رسید بخط خود پروانجات
باطراف نوشت و ارقام بهر طرف که رسید روی بقلعه نهادند
و در روز سه شنبه ۲۳ صفر اسمعیل میرزا را از قلعه بیرون آوردند
و در ۱۶ ربیع الاول بحدود قزوین نزول نمودند و در ۲۰ شهر مذکور
داخل دولتخانه شدند و در ۲۶ جمادی الاول سنه مذکوره جلوس کرد
بر تخت سلطنت فرموده در مقام دفع برادران و اقوام که وارث
ملک بودند در آمد اما بجهت وجود سلطان حسین میرزای ولد

بهرام میرزا که در قندهار بود بتعویق میانداخت که اول دفع آن
او کند بعد از آن متوجه دیگران شود و در بین اینها خبر رسید که سلطان
حسین میرزا بعد از این واقعه سکه و خطبه در قندهار بنام خود کرده و بجهت
بعضی امرا با او در مقام مخالفت در آمده اند و بخاطر میرسید که
او را دفع کند زهر در شیشه عرق کرد که در مجلس بخورد اتفاقا بعد
اتفاقا بعد از ترتیب مجلس شهوار از شیشه زهر دار پیاله بمیرزا
داده جان ساعت در گذشت ع هم بر سر آن روزی که در سرداری
و چون خبر شاه اسمعیل رسید بخاطر جمع حکم قتل میرزایان نمود سوای
سلطان محمد میرزا که با تمامی اهل حرم از کشتن او گذشته او را کور
کرد و فرزند ارشد میرزا سلطان داده همراه ابعلیقلی خان شاملو
شفقت فرموده و مقرر نمود که نعش شاه جنت آرامگاه را
بمشهد برده از آنجا بهرات رود و عباس میرزا را ضایع کند

و علیقلی خان در ۲۶ شهر رمضان داخل هرات شده بخاطرش رسید
که بعد از رمضان مرتکب این امر شود و در ۱۲ رمضان حکم بشر از جهت
قتل سلطان محمد میرزا و پسران نوشته حکم تاکیدی نیز بهرات بجهت قتل
عباس میرزا اصدار فرمود اتفاقا در شب ۱۳ رمضان شاه اسمعیل
بعد از افطار کیف بسیاری خورده با حلواچی اغلی بسیر بازار رفته قرب
بسحر بخانهٔ حلواچی آمده در خانه میخوابد و در بروی خود می‌بندد و صباح
اهل خدمت در آنجا جمع شده تا ظهر انتظار بیرون آمدن شاه بکشند
و بعد از ظهر میرزا سلمان وزیر بخدمت پریخان خانم عرض میکند و بفرموده
ایشان در را از پاشنه برداشته باندرون میروند شاه را فوت
شده می‌بینند و حلواچی اغلی را بیهوش دیده بهوش آورده از حقیقت
حالات خبر میپرسند میگوید که امشب شاه فلونیا بیشتر از همه شب
خورده و چند حقه را آورده سر بسته مهر نبود گفتم سر حقه مهر نیست فرمود

که گیران در حضور من مهر را برداشته قصوری ندارد بنده مرهم داده‌ام
و دیگر خبر ندارم القصه قطع رشتهٔ رحم و خونهای ناحق بر شاه اسمعیل
مبارک نبود و از عمر و دولت بهره نیافت مدت سلطنتش یک سال و
سه ماه بود و از وی یک پسر شاه شجاع نام باقی ماند و سه دختر ۱ شاهزاده خانم
که بشاه خلیل الله پسر میر میران یزدی داده‌اند ۲ فخر جهان بیگم که در خانه علیقلی خان
شاملو بود و بعد از وی زن صفی میرزا شد ۳ گوهر سلطان بیگم که سلیمان خان
پسرزاده عبدالله حاکم شیروان داده بودند و بعد از او سلیمان میرزای بزرگ
میرمیران داده‌اند و او تصرف نکرد و چون قضیه شاه اسمعیل واقع شد سلطان
محمود بیک بچرلو که از للاران علیقلی خان بود و در قزوین مانده بود که حکم ایالت
خان را اتمام کرده از عقب برود خود را بسرعت تمام بهرات رسانیده در شهر
کمتر رسیده بود که صباح عباس میرزا را ضایع کنند و آن فعل شنیع واقع
نشد و اسکندر بیک جواب از شاملو بهفت روز خود را بشیراز رسانید

وسلطان محمد میرزا با پسران از کشتن خلاص شدند و قزلباش روی بشیراز آوردند

ذکر جلوس همایون سلطان محمد خدابنده بر سریر سروری ولادت با سعادت

آنحضرت در شب سه‌شنبه ۲۹ شهر جمادی الاول سنه ۹۳۸ و جلوس

میمنت مانوس در شیراز بجای برادر بر تخت سلطنت در روز جمعه ۲۹

ماه رمضان سنه ۹۸۵ و دخول بدولتخانه قزوین در روز پنجشنبه ۵ ذی حجه

الحرام واقع شد و وزارت اعظم بمیرزا سلمان فرمودند و شمخال را بجهت

بدگویی میرزا سلمان کراننده بقتل آوردند و پریخان خانم را نیز بجهت

حرکات نامناسب کراننده معدوم ساختند و حکم شد که مواجب

چند ساله عساکر را که مانده بود از خزینه بدهند و لشکر روم با کثرت

تمام بر سر قراباغ و شیروان آمدند و ارس خان حاکم آنجا تاب مقاومت

نیاورد و در سنه ۹۸۵ رومیه شیروان را از ایشان قسمت نموده

مراجعت کردند مقرر آنکه اگر قزلباش بر سر شیروان آید عادل

کرای

کرای خان تاتار بکومک ایشان آید و هم در این سال خان احمد خان

والی گیلان را از قلعه بیرون آورده همشیره خود را بعقد او درآورده

حکومت گیلان را باز باو دادند و حکومت قندهار را باولاد بهرام

میرزا دادند و مقرر شد که در آنجا ساکن باشند و چون خبر آمدن روم

بسمع اشرف رسید خود بجهت بعضی مصالح ملکی در قزوین مانده سلطان

حمزه میرزا را با والده اش و میرزا سلمان وزیر با لشکر گران بآذر

بایجان روانه کردند و ایشان در کنار رود کر نزول نموده لشکر بر سر ایشان

فرستادند و عادل کرای خان تاتار که بکومک رومی آمده بود در جنگ

گرفتار شده شیروان بتصرف قزلباش درآمد و از آنجا جلیله القدر

بقزوین مراجعت نمودند و در سنه ۹۸۶ در قزوین لشکر بخراسان

فرستادند و سلطان مراد خان حاکم آنجا و میرک دیوکه شریک خون

عبدالله خان بوده رهیکم بودند گرفته بقزوین آوردند و بقتل نموده بیگم

کشته شدند و بیگم هم درین سال کشته شد و در سنه ۹۸۷ دیگر بار خبر
آمدن رومی رسید و نواب اشرف متوجه تبریز شدند و رومی مراجعت
کردند و خبر رسید که محمد گرای خان تاتار بشیروان آمده بجوب برادر
محمد خلیفه حاکم آنجا را بقتل رسانید بنابرین میرزا اسلمان با لشکر
حسب الحکم بشیروان رفته تاتار تاب مقاومت نیاورده گریختند
و قزلباش شیروان را متصرف شدند و در سنه ۹۸۸ قلندری
پیدا شده در قندهار ادعا کرد که من شاه اسمعیلم و بعضی محال
زمین داور و آن حدود را گرفته رستم میرزای ولد بهرام میرزا
بر سر او رفته فتنه او را تسکین داد و بیلاق اشکنبه کلنبه رفته
صبیه سلطان محمود میرزا را بجهت سلطان حمزه میرزا تزویج فرمودند
و در سنه ۹۸۹ قلندری دیگر در کوه گیلویه بهم رسیده دعوی کرد
که شاه اسمعیلم و بعضی محال را بدست آورده آخر گرفتار شده بقتل آ

مد

و در آذربایجان خبر رسید که امرای خراسان عباس میرزا را در نیشابور
بر تخت نشاندند و سکه و خطبه بنام او نامی کردند بنابرین جهت
تهیه سفر خراسان بقزوین آمدند و در سنه ۹۹۰ در قزوین تهیه لشکر
کرده متوجه خراسان شدند و در شهر رمضان قلعه تربت را که مرشد
قلیخان داشت محاصره فرمودند و بعد از مدتی از آنجا دست
برداشته متوجه هرات شدند و در سنه ۹۹۱ هرات را که عباس میرزا
در آنجا بود قبل کردند و در اثنای محاصره هرات جمعی از جهال قزلباش
بر سر میرزا اسلمان اعتماد الدوله بقصد قتل او رفتند و او خود را به لتخانه
و قزلباش بدر لتخانه رفته گفتند که میرزا اسلمان را بدست ما دهید
والا عباس میرزا را که در قلعه است پادشاه میکنیم لاعلاج میرزا اسلمان را
بقزلباش دادند و کشته شد و چون هرات را نتوانستند گرفت و خبر
لشکر روم متواتر میرسید کوچ بر کوچ متوجه قزوین شدند و در سنه ۹۹۲

در قزوین خبر رسید که رومی بعد از تسخیر شروان عثمان پاشا را سردار
کرده اراده آذربایجان دارند بنابرین نواب اشرف متوجه تبریز
شده بعیش مشغول شدند و امیرخان ترکمان حاکم تبریز که مکرر
میگفت که فسق و فساد را ترک کرده در فکر دفع رومی باشید
در مزاج اشرف گران می‌آمد در مقام قتل او درآمدند و او
با دو هزار کس در قلعه مهاجباد متحصن شد و بعد از چند روز
شمشیر در گردن پیر خود آمد و حسب الحکم او را بقلعه قهقهه فرستادند
و در آنجا بقتل رسید و لشکر او متفرق شدند و این باعث
مخالفت ترکمان و تکلو شد و ما سنه ۹۹۳ چون خبر یاغی شدن
ترکمان و تکلو در ارزن الروم بعثمان پاشا رسید با لشکر
گران متوجه تبریز شد و نواب اسکندرشان متوجه ییلاق
اشکنبه کلنه شد و رومی داخل تبریز شد و شاه دین پناه بوا

نزول اجلال فرمودند و در آنجا توقف کردند و سلطان حمزه میرزا متوجه
دفع رومیه شد و هر روزه حربهای عظیم واقع میشد و عثمان پاشا شروع
در قلعه ساختن کرده در اندک روزی باتمام رسانید و در همان چند روز
بیمار شده بجهنم رفت و بعد ازو جعفر پاشا که از عظمای پاشایان بود
سه هزار کس در قلعه تبریز گذاشته مراجعت نمود و حمزه میرزا از عقب
او رفته جمعی کثیر از رومیه را بقتل آورده مراجعت فرمود و قلعه را محاصره
نمود و چون خبر آمدن رومی مسموع میشد ارقام بجهت اجتماع عساکر باطراف
نوشتند که در سلطانیه جمع شوند و بعد از جمعیت امت خان حاکم شیراز
و محمدخان حاکم کاشان و حکام همدان و غیره مجموع هم قسم شدند که باهم
متفق باشند و باتفاق بحدود اردوی همایون آمده معروض گردانیدند
که این بندگان بجهت تسلط و تقرب علیقلی خان و اسمی خان و محمدی
و ساروسلاق که با یکدیگر اتفاق نموده اند و این بندگان را از

نظر اشرف انداخته اند و ما هم میدانیم اگر نواب اشرف ایرد
خیر خیث را از نظر انداخته در مهمات دیوان دخل
ندهند با سر و جان بخدمت آمده در باب گرفتن قلعه نخجوان
میکوشیم چون جواب عرضه ایشان موافق مطلب نشد قورچی
حمایت ایشان کرده نواب اعلی اراده قتل قورچی باشی فرمود
و او گریخته خود را بقلعه در میان رومیان انداخت و با امرا
کتابتها نوشت و امرا را چند نفر بپای حصار امیر خان که
طهماسب میرزا در آنجا مقید بود فرستاد و ایشان شاه
را بگمند در دیده در میان خود پادشاه کردند و با شوکت تمام
بکنار تبریز آمدند و سلطان حمزه میرزا با ایشان جنگ عظیم
نموده و چون شب بمیان آمد از هم جدا شدند و صباح جمعی از
علما را با امرا الوطاقچی بیعمی ایشان فرستادند قبول نکرد

طهماسب میرزا را بر داشته متوجه قزوین شدند و حمزه میرزا او
سکندر شاه را در پای قلعه گذاشته خود متوجه دفع ایشان شده و
ایشان بعد از خرابی بسیار در قزوین استقبال شاه نموده دیدند و
حدود صاین قلعه جنگ صعب رو داد و شکست بر لشکر امرا افتاد
و طهماسب میرزا و محمد خان و مسیب خان و پیرام خان
و ادهم سلطان و مرتضی قلی سلطان و محمد بیگ سلاق و دیگر امرا
و امیرزادها گرفتار شده سرشان حصاری در پیش انداختند و
پادشاه رحیم دل از سر خون همه درگذشته بقزوین رفت و مهمات
آنجا را نسق کرده متوجه تبریز شد و در ۱۶ شهر شعبان بخدمت
نواب اشرف مشرف شده بصلاح پدر بزرگوار طهماسب
میرزا را بقلعه قهقهه فرستادند و یورش بقلعه نموده کاری نساختند
و بعزم تاخت حدود ارزن الروم و الکای مخالف متوجه گشتند

و لشکر رفته الکه و حدود را تاختند و از گنجه بعزم قشلاق قراآغاج
مراجعت نمودند و در یک منزلی گنجه بتاریخ شب چهارشنبه ۲۸
شهر ذیحجه سنه ۹۹۴ در توشکخانه خودی دلاک ملعون در اثنای
بخودی و مستی سلطان حمزه میرزا را بخنجر زده خود را بجنگل انداخت
و بعضی از شعرا این تاریخ را گفته شه شده تاریخ فوت
شاهزاده. شهید چو رسید قزلباش شکسته و نعش شاهزاده را از آنجا
متوجه اردبیل شدند و بعد از دفن او ابوطالب میرزا را بجای
برادر منصوب شده بقزوین رفتند و در آنجا خبر سرکشی امرای
ذوالقدر شیراز و غیره شنیده متوجه شیراز شدند و چون این خبر
بخراسان رسید امرای خراسان در رکاب شاه عالم پناه
متوجه قزوین شدند ذکر احوال خیر مآل سپهر اوج اقبال شاه عباس
بهادرخان از زمان ولادت تا اوان جلوس ولادت با سعادت آن

مهر سپهر پادشاهی در شب شنبه غره رمضان المبارک سنه ۹۷۸
در دارالسلطنه هرات در اوانی که شاه خدابنده میرزای هرات
بود و شاهقلی سلطان یکان استاجلو حاکم و لله بود اتفاق
افتاد چون شاهقلی سلطان شکایت شاه خدابنده بشاه جنت
مکان شاه طهماسب نوشت مقرر شد عباس میرزا امیرای هرات
باشد و شاه خدابنده با کوچ بشیراز رود و شاهقلی سلطان
لله عباس میرزا شد و در سنه ۹۸۰ شاه اسمعیل حکم فرمود
که شاهقلی سلطان عباس میرزا را بقتل آورند و میرزا را جان
ضبط نمایند که کسی پیش او نتواند رفت و در سنه ۹۸۴ حکومت
هرات و حکم قتل عباس میرزا بعلیقلی خان شاملو و مرتضی قلیخان
ترکمان را حکومت مشهد دادند و چون خان مذکور بهرات رسید ماه رمضان
بود ترک خون ناحق نشده قرار بعد از رمضان داد و در شب

عبید چنانچه مذکور شد خبر فوت شاه اسمعیل بهرات رسید
و در سنه ۹۸۵ که بعد از شاه اسمعیل شاه خدابنده پادشاه شد
کس بطلب عباس میرزا بهرات فرستاد امرای خراسان اتفاق
نمودند که هرگز خراسان بی میرزا نمی بوده و مانع شدند و خواف و باخرز
حسب الحکم شاه خدابنده بمرشد قلیخان ولد شاه قلی سلطان استاجلو
داده شد و در سنه ۹۸۶ جهت مکرر کس بطلب عباس میرزا رفت و امرا
ندادند بتدبیر میرزا سلمان وزیر اکثر امرای خراسان معزول شدند
و حکام جدید تعیین شد و چون حکام تازه بخراسان رفتند امرای قدیم ایشانرا
راه ندادند و مراجعت کردند و در سنه ۹۸۷ جهت علیقلیخان و مرشد قلیخان
در تمرد اصرار نمودند صلاح چنان دیدند که هر کس با ایشان متفق بود
دفع کنند بنابرین جماعت افشار را از سبزوار دفع کرده و میرزا
را برداشته متوجه تسخیر مشهد شدند و مرتضی قلیخان با ایشان جنگ کرده

شکست خورده و در شهر متحصن شد و ایشان بعد از چهار ماه محاصره بنیشابور
رفته از آنجا بهرات برگشتند که باز در اول بهار بر سر مشهد آیند و در سنه
۹۸۸ جهت اخبار خراسان بشاه خدابنده رسید محمد خان ترکمان را با بعضی
امرای کومک مرتضی قلیخان بمشهد فرستادند و عباس میرزا بعد از نوروز
با امرای شاملو و استاجلو بنیشابور فرمود ذکر جلوس مبارک شاه عباس
بهادرخان انار الله برهانه بر تخت خراسان جمیع امرا در رکاب اعلی بنیشابور
رسیدند بساعتی مسعود انجم ترا بر تخت سلطنت نشاندند و چون
خبر بامرای مشهد رسید بجنگ امرایی که در نیشابور بودند متوجه شدند
و شکست خوردند و نواب اشرف بمقر سلطنت خود که هرات است
مراجعت کردند و در سنه ۹۸۹ بعزم تسخیر مشهد متوجه شده الوس قرا
قویونلو که اطاعت نمیکردند تاخت کردند در اثنا خبر توجه نواب اسکندر
شان بخراسان رسید جهت قلعه تربت مستحکم نموده بمرشد قلیخان که مردی

کاروان بود واده داد و او را در آنجا گذاشته خود متوجه شده بتهیه اسباب
قلعه هرات مشغول شدند و در سنه ۹۹۰ نواب سکندر شان بخراسان
آمده مرشدقلیخان را محاصره فرمودند و بعد از کوشش بسیار مایوس شده
متوجه هرات شدند و میرزا سلمان وزیر در کنار شهر هرات بدست
امرازادهای قزلباش کشته شد و بعد از سعی بسیار در محاصره هرات
از آن هم نومید برگشته بمشهد مقدس آمدند و مرتضی قلیخان را معزول
کرده مشهد را بسلمان خان نوالده عبدالله خان استاجلو داده
متوجه عراق شدند و در سنه ۹۹۱ مرشدقلیخان حسب الالتماس
و صلاح علیقلی خان متوجه مشهد مقدس و تسخیر آنجا شد و سلمان خان
چون پروای جنگ نداشت بهانه تشنگی را از شهر بیرون رفت
و مرشدقلیخان مشهد را متصرف نموده آنرا مستحکم ساخته بهرات
رفت و بپابوس اشرف مشرف شد و چند روزی بسر و صحبت

مشغول شدند و در آن اثنا میان علیقلی خان و مرشدقلیخان رنجش
بهم رسیده مرشدقلیخان بی خبر بمشهد برگشت و در سنه ۹۹۲ چون
مرشدقلیخان بمشهد آمد حکام هر محل را تغییر میداد و علیقلی خان از این
آزرده شده در رکاب نواب اشرف متوجه مشهد شد
و مرشدقلیخان در تربت شیر بود سر راه بر ایشان گرفته جنگ عظیم
واقع شد و شکست بر علیقلی خان افتاد و اسب نواب اشرف
را بتفنگ زدند و آنحضرت پیاده ماندند درین حالت جماعت
استاجلو نواب اشرف را شناخته و خود را از اسب انداخته
بپابوس مشرف شدند و مرشدقلیخان سجدات شکر بجا آورده
در خدمت نواب اشرف داخل مشهد مقدس شدند و در سنه ۹۹۳
در مشهد سیر و شکار مشغول شدند و چند روزی مزاج همایون
از نهج اعتدال منحرف شده بزودی بصحت مبدل شد و سحر

موسیقاری با استاد آهو که در جنگ گرفتار شده بودند بهبهان
از مرشد قلیخان برخصت نواب اشرف متوجه هرات شدند
و نواب اعلی شفقت فرموده هیکل مرصع خود را بمبلغ سی تومان
فروخته خرج راه دادند و در سنه ۹۹۴ چون خبر قتل حمزه میرزا رسید
مرشد قلیخان در خدمت نواب اشرف با بعضی از لشکر خراسان
متوجه عراق شده در ماه ذیحجه داخل قزوین شدند و در آن ولا شاه
خدابنده در شیراز بود و حسب الحکم مقرر شد جماعت قزلباش
بخانه امرا و قورچیان نزول نمایند و اگر صاحب خانه از در
اطاعت در نیاید زن و فرزند ایشان از آن جماعت باشد
و چون این خبر بشیراز رسید اکثر قزلباش بایلغار متوجه پا[illegible]
اشرف شدند و درین سال صفی میرزا تولد فرموده و ملا جلال
منجم بخدمت اشرف مشرف گردید و در سنه ۹۹۵ مهیه سلطان

مصطفی

مصطفی میرزای بن بهرام میرزا که در حباله حمزه میرزا بود عقد کردند و چون
خبر باتفاق قزلباش و توجه نواب اشرف بعراق بسمع عبدالله خان
اوزبک رسید بر سر هرات آمده قبل کرد و بعد از نه ماه گرفته علیقلی خان
را با اکثر قزلباش اسیر کرد و چون این اخبار بسمع نواب اشرف رسید
با روم از در صلح در آمده سلطان حیدر میرزای ولد سلطان حمزه میرزا
را نزد سلطان مراد خواندکار فرستادند و خود متوجه خراسان شده در حین
بسطام مرشد قلیخان را بقتل رسانیدند و فرهاد خان و ذوالفقار خان از
شیروان آمده بپابوس مشرف شدند و چون بمشهد رسیدند حکومت
مشهد باتیخان استاجلو دادند و چون خبر رسید که عبدالله خان هرات را
مستحکم کرده برگشت در زمستان متوجه هرات شدند و درین سال رومیه
در نهاوند قلعه ساختند و در سنه ۹۹۶ نواب اشرف دفعه ثانیه بخراسان
توجه فرمودند بجهت رفع عبدالمؤمن خان که بحکم پدرش عبدالله خان بر

مشهد آمده بود چون بطهران رسیدند مزاج اشرف از اعتدال منحرف شده
بیماری عظیم روی داد و از اطراف تصدقات فرستادند و بدرویشان
دادند و عبد المؤمن خان بر مشهد مستولی شده حکم قتل عام فرمودند و سبب
خبر بیماری نواب اشرف و تسلط اوزبک بر خراسان هر کس در محلی که
بود بتوجه فتنه و فساد مشغول شد بنابرین نواب اشرف بدفع دشمنان خانگی
مراجعت بقزوین فرمودند و در سنه ۹۹۷ نواب اشرف بجهت دفع
یعقوب خان توجه فرمودند و قبل ازین مقرر شده بود که یعقوب خان بدفع
بکتاش بیزد رود و او بدانجا رفته بعد از جنگ بکتاش خان را کشته و اموال
بسیار بدست آورده که بعضی را بیوسف خان داد و خود بشیراز رفت
و نواب اشرف الیاس بیک را قبل از توجه خود باصفهان بجهت
قتل جماعت ارشلو و راندن ایل ایشان بجانب همدان تعیین
فرموده خود بدولت بتاریخ ۳ ربیع الثانی داخل شدند و چون بولط

بیک

بیک در اصفهان بجای بسیار کرده بود و با یعقوب خان زبان یکی
داشت در قلعه تبرک تحصن نموده بود او را باستمالت بیرون آوردند
و متوجه دفع یعقوب خان شده بشیراز فرمودند و او در قلعه اصطخر
متحصن بود فتح قلعه فرموده یعقوب خان را بقتل آوردند و در سنه ۹۹۸ بعد از
قتل یعقوب خان در شیراز فرهاد خان را بدفع یوسف خان و تسخیر کرمان
فرستادند و حاتم بیک چون بلد الولایت بود همراه کردند و فرهاد خان
بعد از تسخیر الولایت بپایه سریر اعلی رسیده تعریف بسیار از کار
دانی حاتم بیک و حسن سعی او کرد و حسب الحکم اردو متوجه اصفهان
شد و خود از شیراز با بلغار متوجه یزد شدند و مقرر شد که ملا جلال منجم
همراه باشد و با اسطرلاب ضبط اوقات و مسافت نماید مشخص شد
که در بیست و هشت ساعت و سی و نه دقیقه شصت و نه فرسخ که راه
شیراز تا یزد است طی فرموده بودند و از آنجا متوجه قزوین شدند

وملا جلال منجم را بجهت خواستگاری صبیه خان احمد بگیلان فرستادند
و چون خبر آمدن عبدالمؤمن خان بر سر نیشابور رسید فرهادخانرا ابهر
و سلطانیه را مسدود کرده در کاورود قلعه داشت و یاغی بود رفتند
و او را گرفته قلعه اش خراب کردند و حاتم بیک را مستوفی الممالک کرده
در آخر همین سال اعتماد الدوله ساختند و در سنه ۹۹۹ بسر اصفهان رفته
پانزده روز در آنجا بودند و از آنجا بیزد رفته پنج روز در یزد بودند و بعد
مراجعت فرمودند و بزیارت شیخ صفی رفته متوجه سیر و شکار قزل
اغاج شدند و بسر رودخانه کر رفته بماهی گرفتن مشغول شدند و جمعی از
رومیان از آنجانب تکلیف کرده با فرهادخان و دو سه کس دیگر از لشکر
بیرون آمده ساعتی مهمان رومیان شده برگشتند و رومیان را تکلیف
کردند ایشان گفتند که ما نیز آرزوی دیدن شاه داریم و می آییم و چون
بآنجانب آمدند مشخص شد که آن جوان که مهمان ایشان شده شاه بوده

ورومیان

ورومیان را رعایت فرموده مرخص ساختند و در آنجا شنیدند که خان
احمد ایلچی بروم فرستاده ترغیب آمدن بایران و تعهد آذوقه یکساله
ایشان نموده و الحال در شیروانست بنابرین نواب اشرف بتبریز
آمده متوجه گیلان شدند و بعد از فتح گیلان را بفرهادخان داده مراجعت
نمودند و در بین راه خبر آمدن عبدالمؤمن خان رسید از راه ییلاق لار
متوجه خراسان شده بقلعه ملک بهمن رفته بندیان را آزاد کردند و چون
بجاجرم رسیدند خبر فرار عبدالمؤمن خانرا شنیده بقزوین مراجعت کردند
و مهدیقلی خانرا ایشک آقاسی باشی فرمودند و در سنه ۱۰۰۰ بعرض
رسید که گیلانیان یاغی شده اند قورچی باشی و فرهادخانرا بگیلان
فرستادند هر کدام از راهی و بار دیگر گیلان مسخر شد و توجه بطبرستان
فرموده آن ولایت را فتح کردند و چند روز در خرم آباد ماندند و در
اوقات هلالی از ثوابت نجوم ظاهر شد که دلالت بر تغیر پادشاه داشت

بنا بر این بتدبیر و صوابدید ملا جلال منجم یوسف ملحد را پادشاه کردند
و بعد از سه روز بقتل رسانیدند و باعث سعد نواب اشرف را
بر تخت نشاندند و حاتم بیگ و آقا شاه علی مستوفی الممالک را بجهة
تسخیر گیلان فرستادند و سلطانم والده شاه سلطان محمد خدابنده
فوت شد و در سنه ۱۰۰۱ نواب اشرف مرتبه چهارم باصفهان
رفته بعد از سیر و چراغان بقزوین رفتند و از آنجا بسیر و شکار گیلان
رفتند و بعد از نظم و نسق آنجا بقزوین عود فرمودند و چون شاهوردی
خان افشار حاکم شوشتر را قتل کرد مراد آقا بخدمت نمود حسب الحکم
فرهاد خان و حاتم بیگ بدفع او رفتند و او دست از محاصره برداشته
بعذرخواهی مشغول شد و حسب الحکم شوشتر بمهدیقلی خان اینک اغلی
باشی شفقت شد و سید ابا اعلا با ولد خود و سید ناصر بر تر حیان
اینکار ربیده گاه سبحلی فرستاد تا دست از و باز داشتند و در سنه ۱۰۰۲

نواب اشرف بسیر کاشان رفته بقزوین مراجعت کردند و چون
عصیان گیلانیان رسید بسرکردگی تالش کلاو جمعی دیگر و حسب الحکم شیخ احمد
و فرهاد بیگ کرد بیگلو بدفع ایشان مقرر شدند و سرداران یاغی
گرفتار شده بعضی محال گیلان قتل شد و خبر آمدن عبدالمومن خان بمحاصره
اسفراین رسید و بمجرد آوازه توجه نواب اشرف و جنگی که در میان
فرادلان واقع شد و سیصد اوزبک کشته شد عبدالمومن خان برگشت
و باز خبر رسید که مردم بعضی از محال گیلان یاغی شده اند حسب الحکم
خسرو بیگ مشهور بچاربار که حاکم رشت بود بدفع ایشان رفته
آن محال را قتل عام کرد و در این سال شهرازو و توابع را با الله وردی خان
ذوالقدر باشی دادند و در سنه ۱۰۰۳ بعد از رجعت عبدالمومن خان
چند روزی جهت نسق اسفراین در دشت بجربایان مکث فرمودند
در آن اثنا خبر رسید که عبدالمومن خان بر سر سبزوار رفته اهل

شهر را قتل عام و قلعه را قبل نموده بنابر بی مدعای او فرمودند و چون
خبر توجه نواب اشرف باو رسید گریخت و نواب اعلی بقزوین معاودت
فرمودند و فرهاد خان را بتسخیر مازندران فرستاده خود متوجه سیر
کاشان و اصفهان شدند و بعد از سیر و شکار بقزوین مراجعت
فرمودند و فرهاد خان مازندران را مسخر کرده در قزوین بشرف پابوس
مشرف شد و نواب اعلی از راه گیلان سیر قزل آغاج رفته ذوالفقار
خان را بایلچیگری بروم فرستادند و نواب سکندر شان در اردوی معلی
قزوین بیمار شده برحمت ایزدی پیوست و در سنه ۱۰۰۴ نواب
اشرف باصفهان توجه فرموده فرهاد خان را بتسخیر لارجان فرستادند
و در اصفهان اقا محمد قاضی و مقصود بیگ ناظر را اخراج انک
از خریدن املاک جانب رعیت را گذاشته طرف نواب
گرفته بودند تخته کلاه فرمودند و معاودت بقزوین کردند و فرهاد

خان بعد از فتح بشرف پابوس رسیده او را باردبیل فرستادند
و خود متوجه گیلان شدند و بعد از گرفتن بعضی نقطویان الحاد و سیر
و تماشا بقزوین آمده باصفهان توجه نمودند و در ۳ رمضان داخل
اصفهان شده در ۹ بقزوین برگشتند و از انجا متوجه دیلمان شده
فرهاد خان را با بگرات میرزا که دختر خواستن بگرجستان فرستادند
و در حدود گنجه خان کسی پیش باش فرستاد که میان ما و شما مصلحت خاطر
جمع دارید که باید دختر خواستن برویم پاشای گنجه گرمی و تواضع بسیار کرد
اقامت فرستاد و ایشان بگرجستان رفته دختر آوردند و سلطان
حیدر میرزا ولد حمزه میرزا را در استنبول عرض طاعون وفات یافت
و در سنه ۱۰۰۹ بسر لرستان رفتند و شاهوردیخان لر را کشته جای
جای او و دختر او را بحسین خان لر دادند و فتح قلاع رستمدار و گچور
بدست الله قلی بیگ قورچی باشی واقع شد و توجه بجانب اصفهان فرمودند

واوزبک تاخت بیزد برد و علیقلی خان شاملو سر راه برایشان
گرفته ششصد و پنجاه اوزبک را کشته سرها را بدرگاه شاه فرستاد
و بقیة السیف اگر بدست محرابخان قاجار که حاکم طبس بود کشته شدند
و خبر فوت عبدالله خان اوزبک رسید و نواب اشرف از راه
مازندران متوجه خراسان شدند و در راه خبر رسید که عبدالمؤمن خان
بجای پدر نشست و داعیه خراسان و اراده قتل امرای پدر داشت
و در راه بتیر زده کشتند و روز پنجشنبه ۲۶ ذیحجه نزول اجلال در مشهد مقدس
نموده بشرف زیارت مشرف شدند و حکومت آنجا ببوداق خان
و تولیت بقاضی سلطان شوشتری شفقت شد و در سنه ۱۰۰۶ از مشهد متوجه هرات
شده عازم حرب تیلم خان که او را دین محمد خان هم میگفتند شدند
و روز یکشنبه ۲ محرم جنگ روداده شکست بر اوزبکیه و جانی بیک
سلطان خواهرزاده عبدالله خان افتاد و تیلم خان کشته شد چنانکه

که او کشته اسیر شده بود و حکومت هرات و امیرالامرائی خراسان را
بحسین خان شاملو دادند و فرهاد خان را بجهت تقصیراتی که از و صادر
شده بود بقتل رسانیدند و اسمعیل قلیخان افشار را مقرر فرمودند
که بفراه رفته تسخیر و تصرف نماید چه بعد از عبدالله خان شنقار میرزا
که حاکم فراه بود آنرا گذاشته بماوراء النهر رفته بود و تیلم خان بشخص مجهولی
داده اسمعیل قلیخان رفته فراه را تصرف نمود و حاکم مستقل شد و رایات
جاه و جلال متوجه استراباد شد و اخلو را شکست داده قلعه مبارکا
باد را ساختند و از راه مازندران و شکار میان کالره متوجه قزوین شدند
و از قزوین باصفهان قارانای ییلاق فرمودند و در سنه ۱۰۰۷ خبر رسید که
نورم خان بن ابوالمحمد خان حاکم مرو که از نژاد چنگیزخان بود با باقی خان
زبان یکی دارد و اسبی که نواب اشرف بجهت او فرستاده او برا
باقیخان فرستاده بنابرین توجه بخراسان فرمودند و بعد از زیارت

بهرات رفته بعضی از امرا را پیشتر فرستادند و ایشان قلعهٔ مرو را
قبل نموده خبر بنواب اشرف رسید نور محمد خان از قلعه بیرون آمده
بپابوس مشرف شد و مرو را بر بکتاش خان استاجلو دادند و رستم جلال
مازندرانی بر سر حاکم آمل رفته قریب بهشتاد نفر از ملازمان او را
بقتل آورده و مردم رستمدار نیز از شنیدن این خبر داروغگان
گجو را که گماشتهٔ قورچی باشی بودند بقتل آوردند و در اثنای
سفر خراسان این خبر بقورچی باشی رسید و از طهران بر سر ایشان
رفته مجموع را بقتل آورد و جلال رستم را گرفته بخدمت اشرف
آورد و فی سنه ١٠٠٨ نواب اشرف بعد از فتح مرو بجانب
مشهد رفته از آنجا باصفهان توجه نموده نهر بالای باغ هزار جریب
را جاری فرموده و نور محمد خان را بشیراز فرستاده و کستندل میرزا را
بگرجستان روانه کرد و در اثنای رفتن اسد و ردیخان بشیر اورده نفر

از غلامان که جهت بازیافت وجه تقبل با میل اختیاری بودند برگشته
بو صفی خان رسانیدند که امیر شاه حسین بختیاری آن وجه را نمیدهد خان
از آن راه بر سر ایشان رفته و امیر شاه حسین را گرفته بخدمت اشرف
فرستاد و شاه او را بخشیده رخصت مراجعت داد و فی سنه ١٠٠٩
توجه بجانب مشهد مقدس نموده پیاده روان شدند و منور شد که
ملا جلال منجم مسافت را پیماید بطنابی که پنجاه ذرع اصفهان بود و از اصفهان
تا مشهد مقدس یکصد و نود و نه فرسخ و هشتاد و یک طناب و پنج ذرع
بحساب در آمد بموجب معلوم شد که طنابی که پنجاه ذرع اصفهان
باشد هشتاد ذرع شرعی است و فرسخی صد و پنجاه طناب است که پنج
فرسخ هفت هزار و پانصد ذرع اصفهان و چهارده هزار ذرع شرعیست
و ایضا مخفی نماند که از اصفهان تا رباط قاضی علاء پنج فرسخ و پنجاه طناب است
بعده تا کاروانسرای سردهنه شش فرسخ و بیست و نصف طناب بعده

بیان پیمایش فرسخ از اصفهان تا مشهد مقدس بطناب و ذرع

تا بابای چهار سطر پنج فرسخ و یکصد و چهل طناب بعده تا کاروانسرای
خواجه قاسم شش فرسخ و هفت طناب و نیم و بعده تا امام
زاده پنج فرسخ و پنج طناب بعده تا دار المؤمنین کاشان سه فرسخ
و پنجاه و پنج طناب پس از اصفهان تا کاشان سی و پنج فرسخ و سی
و یک طناب است بعده تا خوشاب سه فرسخ و چهل و شش طناب
بعده تا دستکن پنج فرسخ پنجاه طناب بعده تا حوض آقا محمد
یازده فرسخ و هشتاد و یک طناب بعده تا پل شوراب چهار
فرسخ و هشتاد و پنج طناب و از کاروانسرای نوشاهی که در سیاه
کوه واقعست تا رشته هشت فرسخ بعده تا سرچشمه چهار فرسخ
و شصت و دو طناب بعده تا قریه قشد از اعمال خوار دو فرسخ
و سی و سه طناب بعده تا ده نمک پنج فرسخ و نود و دو طناب
بعده تا عبدل آباد سه فرسخ و صد و سه طناب بعده تا لاسجرد

یکصد و چهل طناب بعده تا سرخه سمنان پنج فرسخ و هشتاد و پنج طناب
بعده تا سمنان چهار فرسخ و صد و دو طناب چنانکه از اصفهان تا
تا سمنان هشتاد و شش فرسخ و هفت طناب بعده تا چاشته
خواران چهار فرسخ و هفتاد و پنج طناب بعده تا رباط آهوان
دو فرسخ و هفتاد طناب و نیم بعده تا رباط قوشه شش فرسخ و هفتاد و
پنج طناب بعده تا ده قارن سلطان سه فرسخ و سی و پنج طناب بعده
تا کنار دامغان سه فرسخ و بیست و پنج طناب و مسافت شهر دامغان
از دروازه دخول تا دروازه خروج چهل و هفت طناب بعده تا ده ملا
هفت فرسخ بعده تا حوریان دو فرسخ و دو طناب بعده به پیش سه فرسخ
و پنجاه طناب بعده تا بیارده فرسخ و سی و چهار طناب بعده تا الهاک
ده فرسخ و هشتاد و پنج طناب بعده تا قریه نیان نه فرسخ و نود و چهار طناب
بعده تا سر قریه سبزوار چهار فرسخ و پنجاه طناب بعده تا سبزوار

ده فرسخ و صد و یازده طناب چنانکه از اصفهان تا سبزوار صد و
نه فرسخ و چهل طناب است و مسافت شهر سبزوار بیست و نه طناب
بعده تا رباط ده در هشت فرسخ بعده تا کلید رود دو فرسخ و صد و
یازده طناب بعده تا نیشابور نه فرسخ و ده طناب و نیم و بعد
و بعده تا مشهد مقدس از راه کوه تل
سه چهارده فرسخ و صد و پنجاه و نه طناب و قشلاق در مشهد
شد و حسب الفرموده در پایین پای مبارک گنبد حضرت را اطلا کردند
و دختر شاه اسمعیل را با صفی میرزا عقد کردند و خبر فتح لار و بحرین
بر دست الله وردیخان رسید و حکم شد که امام قلیخان را بجای
خود نصب کرده خود بادشاه لار را برداشته متوجه خدمت شود
و توجه بهرات فرموده از هرات روز جمعه ۳ ذیقعده متوجه بلخ
شدند و در سنه ۱۰۱۰ چهر بیماری در میان اردو بهم رسید روز

بلخ

یکشنبه ۹ محرم مراجعت کرده و از آب خطب عبور نموده در ۳
صفر داخل هرات شدند و بعضی از لشکر را مرخص ساختند
و در غره ربیع الاول متوجه مشهد شدند و دختر خان احمد را بنکاح
خود در آوردند و از راه بسطام و درون برباط قوشه
در آمدند و در انجا ایلچی فرنگ آمده معروض داشت که
ما روم را عاجز کرده ایم شما هم ازینجانب حرکت کنید و
از راه کاشان متوجه اصفهان شدند و شمیل میان بنیابت
امام قلیخان فتح شد و بازار و کاروانسراهای نقش جهان
ساخته شد و بعزم زیارت مشهد از راه بیابان متوجه
شده بهفده روز بمشهد رسیده زیارت حضرت کردند
و ده ازده روز در مشهد بوده رخصت رفتن آذربایجان
گرفته مراجعت نموده باصفهان آمدند و در آخر این سال

فتح قلعه نهاوند و تسخیر آن بسعی مردم آن ولایت و امداد حسن خان
حاکم همدان روی داد و در سنه ۱۰۱۱ اراده آوردن آب
کورنگ کرده بدیدن منبع آب رفتند و در آن اثنا عرایض
ذو الفقار خان و امرای کردستان رسیده باعث عزم جزم
بجانب آذربایجان شد و چون الله وردی خان بر سر هرموز رفته
بود احکام باطراف نوشتند که لشکر حاضر شوند که متوجه
شیرازیم و بعد از چند روز بعزم مازندران متوجه شدند
و در کاشان فرمودند که بقزوین رفته از راه گیلان بمازندران
برویم و در قزوین رفتن تبریز ظاهر شد و روز یکشنبه ۲۱ ربیع الثانی
نزول بالکه تبریز شد و علی پاشا که بر سر کردان رفته بود با لشکر
مستعد رسید و در روز جمعه ۲۶ شهر مذکور جنگی عظیم روی
داد و علی پاشا گرفتار شد و روز سه شنبه ۱۵ جمادی الاول

ابرا

تبریز فتح شد و متوجه قلعه ایروان شدند و از او محاصره فرمودند
و چون در محل توجه تبریز علی پاشا زنگنه را پیش الله وردی خان
فرستادند که ما در آذربایجان رفتیم و گرفتن بغداد در عهده تست
و او با امرای آن سرحد متوجه بغداد شد و قلاع اطراف بغداد را
گرفته بغداد را محاصره کرد و در شوال رقم نواب اشرف رسید که
اگر تا حال بغداد فتح نشده بهتر متوجه اینجانب شود او قلعه را
گذاشته متوجه خدمت شد و در سنه ۱۰۱۲ و بتاریخ روز پنجشنبه
۴ محرم الحرام سنه ۱۰۱۳ قلعه ایروان فتح شد و ایالت آن را
بامیرگونه خان شفقت فرمودند و خبر رسید که لشکر بغداد بسر
داری ازون احمد متوجه همدان شده اند حسین خان لر و لشکر
آن سرحد و قاسم سلطان جنگ کرده رومیه را شکسته اند
و ازون احمد گرفتار شده و یکهزار او را با نصد سر بریده اند

واللهوردیخان را بر سر عادلجواز و قرچغای بیک را بر سر
قارص فرستادند و بعد از تاخت و مراجعت ایشان بایروان
خبر رسید که جغال اغلی سردار روم امده و رعایای ا
وان محال را رانده از آب ارس عبور داده واقع شد و کسندل
بر حسب الالتماس خود ایالت شیروان یافته روانه شد
که آن را تسخیر نماید و چون بزکم رسید پدر رش الکسندل و برادر شر
کرکین خان بجهت آنکه بعد از تسخیر شروان کرجستان را تصرف
خواهد کرد امداد او نکردند و او پدر و برادر را کشت
اما خود نیز بعد از شش ماه کشته شد و طهمورث خان با خواهر
و مادر بخدمت آمده خواهر شر را عقد کردند و در این سال
یعنی سنه ۱۰۱۳ خسرو بیک غلام حسین خان که از قبل او در فراه
ضابط چهل یک بود با مشتی از عمله و فعله خود بر سر قلعه بست

رفت و شب با مردم ساخته نردبانها گذاشته داخل شده و قلعه
را تسخیر کرد و شاهبیک خان حاکم قندهار دوازده هزار کس
فرستاد و سه ماه قلعه را محاصره کرد و نتوانست گرفت تا آنکه
حسین خان لشکری با اسمعیل قلیخان بمدد فرستاد و ایشان را
شکسته و سردار لشکر را گرفتند و قلعه را استحکام ساختند و
توجه بجانب اردبیل نموده بعد از زیارت متوجه تبریز شده کل
شدند و اللهوردیخان را بجانب وان بر سر جغال اغلی فرستادند
و بعد از جنگ و شکست جغال از دروازه جانب دریا بکشتی
نشسته فرار نموده خان ارجیش و الجرود را تاخته معاودت نمود
و در چالدران بخدمت رسید و سرماداخترمه با پسران چندان
پاشا که گرفتار شده بودند بنظر اشرف رسانید و خبر رسید که
جغال لشکری جمع کرده و عساکر شام و الجرود با و ملحق شده اند

در یکشنبه ۳ جمادی الثانیه با جغال جنگ واقع شد و شکست بر وی
افتاد و از جمله وقایع که درین ایام روی داد آنست که در سر
که جغال فرار میکرد نواب اشرف در پای مشعل بدیدن سر و
اختر مشغول بودند کردی را بنظر اشرف رسانیدند و او دست
بخنجر کرده خود را بشاه رسانید و نواب اشرف بیازوی قدرت
بند دست او را گرفته چنان فرو کشیدند که پیشانی او بر زمین
خورد و قزلباش بر سر او ریخته او را پاره پاره کردند و جغال
اغلی بعد از شکست جسر داخل عرابه شد در اردوی خود هر یک
از پاشایان را که طلب کرد نیافت و اهم برو غالب شده
و همان ساعت اردو را گذاشته فرار نمود و نواب اشرف
بعد از فتح بزیارت اردبیل رفته از آنجا بر سر گنجه فرمودند
و در ۲۶ شوال گنجه محاصره شد و طهمورث خان زابگ حسان فرستادند

جلو

جلوس شاه سلیم سرا کر پادشاه در قلعه اگره در بیستم جمادی
الثانیه واقع شد و در سنه ۱۰۱۴ فتح گنجه در شنبه ۲۴ شهر صفر دست
داد و حکومت آنرا بمحمد خان زیاد اغلی شفقت شد و متوجه تفلیس
شدند و محمد پاشای قراقار حاکم لوری بشرف پابوس مشرف شده لقب
خانی یافته مخلع شد و لطیف پاشای حاکم تفلیس قلعه تسلیم نموده بشرف
پابوس مشرف شده خصوصا ملکه روم شد و ضبط قلعه تفلیس بمحمد سلطان شمس الدین
لو رجوع شد و زن سیمایون خان و دختر گرگین خان بخدمت آمدند و از اردو از آنجا
کوچ کرده متوجه گوگچه دنگز شدند و بعد از اتمام قلعه ایروان بعزم تسخیر شروان
متوجه شدند و روز پنجشنبه ۱۹ شهر رمضان قلعه شماخی محاصره شد و شیروان را
بذوالفقار خان قرامانلو شفقت فرمودند و مردم دربند و باکو کس بخدمت اشرف
فرستادند که لشکر قزلباش بیاید که دفع رومی بعهده ماست و قلعه مسکیم
و قلاع مذکوره مفتوح شد و روز یکشنبه ۱۰ ذیحجه ایوان دیوانخانه افتاد و جمعی از

اعزه دران زیر مانده بعضی مردند و برخی زیستند و نواب اشرف بعلاج
مبتجان در آن وقت پرهیز نیامده بودند و در سنه ۱۰۱۵ در شب چهارشنبه
۲۰ ربیع الاول فتح قلعه شماخی شد و در ۱۹ ربیع الثانی بایلغار مراجعت کرده از
جسر گذشتند و متوجه عراق شدند و در ۲۴ جمادی الاول داخل قزوین شدند
در ۹ جمادی الثانی متوجه خراسان شده جمعی را مامور نویس کردند که همراه باشند
و مایحتاج ایشان از سرکار شاه میدادند و از هر کس که چهارپایی میماند عوض
میدادند و در پنجشنبه ۲۶ بشرف زیارت مشرف شدند و در پنجشنبه ۳ رجب
مراجعت فرمودند و شب ۲۱ داخل اصفهان شدند و بعد از سیر چراغان
و آتشبازی در پنجشنبه ۲۶ شعبان متوجه سیر و شکار مازندران شدند و
از راه دماوند با وجود بسیاری برف بمشقت تمام داخل آمل شدند
و نوروز را در ساری گذرانیده مقرر فرمودند که در آنجا دولتخانه
ساخته شود و در سنه ۱۰۱۶ در اول محرم که آفتاب در بیست و هفت

درجه حمل بود شکار میانکاله فرمودند ۱۹ محرم بعزم اصفهان از
مازندران بیرون آمدند و روز پنجشنبه ۷ صفر داخل اصفهان شدند
و از آنجا بییلاق پر برف و سیر نهاوند و همدان و تویسرکان و سیلاخور
و محلات و جره فراهان و در جزین و خوانسار فرمودند و خبر فوت
مریم بیگم عمه شاه و ابوطالب میرزای برادر نواب اعلی رسید و معاودت
فرموده در ۲۳ رجب داخل اصفهان شدند و خلیفه سلطان شرف
دامادی مشرف شد و خبر رسید که ده هزار جلالی بسرداری محمد پاشا
شاهسون شده می آیند حسب الامر مقرر شد که حاکم بیگ وزیر
تبریز رفته جهت ایشان قشلاق تعیین کند و دوازده هزار خروار
غله و دوازده هزار گوسفند جهت ایشان مقرر شد و بعد از
تعیین قشلاق اعتماد الدوله با محمد پاشا و سیصد کس معتبر از ایشان
در اصفهان بشرف پابوس مشرف شدند و در سنه ۱۰۱۷

جشن باغ نقش جهان و گلریزان سر پل فرموده مقرر شد که
چهارشنبه چهارباغ قورق شده مخصوص سبز زبان باشد
نیز محروم نباشند و جلالیان را رخصت دادند که هر کس جلیله
بولایت خود رود و متوجه ییلاق اصفهان شدند و اردو
را از ییلاق بسلطانیه فرستاده خود با خواص متوجه
اصفهان شدند و بعد از سیر آب پاشان از راه کاشان
متوجه سلطانیه شدند و باردو ملحق گشتند و از انجا باردبیل
فرمودند و خبر فوت بکتاش خان رسیده جایش را بمحراب خان
حاکم مشهد دادند و اردو را بتبریز فرستاده خود بعد از
زیارت شیخ زاهد بتبریز رفتند و حاتم بیک را با بعض از
عساکر بر سر قلعه جولاق امیرخان کرد فرستاده خود متوجه
قشلاق قراباغ شدند و طهمورث خان آمده بشرف

پابوس

پابوس مشرف شد و قرچغای خان را بشروان و داغستان
فرستادند و ذوالفقار خان را کشته جایش بیوسف خان
دادند و در سنه ۱۰۱۸ در غره ربیع الاول از قشلاق قراباغ
متوجه تبریز شدند و بعد از زیارت شیخ شهاب الدین آهری
در ۲۲ ربیع الاول داخل تبریز شدند و خبر فوت اعتماد
الدوله در پای قلعه دمدم رسید محمد بیک بیگدلی را سردار
کرده بجای او فرستادند و طالب خان ولد خلفش را اعتماد
الدوله ساختند و بعد از فتح قلعه دمدم و کشتن جولاق امیرخان
و اکراد قلعه را بقپان خان برادر محمد بیک بیگدلی شفقت
فرمودند و متوجه حدود مراغه شدند و حضرت شیخ بهاء الدین
محمد و ملا جلال منجم و ملا علی رضای خوشنویس را بمراغه
فرستادند که ملاحظه عمارت رصد نموده و طرح آنرا

کشیده بنظر اشرف رسانند و قباد خان کرد بکری را با ایل بکری
بقتل رسانیدند و غارت فرمودند و لوارساب خان که قبل
ازین نادر شر آمده بود و شرف پای بوس مشرف شده او نیز آمده
پانیزه دولت رسید و بخلاع فاخره مخلع شده میر فیض فوت شد
جای او را امیر ابوالمعالی اشرف طویله دادند و چون خبر آمدن پاشای
سردار رسید بجانب تبریز توجه فرمودند و سردار تا تبریز آمده
چند روز بر سر پل ده پول تبریز نزول نموده محاربه دست داد
و چغال پاشا با جمع کثیر از رومیان کشته شدند و سردار روم
مراجعت کرد و نواب اشرف باهر رفته بعد از زیارت
شیخ شهاب الدین باردبیل فرمودند و بزیارت مشرف شده طهمورث
خان و لوارساب خان را بگرجستان مرخص فرمودند و متوجه
اصفهان شدند و در سنه ۱۰۱۹ در صفاهان بنای مسجد جامع

ادل

بزرگ بر سر میدان نقش جهان کرده مقرر فرمودند که شصت هزار
تومان خرج نمایند و در روز دوشنبه ۲۳ صفر بنای عباس آباد و خیابانهای
تبریزیان فرمودند و در روز سه شنبه ۴ ربیع الاول بعد از سیر چراغان
نقش جهان خبر آمدن ولی محمد خان والی ترکستان بپناه بدرگاه جهان پناه
آورده و در روز چهارشنبه ۱۹ ربیع الاول باستقبال او رفته از
دولت آباد گذشته بر سر اسب ملاقات فرمودند و در ۱۹ ربیع الاخر
بعزم رفتن خراسان متوجه شد و حکم شد که امرای خراسان جمعیت نموده
بدانچه صلاح دولت و صوابدید ولی محمد خان باشد عمل نمایند و خود بعراق
فرموده از آنجا قورچی باشی را بسلطانیه فرستاده خود بسیر طرف
دایلجی همدان فرمودند و از آنجا بسلطانیه و از سلطانیه باردبیل توجه
نمودند و بعد از زیارت بطلیخ بپای عرب قرغانی رفتند و تیر بر سر
چهار انگشت از سر دیگ برخاست و جمعی که در خدمت بودند

دیدن و سجده نواب اشرف بجا آوردن و از آنجا بتبریز رفته
قاضی خان صدر بزرگ را بایلچی گری روم فرستادند و خود
بزیارت شیخ زاهد رفته متوجه مازندران شدند و شب در لاهیجان
برف عظیم بارید چنانچه در بعضی محال دو ذرع و نیم برف نشسته بود
و در تمام دار المرز زنگلها بسته شکار کنان بمازندران رفتند
و سنه ۱۰۲۰ بمازندران داخل شده چراغان دور استخر بار
فرو شده ورود خانه مشهد سر فرمودند و بنای فرح آباد نهاده
شد در شب دوشنبه ۳ ربیع الاول و خلیه سلطان تاریخ گفت
که بکار نباید بود و بتعمیه درست شد و بیت از آن نوشته میشود قطعه
بهر تاریخ در و عقل بس حیران بود • زانکه کم بود هر آن وصف که گفتی سلطان
بعد سالی که در او همه فکر کرد نظر • گفت عالم بدر شد و فرح آباد
چو جان • و در این سال شتران اهل اردو را از سرکار خاصه شریفه

روغن و علیق و جیره ساربانان و اسبان را تفصیل دادند و سیر
بیجک گیلان از کنار دریا مراجعت نمودند و سیر کلنار رود با سعید
کنار دریا و بیجک در دو روز سیر فرمودند و بهزاد بیک وزیر گیلان را
گرفتند و از راه کلار دشت و سیر چند روزه ییلاق آنجا متوجه فرود
شدند و از آنجا اراده مشهد مقدس فرموده از راه دماوند و خرکان
جرگه نموده روز چهارشنبه ۲۴ شعبان داخل مشهد شدند و خیابان
و آب خیابان و صحن آستانه مشهد را احداث فرمودند و در
۲۵ از مشهد بیرون آمده از راه کوه پایه و قوچان و استرآباد و گرگان
۹ شوال داخل اشرف مازندران شدند و حکیم عنایت یزدی
را نوکر نمودند و سه هزار تومان تحویل لله بیگ شد که راه خار و سیاه
کوه را ایل ساخته سنگ بست کنند و در سنه ۱۰۲۱ تاریخ ۲۳ محرم
در مازندران اسد قلی بیک قورچی باشی را گیرانیده جاگیر را

یعیسی خان بیگ ولد معصوم بیگ شیخ آوند دادند و هم در آن
ایام محمد بیگ بیگدلی وفات یافت و در غره صفر متوجه عراق
شدند و در ۱۰ شهر مذکور داخل کاشان شدند و سیر چراغان بازار
و پشت بام محلات که بسرکاری دلاله که از پیشتر رفته بود فرمودند
و در ۱۸ داخل اصفهان شده استقبال عظیم واقع شد چنانچه
دور و یه قریب سی هزار تفنگچی ایستاده بودند و نواب علیه زینب بیگم
را بقزوین فرستادند و قاضی خان ایلچی گری روم باتفاق مصطفی
آقا ایلچی روم آمده و الله وردیخان فوت شده جایش را به پسر
امام قلیخان دادند و در غره جمادی الآخر متوجه ییلاق شدند و بختیاری
جهانگیرخان شفقت شد و بعد از سیر ییلاق در ۲۲ باصفهان نزول
نمودند و سیر چراغان پشت بام فرموده در شب یکشنبه ۲ شهر
رمضان بطالع هشت درجه قوس بعزم گرجستان از اصفهان بیرون

آمدند و ۴ ذیقعده بزیارت شیخ صفی مشرف شدند و در حرم
را طلا و پنجره را در مطبخ را نقره فرمودند و متوجه گرجستان شدند
و در ۱۹ شهر ذیحجه بنزول بکنار رودخانه قیری که اول گرجستان کاخت
است نمودند و در سنه ۱۰۲۳ چون مشخص شد که طهمورث بسجده نیامد
داخل گرجستان شدند و طهمورث بطرف الکه لوار سابات گریخت
و از انجا باتفاق پیاشر چوق رفته و حسب الحکم مقرر شد که اسفندیار
بیگ جمعی از مردم شیروان و قراباغ که از جور رومی بگرجستان گریخته
ساکن کوچ فرموده بمازندران برد و قریب ده هزار خانه بمازندران
بردند و چون در فرار طهمورث مردم تیانت امداد نموده بودند
حکم شد که ایشان را قتل نموده اسیر کنند و قلعه در دور کلیسای الورد
ساخته گرجستان را بعیسی خان ولد گرگین خان داده از راه تیانت
بگرجستان کارتیل رفتند و در گوری مقرر شد که قلعه بسازند و سیر ال

سورن رفته مراجعت فرمودند و ساروخواجه را بمحصلی طهورث
فرستادند و بعد از مراجعت ساروخواجه حسب الالتماس ایشان
یعقوب جان بیگ اوخ بای قورچی سر را فرستادند و روز پنجشنبه
۱۱ رمضان یعقوب جان بیگ و لوارساب خان و لطیف خان
بیگ دواتدار را بطلب طهورث فرستاده خود مراجعت
فرمودند و در راه فرهاد قوشچی را با دو غلام چرکس که مصاحب
صفی میرزا بودند حرفهای نمک حرامانه میگفتند بقتل آوردند و در
اوچ تپه شکار جرگه آهو کرده شش هزار آهو صید کردند و در کنار آب
ارس لشکر را رخصت داده متوجه دار المرز شدند و بیر جمله
از هند آمده بشرف پابوس مشرف شد و سنه ۱۰۲۳ جهت نزول
اجلال در رشت واقع شد بعد از سیر چراغان بازار رشت
روز دوشنبه ۳ محرم الحرام اوزون بهبود چرکس بر سر راه صفی میرزا

رفته میرزا را از اسب کشیده بقتل رسانید خود را بدولتخانه
انداخت که چون جمعی از غلامان چرکس بجهت خاطر میرزا کشته شدند
مهبیر اگر او را نمیکشتم کشته میشدم اینکار بجهت همین کردم نواب
اشرف فرمودند که اگر میر او را بکشم مردم خواهند گفت که بهبود
میرزا را نکار کرده بجهت همین او را بکشند که این حرف گفته نشود دیگر
آنکه میرزا اطفال صغیر دارد و بهر تا محلی که اطفال بالغ شوند و خون
پدر را در قصاص کنند حالا او را از زبان خود نگاه باید داشت تا نگیرند
و بعد از سیر چراغان دور استطرح و دریاچه لاهیجان کوچ شده در
امیرچه کلار ستمدار شکار ماهی کنار دریا کرده بیک دام بیست و
بچهار ماهی داشت طرد بدام دیگر چهل و بچهار ماهی و سه طرگرفته شد
و بعد از سیر آمل و چراغان بارفروش ده روز چهارشنبه ۱۴ صعود اجلال
قراباد شدند و چون خبر آمد که گرجیان دار و علمان خود را که از جانب

شاه بوده گشته اند و کس بطلب طهمورث فرستاده اند علیقلیخان
ایشک آقاسی باشی را سردار کرده بگرجستان فرستادند و خود متوجه
اصفهان شدند و در اصفهان محمد تقی بیک امیر آخور باشی که به بغداد
بسنور بستر رفته بود آمد و میر عبدالعظیم ولد میر حسین خان مازندرانی
که از جانب والده خویش نواب اشرف بود شرف دامادی شرف
شد و در شهر رمضان دختر خود را با خانهای حسین بیک قبچاچی
که متعلق بسرکار خاصه شریفه شده بود باو دادند و اسفندیار بیک
را بگرجستان بمدد علیقلیخان فرستادند و مقارن آن خبر شکست
علیقلیخان رسیده خود اراده سفر گرجستان نمودند و در سنه ۱۰۲۴
از مازندران در اول سال از راه دار المرز شکارکنان متوجه گرجستان شدند
و رمان بیک را بایلغار بخراسان فرستادند که رستم محمد خان اوزبک
را به بارد و در شیخ زاهد نوروز کردند و در حوالی قرا اغاج باد و سرما

ایلدرن

و باران بمرتبه شد که چند کس از سرما مردند و در قراباغ بارد و ملحق شدند
و چون خبر طهمورث رسید بیاسر جوق گرگیت و اینده فره کرد داخل
گرجستان شدند سغناق بسیار فتح کردند و گرجی بسیار کشته و اسیر
شدند و در نیمه جمادی الثانیه داخل تفلیس شده گرجستان کارتیل
را به بگرات خان دادند و خبر رسید که محمد پاشای سردار روم
در ۲۸ شعبان ایروان را قبل کرد و نواب اشرف بعده الکز
که نزدیک ایروان بود نزول فرموده لشکری باطراف اردوی
روم فرستادند که راه آذوقه بر ایشان بسته کنند و در عین محاصره
هزار و دویست کس را با خورجینهای باروط و فتیله تفنگ
بقلعه فرستادند و حسن پاشا و ترکمه سلطان با چند کس معتبر بیک
نوبت قلعه گشته شدند و روز دوشنبه ۱۹ شوال دو مرتبه یورش
کرده کاری نساختند ۲۳ شوال که قاسم کوی رومیان بود یورش

دیگر کردند و پابوس شدند و در ۲۵ حرف صلح بمیان آورده
التماس نمودند که شخص معتبر بفرستند که قرار صلح با او داده شود
وکوچ کردند نواب اشرف بعد از دیدن قلیچ قاضی خان صدر را
فرستاده خود متوجه قشلاق دانق شدند و قرچغای بیک را
سپهسالار کردند و در دانق عیسی خان قورچی باشی را با لشکر مستعد
روانه گرجستان نمودند و ع سنه ۱۰۲۵ در قشلاق قاضی خان صدر
که بقرار صلح پیش سردار رفته بود آمد چون حسب الحکم گنجه را خراب
کرده بودند بنده کمترین کمال بن جلال منجم را بجهت بنای شهر در موضع
که نواب اشرف در وقت شکار دیده بودند تعیین کردند و در روز
پنجشنبه ۲۱ ربیع الاول بطالع سنبله بنا شروع و وزارت مازندران
بمیر را تفویض دادند و بعد از زمستان از دانق کوچ کرده از راه گرجستان
شکار کنان انسان و حیوان بسیار صید فرموده متوجه تفلیس شدند

واز

وازانجا بییلاق گوگجه فرمودند و سپهسالار را با عساکر بتاخت ارزن
الروم وغیره فرستادند و خود متوجه اردبیل شدند و در راه خبر رسید
که تکلو پاشای حاکم وان و یحیی بیک کرد با دوازده هزار کس اراده تاخت
تبریز نمودند و در حدود چالدران گفتگو درمیان واقع شده یحیی بیک چرخچی
پاشا زده و ملازمان پاشا یحیی بیک را بشمشیر گرفته بجهنم واصل ساختند
و لشکر متفرق شده برگشتند و قاضی خان را از صدارت عزل کرده جانشین
را بقاضی سلطان متولی مشهد دادند و همان چند روز قاضی سلطان وفات
کرد و امام قلیخان حسب الحکم بتبریز رفت و نواب اشرف بعد از زیارت
متوجه تبریز شدند و سان لشکر دیده مقرر کردند که اعتماد الدوله در تبریز
تنخواه لشکر بدهد و خود متوجه قزوین شده از انجا بمازندران رفتند و روز
چهارشنبه ۴ دهجه داخل فرح آباد شدند و صدارت بزرگ بمیر رفیع الدین
محمد خلیفه دادند و خبر فوت سید ناصر عرب رسید و میرزا رضی صدر و حیدر

سلطان بیکوبی اینک آقاسی فوت شدند و هلو خان را طلبیده
کرجستان را نجان احمد خان پسرش داده فرستادند و در سنه ١٠٢٦
از فرح آباد متوجه قزوین شدند و مقرر شد که در سلطانیه عساکر جمع
شوند و خبر رسید که در روم میان سلطان مصطفی خواندکار را خلع
نموده سلطان عثمان ولد سلطان احمد را بپادشاهی برداشته
اند و او خلیل پاشا را سردار کرده و هر آینه نواب اشرف متوجه
اردبیل شدند و قرچغای خان سپهسالار را با عساکر روانه تبریز
کردند و ملا محمد شفیع منجم بمرافقت سپهسالار مقرر شد و خلیل پاشا
بتبریز آمده قرچغای خان در سه فرسخی کدوک شبلی با رومیه که
چهل هزار کس بودند با بیست هزار تاتار محاربه نموده رومیان
شکست خوردند و پاشای وان و پاشای ارزن الروم گرفتار
شدند و میرزا بیک آقای وکیل جانی بیک کرای پادشاه تاتار

جه

قبله قراقوم و دیگر تاتاران گرفتار شدند و حکومت تبریز و امیرالامرایی
آذربایجان بقرچغای خان شفقت فرموده مراجعت بجانب قزوین
فرمودند و خان عالم که از جانب شاه سلیم پادشاه هند بایلچیگری آمده
بود در قزوین دیده از راه گیلان متوجه مازندران شدند و در این
اوقات حدوث زلزله واقع شد و چهل روز امتداد داشت دند
و حسین خان حاکم هرات فوت شد و جایش را بحسن خان ولد او دادند
و محمد تقی خان میر آخور باشی فوت شد و در سنه ١٠٢٧ باباخان عالم
شکار میان کالرو سیر مازندران مشغول شدند و جعفر بیک گرجی
قلیچ علی بیک دیوان بیگی را در حوالی فرح آباد که نواب اشرف
بود کشت بجهت آنکه جعفر بیک را طلبیده بود بجهت جواب دعوی
چون جعفر بیک را با برادران و خویشان در بالای کشتند و
خبر رسید که در زاوه و محولات و خراسان زلزله شد و با آنکه

مردم در صحرا بودند قریب بهزار کس در زیر دیوارها و سقفها مردند
و خبر فوت بکرات خان حاکم گرجستان کارتیل رسید و جای او
را بسیمایون خان پسرش با انکه طفل بود دادند و عبد الغفار
بیک را وکیل کردند و خبر فوت علی پاشا که در اوان فتح گرفتار
شده بود و بالتماس او در مشهد مقدس ساکن بود رسید و بعد از
سیر مازندران متوجه اصفهان شدند و در سنه ۱۰۲۸ نزول اجلال
در اصفهان فرموده تخته بیگ ولد شیخ احمد بیگ را بایلچیگری
بروم فرستادند و صلح بطریق زمان شاه طهماسب قرار
یافت و زینل خان را بجانب هند بایلچیگری فرستادند و قلعه
دورق که در دست سید سلام عرب بود فتح شد و حکم باوردن
آب کرنگ باصفهان فرموده توجه بمازندران کردند و تا بتنگ
رفته بسیر کنار دریا ماندند و در فرحاباد بیماری عارض شده بامحنت

از

از مازندران بییلاق پرماوند آمدند و بیماری عام شده مردم بسیار
فوت شدند و بعد از تخفیف بیماری اراده مشهد و زیارت روضه
مقدس نمودند و در سمنان بجهت بعضی مصالح ملکی باستراباد رفته
بقشلاق مازندران فرمودند و بنده کمترین کمال منجم مرخص گشته متوجه
کعبه شدم و ابوطالب میرزای برادر شاه در قلعه الموت فوت شد
و حکیم عنایت و مرتضی قلی خان حاکم گسکر فوت شدند و جای او بمهبود
خان چرکس دادند و در سنه ۱۰۲۹ از مازندران باصفهان توجه
فرموده بر سر آب کورنگ رفته سیر ییلاق نمودند و عربستان را بسید
منصور برادر سید مبارک شفقت کردند و باصفهان برگشته اراده سفر
قندهار نموده عیسی خان قورچی باشی و علیقلی خان اینک آقاسی باشی را مقرر
فرمودند که با عساکر بیشاپور رفته قشلاق کنند و ایلچی اوزبک آمده التماس
صلح کرد و طالبی خان را از وزارت اعظم عزل کرده بسلمان خان نواده

عبدالله خان استاجلو دادند و تخته بیک از روم برگشته قرار صلح
محقق شده و رورک میرزا را کور کردند و شیخ بهاالدین محمد و قاضی خان
صدر سابق فوت شدند و فریدون خان حاکم استراباد نیز درگذشت
و جایش بهبود خان چرکس دادند و در سنه ۱۰۳ رایات جاه و
جلال متوجه سفر قندهار گردید و عساکر نصرت مآثر بتاریخ دوشنبه
۳ ربیع الثانی از نشابور بهراه آمده بموکب همیون ملحق شدند
و در سه شنبه ۱۱ شهر شعبان قندهار مسخر شد و اهل قلعه بعد از یکماه
جنگ امان آمدند و خلع و مرخص بهند رفتند و زاهد خان ایلچی سلطان خرم
از هند آمده اظهار یکجهتی کرد و حکومت قندهار بگنجعلی خان حاکم کرمان
شفقت شد و چهارشنبه ۲۷ رمضان داخل هرات شدند و خبر فتح هرمز
بسعی امام قلیخان رسید و خبر کشته شدن سلطان عثمان خواندکار روم با
سلطان مصطفی را پادشاه کردن رسید و تولیت مشهد بمیرزا ابوطالب

تفویض و مقرر شد که لشکر در خراسان قشلاق نمایند و خود از راه
استراباد متوجه مازندران شدند و یوسف خان از شیروان
و قرچغای خان از مشهد آمدند و بعد از سیر و شکار مازندران
مرخص شدند و استراباد را بخسرو خان داده بهبود خان را معزول
گردانیده ساروخواجه وفات یافت و در سنه ۱۰۳۱ در مازندران
زینل بیگ از ایلچیگری هند برگشته بپابوس رسید و مقرر شد که
باخراج عیسی خان و علی قلیخان که در خراسان بودند سان لشکر دیده ا
مرخص سازند و خود از راه ییلاق گور باصفهان آمدند و در آنجا
خبر رسید که حافظ احمد پاشا را با سی هزار کس بر سر بکر سوباشی
ببغداد فرستاده اند و بکر بقلعه تحصن شده بکرر کس بپیش امرای
سرحد قزلباش فرستاده که این ولایت تعلق بنواب اشرف دارد
بیاید که تسلیم کنم بنابرین امرای سرحد مثل صفی قلیخان و غیره متوجه

بغداد شدند و حافظ احمد پاشا از شنیدن این خبر مراجعت کرد
رفت
و نواب اشرف در اصفهان بجهت توجه بجانب بغداد و زیارت
عتبات عالیات استخاره فرمودند در اول صفحه بسم الله
الرحمن الرحیم آمد و بر زبان گوهر بار جاری شد که توکلت علی الله
و متوجه بغداد شدند و در این باب ضیاء الدین یوسف قزوینی بار بحر
گفته شعر چه گفت توکلت علی الله روان شد • تاریخ همان شد که توکلت
علی الله • و در غره ربیع الاول بظاهر بغداد نزول فرمودند و بعد
از محاربه امرا با اهل قلعه در شب ۲۳ قلعه فتح شد و ایالت
آنجا بصفر قلیخان حاکم همدان شفقت فرمودند و قرچقای خان را
بتسخیر موصل فرستادند و بعد از فتح ایالت آنرا بقاسم سلطان
افشار دادند و حسب الامر الاعلی امیرگونه خان فتح قلعه اخسخه نموده
ایالت آنرا بسلیم خان شمس الدینلو دادند و خبر فوت محرابخا

حاکم مرو رسیده جایش به بکتور خان چگنی دادند و در این سال امیر ابو المعالی
و شیخ لطف الله و جانانا آغا خانم فوت شدند و در سنه ۱۰۳۲ نوروز را در
کربلای معلی گذرانیده بار دیگر بزیارت نجف اشرف رفتند و عود بکربلا نموده
ببغداد آمدند و بعد از زیارت کاظمین بار دیگر بکربلا فرمودند و در نیمه رجب بزیارت
کرانه و خبر رسید که مصطفی سلطان مخبط شده برادرش سلطان عثمان را جوانمرگ
کردند و نواب اشرف متوجه سامره شدند و بعد از زیارت اراده اصفهان
کرده در پنجشنبه ۱۷ صفر داخل شدند و چون مقرر شده بود که سید منصور پسر بغداد
بپابوس بیاید و نیامده بود او را عزل کرده بسید محمد خان ولد سید مبارک دادند و سلطان خان
اعتماد الدوله فوت شد و سلطان العلمایی خلیفه سلطان وزیر اعظم گردید و خبر رسید
که حافظ احمد پاشا را سردار کرده و جرآید بقور لشکر رستم بیک صحبت بیاوز
بتبریز رفته با لشکر آنجا و دیوان رفته تاخت نماید و بسوزد و قرچقای خان را
با موروبگر جستان روانه کردند و صبیه عیسی خان قورچی باشی را که نامزد سلطان

خان بود بردند و بعد از عروسی تفلیس از ناوران گرجستان کاخت پرداختند
و مورو طهمورث از ناوران و مردم کارتیل را ترسانیده که بعد ازین نوبت
شما خواهد بود و جمعی لشکر متفرق شده بجهت اسباب و اسیران کاخت
مورو با جمعی گرجیان ریخته اردو و بازار را تالان کردند و قرچقای خان و یوسف
خان را بقتل آوردند و سردار رومی جمعی را بسر موصل فرستاد و جمعی در قلعه
و بالو و جمعی کثیر فوت شده بودند قاسم خان قلعه را گذاشته بیرون آمد
و روم متصرف نمود و در سنه ۱۰۲۳ اسفندیار بیک فوت شد و در بعضی
از آذربایجان و با بهم سید خصوصا در اردبیل که قریب صد هزار
کس تلف شدند و عیسی خان قورچی باشی را با لشکر بگرجستان فرستادند
و شیروان را بقراق خان چرکس دادند و خود از مازندران متوجه
سلطانیه شدند و مقرر شد که هر کس تا امروز بگرجستان نرفته
باردوی همایون ملحق شود که آمدن حافظ پاشا محقق شده است

و در روز شنبه ۵ رمضان در موضع کوشلو از توابع آل گت حایلی
میان عیسی خان سردار قزلباش و گرجیان که سرکرده ایشان طهمورث
و مورو بود محاربه دست داد و اول قزلباش شکست خورده آخر
فتح کردند و جیبا بحدود ده هزار گرجی کشته شد و لشکر متوجه تفلیس شدند و شاه عالم
پناه و جمعی که در قلعه بودند خلاص شدند و جمعی گرجیان متعلقان
عبد الغفار بیک که جبه امام قلی خان بود برده بودند حسب الامر مقرر
شده بود که در استخلاص او سعی کنند بنابرین جمعی از قزلباش را بسرکردگی
خسرو میرزا و شاه بنده خان و قراق خان بقرا قلقانی فرستادند
و ایشان قلعه را محاصره نمودند و مردم قلعه با امان آمده متعلقان
عبد الغفار بیک را تسلیم نمودند و در بازگشت مراجعت چون راهها
جنگل و تنگ بود از اطراف کوه و جنگل در آمده جنگهای صعب
روداده شاه بنده خان کشته شد و قراق خان گرفتار گشت و خسرو میرزا

که الحال برستم خان مشهور است و والی گرجستان با باقر آغا کرد و مردم
عبدالغفار بیک باردوی قورچی باشی ملحق شدند و مقرر شد که قورچی باشی در
قراباغ قشلاق نمایند و از عساکر انچه خواهد نگه دارد و بقیه را رخصت دهد
درمان بیک ناظر با بحهار شغلچی و جمع دیگر بدفع شیربیک کرد بلکی که در بی توقف
یاغی شده بود رفت و بعضی از محال مراغه را تالان کرده فرستاده خود جریده
بزیارت شیخ صفی باردبیل رفت و شیربیک عذرخواهی و التماس نموده از
سر گناه او گذشته و بعد از زیارت بسلطانیه مراجعت نموده متوجه بغداد
شدند و محمد بیک که بجهت تحقیق احوال الکرود بغداد رفته بود مراجعت کرده
بعرض رسانید که حافظ احمد پاشا با لشکر بیگران روز دوشنبه ۹ صفر بغداد را
محاصره کرد و زینل بیک حسب الحکم سردار شده با عساکر روانه بغداد شدند
که از اطراف روم در امده بدفع ایشان مشغول گردد سنه ۱۰۳۴
نوروز را در بلاد روم گذرانیده خبر فتح زینل خان و شکست مراد پاشا

ایلی

رسید و نواب اشرف متعاقب سپاه متوجه شدند و در بابیر آب
بهروز که داخل شط میشود دو یک فرسخ و نیم بغداد دارد نزول فرمودند
لشکر از اطراف اردوی رومی در آمده مکرر جنگها روداد جبابخانه از ترس در
اردوی خود قندقه کشیدند و آخر جنگ امده در روز جمعه هشتم شوال از
کنار قلعه باوجود ناامیدی کوچ کردند جبابخانه و توپها را با اسباب جبه خانه
ریخته و خیمهها را آتش زده و قریب بیست هزار بیمار ریخته بجهنم واصل شدند
و چون هوا بسیار گرم بود نواب اشرف بزیارت کاظمین اکتفا فرموده از
راه شهربان متوجه عراق شدند و چند روز در ییلاق میم بسر برده تولیت
عتبات عالیات را بصفیقلیخان داده شیرعلی لقب نمودند و خسرو میرزای
داروغه اصفهان را بجهت شکست بست و تعمیر قلعه بغداد فرستاده
بسلطانیه رفتند و ایلچیان روم را مرخص ساخته مکتوبی در باب تعزیت سلطان
عثمان و تهنیت جلوس سلطان مراد نوشته اظهار کردند که بغداد او جاق قدیم

ماست و متوجه قشلاق مازندران شدند و میرزا ابوطالب مشهدی
و طهماسب قلیخان حاکم کرمان وفات یافتند و در سنه ۱۰۳۵ نوروز را
در اشرف گذرانیده و زینل بیک را بجهت خدمات شایسته که
در این سفر و ایلچی گری هند کرده بود بمرتبه خانی سرافراز فرمودند و
آقاسی باشی گرزندوری را باو دادند و بعد از بهار مازندران متوجه
قزوین شدند و از آنجا بسلطانیه تشریف بردند و رستم بیک را
که بمنصب دیوان بیگی گری سرافراز نموده بتبریز فرستادند که لشکرا
را جمع آورده بدفع رومی و اکراد مشغول باشد و قراق خان که در دست
رومی گرفتار بود خلاص شده بخدمت قورچی باشی رسید و چون که
اشرف عرض شد بدستور سابق و امرا با و شفقت کرده فرمودند که بالکا
خود رفت و در سال گذشته بنابر فتور گرجستان قلعه اخسقه خراب
بود و قرلباش از آنجا گذاشته بر فرار آمده بودند چون رومیان آنجا

متصرف شده بودند حسب الحکم مقرر شد که قورچی باشی و زینل بیک
بتسخیر آن رفته تسخیر کردند و خبر جنگ موروو با طهمورث و شکست مورو
و رفتن او بروم رسید و خبر آمد که خلیل پاشای سردار بر سر ابازه پاشا
ارزالروم آمده چهار ماه محاصره کرده و نتوانست گرفت و زمستان
پیش آمده مراجعت نموده در آن اوقات نواب اشرف در
سلطانیه توقف فرموده بودند و امام قلی میرزا را بجهت تعمیر دیها
کور کردند و چون خبر رجعت خلیل پاشا رسید از سلطانیه متوجه قشلاق
مازندران شدند و عیسی خان را که قورچی باشی بود که در آذربایجان بود
طلبیدند و امیر الامرای قراباغ را ابدال خان و الله‌وردی خان
که بمحافظت قلعه تفلیس مشغول بود تحت شر و محمد قلیخان را معزول
ساختند و در این سال شاه سلیم پادشاه هند وفات یافت و در سنه
۱۰۳۶ نوروز را در اشرف گذرانیدند و چون هوا گرم شد خبر رسید

در سال [illegible] و سلطان محمد خلیفه [illegible] بعد از [illegible]
و سید حسین [illegible] [illegible]
خلفا و [illegible] دیوان [illegible] باشند

کروهی خسرو پاشا را سردار کرده اند و مورد ملعون با او دست متوجه
قزوین شدند و حکم شد که عساکر منصوره در جمیع بسطام جمع شوند سرداری
قورچی باشی و در قزوین اگر اوقات فراج اشرف منحرف بود و خبر رسید
که جمعی از رومیان بمدد قلعه اخسقه آمده جهت استحکام قلعه اطلاع
یافتند برگشتند و شمس خان قراقلر که بمحافظت قلعه مشغول بود با سیصد
کس بیرون آمده از عقب رومیان چیان ایلغار نمایند که در محل
که برومیان میرسند صد کس با او بوده گرفتار میشود و خسرو پاشای سردار
بر سر ایازه پاشای حاکم ارزن الروم که دم از مخالفت رومی بر زد
ومکرر کس بخدمت اشرف فرستاده بود بر سر قلعه ارزن الروم آمده
بنابرین مقرر شد که عساکر قزلباش بسرداری قورچی باشی بتبریز روند
و چون خبر رسید که خسرو پاشا اورا از بام خود از قلعه بیرون آورد
و بجانب استنبول عود نموده حسب الامر قورچی باشی و یوسف سلطان

بعض

وبعض از تفنگچیان را بمحافظت قلعه اخسقه فرستاد و مراجعت نموده
بپابوس اشرف مشرف شد و مقرر شد که امام قلیخان بیگلربیگی فارس با امرای
عربستان و بعض از تفنگچیان خاصه و تفنگچیان بغداد از راه کنار
دجله متوجه تسخیر بصره شوند و خود با وجود کوفت متوجه مازندران
شدند و در سنه ۱۰۳۷ کوفت نواب اشرف اشتداد یافته و
اطبا از معالجه عاجز آمده در شب پنجشنبه ۳ جمادی الاول در بلده
اشرف مازندران ببهشت عنبر سرشت خرامید سنین مبارک پنجاه و
نه سال و مدت سلطنتش در خراسان و عراق چهل و نه سال و در عراق
چهل و سه سال و چون خبر با امام قلیخان و امرائی که نزدیک بود بصره را
فتح کنند رسید دست و دل ایشان از کار مانده مراجعت کردند و امام
قلیخان باصفهان آمده بشرف پابوس پادشاهزاده عالمیان
شاه صفی مشرف شده بخلاع فاخره سرافراز گردید اولاد امجاد

شاه جنت مکان چهار پسر داشت ۱ صفی میرزا که در زمان پدر
بدست بهبود چرکس شهید شد ۲ طهماسب میرزا که در حیات پدر فوت شد
۳ سلطان محمود میرزا مشهور بروزگی میرزا که بحکم پدر مکور شد ۴ امام قلی میرزا
بدستور و شش دختر ۱ شاهزاده بیگم که زن میرزا محسن متولی مشهد بود و در
حیات پدر فوت شد ۲ زبیده بیگم که در خانه عیسی خان قورچی باشی بود
۳ خان آغا بیگم که در حباله جلیفه سلطان بود ۴ حوا بیگم که زوجه میرزا رضی صدر بود
و بعد از فوت او میرزا رفیع صدر بردادند ۵ شهربانو بیگم که در نکاح میر عبد
العظیم بود ۶ ملک النسا بیگم که در عقد میرزا جلال ولد میرزا موسی متولی مشهد
مقدس رضوی بود ذکر جلوس میمنت مانوس پادشاه صاحبقران ابو المظفر شاه
صفی صفوی موسوی حسینی بهادرخان ولادت با سعادت آنحضرت در
کهرود از اعمال نور که از انجا ما آبا ما آن شاه زده فرسخست در اوایلی که شاه
جنت مکانی در تبریز قاضی خان را بایلچیگری روم فرستاده خود از راه گیلان

بمازندران فرموده از پیش رفته بودند و اردو بسبب کثرت برف و سرما
پراکنده از عقب میرفتند در شب چهارشنبه ۱۰ شهر محرم سنه ۱۰۲۱
واقع شد و نام نامیش را سام میرزا کردند و در محل جلوس چون این اسم
موافق مزاج شریفش نبود تغییر فرموده بشاه صفی موسوم شد و بعد از
انتقال جد بزرگوارش بعالم دیگر آنحضرت در دار السلطنه اصفهان
بود بحکم وصیت جد شد امرا و ارکان دولت عرایض نوشته و ملا بیک را
که از معتمدان بود باصفهان فرستادند و خسرو میرزای تولر آقاسی که در اصفهان
بود کمر خدمت بر میان بسته در شب دوشنبه ۴ شهر جمادی الاخر آنحضرت
ابو القاسم بیک ایوانغلی ایشیک آقاسی حرم و اختیار ساعت میرزا افضل
ولد حکیم کاشغا بتخت سلطنت نشاندند و خسرو میرزا الملقب برستم
خان شد و میر محمد باقر داماد در مسجد جامع شاهی خطبه باسم مبارکش
خوانده و سکه بنام نامی او زینت یافت و روز شنبه ۲۳ شهر مذکور

امرا و ارکان دولت با تمام اردو از مازندران رسیده بپابوس اشرف
مشرف شدند و حکم شد که هر کس منصبی در زمان شاه جنت مکان داشته باشد مواجب
و رسوم بر قرار باشد و یوسف آقا میر شکار باشی شده پابوس کرد و روز
چهارشنبه غره رمضان امام قلیخان که از بصره آمده بود بشرف پابوس مشرف
شد و حسین خان الرحیم در بین راه بپابوس مشرف شد و خان احمد خان حاکم کردستان
بشرف سجده و پابوس رسید و خبر یاغیگری گیلانیان رسید و مقرر شد که
امرای آن حدود دفع آن فتنه نمایند روز شنبه ۷ شوال غریب نام که در گیلان
یاغی شده بود و بدست کرکیز سلطان حاکم کسکر گرفتار شده بود باشرف
آوردند حسب الحکم بجهت عبرت خلایق در قپق میدان اصفهان بر دار
کشیدند و چون جمعی از اوزبکان بر سر خراسان آمده بودند منوچهر خان
حاکم مشهد با جمعی از امرای خراسان بر سر ایشان رفته ظفر یافتند و سر
اکثر به بسیار که از اوزبکان گرفته بودند آوردند و خبر قتل موروکرجی رسید

خسرو پاشای سردار روم که با هم جمع آمده بودند رسید و در سنه ۱۰۳۸
نواب کامیاب بعزم سفر بغداد و دفع خسرو پاشای سردار روم
در روز سه شنبه ۲۳ محرم از راه کاشان و قم و درجزین متوجه همدان
شدند و شب یکشنبه ۲ ربیع الثانی زینل خان سپهسالار را امر خصم
ساخته با عساکر نصرت مآثر از همدان پیشتر فرستادند و در روز شنبه
۲۸ امام قلیخان والی فارس آمده بشرف پابوس مشرف شد و در اواسط
شهر شعبان نقدی بیک داروغه فراشخانه را به تبریز فرستادند
که لشکر آن حدود را جمع آورده بضبط آن حدود مشغول باشد و چون سردار
روم بجانب کردستان و شهرزور آمده جمعی از لشکری را بر سر
قلعه مریوان فرستاده بودند زینل خان را بخاطر رسید که بدفع آن جمع
بپردازد و چون رومیان چند روز قبل از آن آمده جای خود را محکم
کرده بودند و زینل خان چه تدبیر انکه با لشکری انبوه از راههای

سخت تنگ بر سر ایشان رفته قلیلی رسیدند و در روز یکشنبه ۲۲
رمضان جنگ دست داد و شکست بر قزلباش افتاده رو بسیاری
جمره شدند و سردار با الجمع ملحق شده متوجه همدان شدند حسب الامر
مردم همدان را کوچانیده و غلات آنجا را چرانیده سوختند
و روز دوشنبه ۴ شوال رومیه داخل همدان شدند و از آنجا
بدرجزین آمدند و چون شنیدند که عزم جنگ با رومی دارند و در
راههای تنگ همه جا کمین کرده سر راه بر ایشان گرفته اند
روز یکشنبه ۱۲ ذیقعده از درجزین مراجعت نموده از راه
سعدآباد و سنحنه و کرند متوجه بغداد شدند و حسب الامر زینل
خان را بتقصیر آنکه بی تدبیرانه جنگ کرده شکست خورده بود بقتل
رسانیدند و اغورلو خان ولد مهدیقلی خان شاملو را ایشیک
آقاسی باشی کردند و در سنه ۱۰۳۹ خبر رسید که خسرو پاشا که برگشته

قلعه

قلعه بغداد را در روز پنجشنبه ۲۷ محرم قبل کرده و خود در حله فرود آمده
نواب اشرف متوجه آنجانب شدند و رستم بیک یساول صحبت
را که بعضی اوقات امر سرداری عساکر فرموده بودند و خدمات
پسندیده از و صادر شده بود بسرداری جمعی مقرر کرده پیش
فرستادند و در آسیای آن سر ماهیدشت بجانب کرند نزول
اجلال واقع شد و افندی نهاوندی از بغداد آمده خبر آورد که
در شب جمعه ۲ ربیع الثانی رومیه بقلعه بغداد یورش کردند و
قریب دوازده هزار کس با ینگیچری آقاسی و جمعی پاشایان کشته
شدند و جمعی بر سر خیمه او رفته خیمه را بر سر او انداختند و در روز شنبه
۱۳ از جسر گذشته و جسر را سوخته مراجعت کردند و چون
شهر را رومیان تعمیر نموده جمعی را در آنجا گذاشته بودند رمال
بیک ناظر و تفنگچی آقاسی را بتسخیر آن ولایت فرستادند و بعد از

تسخیر قلعه مذکور زمان بیگ فوت شد و چون خبر رسید جایش را بحسین
ولد او دادند و روز چهارشنبه ٢٧ جمادی الاول بقلعه بغداد آمده
صفی قلیخان بپابوس مشرف شد و شب شنبه ٢ جمادی الآخر داخل
بغداد شدند و خبر فوت حسین خان کرد رسیده جایش را بشاهوردی
خان پسرش دادند و چون خسرو پاشا تعمیر قلعه حله نموده بود و دوازده
هزار کس در آنجا گذاشته حکم اشرف شد که رستم بیگ بتسخیر آن قلعه
رود و در شب یکشنبه ٥ شهر شعبان رستم بیگ آنرا فتح نموده
و در روز شنبه ١١ نواب اشرف داخل حله شدند و رستم بیگ را
سپهسالار فرمودند و خود بزیارت عتبات عالیات مشرف شده
متوجه اصفهان شدند و در سنه ١٠٤٠ در اصفهان بجهت خوش آمد
گویی بعضی مفسدان مقرر شد که سه پسر عیسی خان قورچی باشی را که از
صبیه شاه جنت مکان داشت بقتل رسانیدند و تخته خاطر از جهت

انکه

انکه بخانه قورچی باشی بسیار میرفت هلاک کردند و یک پسر میرزا رضی صدر
سابق را با پسران میرزا رفیع صدر حال و سه پسر خلیفه سلطان و دو پسر میرزا محسن
متولی مشهد با یک پسرزاده که جمیع صبیه زادگان شاه جنت مکان بودند
کور کردند و صدارت را بمیرزا حبیب الله پسر سید حسین مجتهد و و
زارت را بمیرزا طالب خان ولد حاتم بیگ که در زمان شاه جنت مکان
وزیر بود و در این اوقات واقعه نویس بود دادند و میرزا محمد که سابقا
واقعه نویس بود بتجدید بآن خدمت سرافراز شد و عیسی خان قورچی باشی را
گیرانیده حکم قتل او فرمودند و چراغخان زاهدی را قورچی باشی فرمودند و در چهارشنبه
٤ شعبان حضرات ارباب مناصب مذکوره پابوس کردند و میرزا سنجر
ولد شاه نعمت الله یزدی که از صبیه شاه جنت ارامگاه بود با وجود کبر سن با
مظفر حسین میرزای ولد او چشم کندند و سلطان حسین خان نواده علی قلی
خان شاملو که از جانب والده بجد مطهر شاه اسمعیل ثانی

به رسید بقتل آوردند و پسرزادهای قراحسن که از صبیه سلطان
حیدر میرزا بودند کور کردند و نواب علیه زینب بیگم که خاتون
حرم بود از اندرون بیرون کردند و بجای نهای خود رفت و چون مکرر
خبر حرکت اوزبکیه بمسامع جاه و جلال رسید مقرر شد که رستم خان
سپهسالار با عساکر متوجه خراسان شود و در سنه ۱۰۴۱ چون چراغ خان
قورچی باشی نهایت استقلال و تجبر بهم رسانیده کس را بحساب
نمیگرفت و یوسف آقای ریش سفید غلامان اخته و میرشکار باشی
بود و در زمان نواب جنت مکان نهایت اعتبار داشت
و کسی را بنظر نمیآورد در این اوقات باهم درافتادند و چندان
بدگوئی یکدیگر کردند که مزاج اشرف از هر دو آزرده شده روز
چهارشنبه ۲۴ محرم حکم بقتل چراغ خان فرمود و امیرخان سوکلن
را که حاکم کرمان بود قورچی باشی کرد و در سر سلخ محرم یوسف آقا

کشند

کشند و کیوبیک که بسیار بی ادب و خویش یوسف آقا بود هم کشته
شد و روز چهارشنبه غره صفر سلطان بلاغی ولد سلطان خسرو
بن شاه سلیم که بحکم ولایت عهد بعد از شاه سلیم پادشاه
هند شده بود و سلطان خرم برو دست یافته پادشاه شد
و حکم بقتل او و دفع قرشاهزادگان فرموده بود بغلط دیگری را
بجای او کشتند و او از میان بدر رفته بپناه بدرگاه جهان پناه
آورده داخل اصفهان شد و اعزاز و احترام بسیار یافت
و از گرجستان خبر رسید که داود خان بیگلربیگی قراباغ با طهمورث
خان حاکم گرجستان طرح دوستی انداخته و مکرر ابدیدن او
رفته و در تابع الحال او را همراه بقراباغ آورده و گرجیان
قراباغ را تاخت و گنجه را ویران ساخته اسیر بسیار از مسلمانان
برده اند بنابرین مقرر شد که رستم خان سپهسالار که عازم

خراسان بود و در حدود خار ری لشکر بر سر او جمع شده
متوجه گرجستان شود و رستم خان قوللر آقاسی را با خود برده
والی گرجستان کند و در روز شنبه ۸ ربیع الثانی قوللر آقاسی
از اصفهان متوجه شد که بسپهسالار ملحق شود و نواب اشرف
۱۸ شهر مذکور از اصفهان بیرون رفته در پنجشنبه ۱۹ جمادی
الاول داخل قزوین شدند و چهره مکر را از استطلاله امام
قلیخان جز فهما با تیغ و جهی بسمع همایون رسانیده بودند و
در دیلم از داود خان برادرش همچنین عمل قبیحی سر زده در
قزوین حکم بقتل امام قلیخان و پسر بزرگش که حاضر بود فرمودند
و اغورلو خان ایشک آقاسی باشی را حکم فرمودند که بضبط
فارس رود و میرزا محسن وزیر ناظر را بضبط اموال تعین
فرمودند و لار را بعلی بیک ایشک آقاسی داده کلب علیخان

اسم کردند و مقرر شد که پسران امام قلیخان را که در فارس بودند کور کنند و حسب الحکم
مقرر شد که بنده کمترین بکمال نجم بجهت خدمات بجوعی خود را بسپهسالار رساند و
در سفر گرجستان همراه بشود عساکر منصوره در اواسط شعبان داخل
تفلیس شدند و طهمورث خان گرجی به باشی آچوق رفت و سپهسالار او را
تعاقب نموده ایلغار کرده تا سر حد باشی آچوق رفته جمعی از لشکری او را بقتل
رسانیده و اسیر بسیار گرفته و با داود خان جریده بدر رفتند و سپهسالار
برگشته در ساعت سعد گرجستان کارتیل را برستم خان سپردند و او را والی
کرده متوجه گرجستان کاخت شدند و خبر رسید که داود خان از طهمورث جدا
شده متوجه استنبول شد و حسب الحکم مقرر شد که سپهسالار قلاع گرجستان را
که در زمان نواب جنت مکان ساخته بودند و خراب شده تعمیر نمایند و بنا برین
خود بجهت ساختن قلعه الورد در آنجا نزول نمود و لشکر بر سر قلعه تبر که جمعی
از گرجیان در آنجا متحصن بودند فرستاد و بعد از اتمام قلعه الورد فتح قلعه

ترقی یار دیگر متوجه گرجستان کار تبلیس شدند بجهت ساختن قلعه گوری روز شنبه
۲۶ ذیقعده بطالع سعد بکجا اسد بنای قلعه نهادند و در دوشنبه ۱۸ ذیحجه باتمام
رسید و بصفرآباد موسوم شد و دور قلعه مذکور هشتصد ذرع است و اراده عدد
توپ بانجا در آوردند و حسن بیگ یساول بجهت حسب الحکم آمده امرا را بحضور
لشکر دیده و مقرر شد که بر سر قلعه وان روند و نواب اشرف بزیارت امام
زاده عبد العظیم رفته شکار انحدود نموده معاودت بقزوین نمودند سپهسالار
مسلم بیگ یوزباشی را با جمع تفنگچیان در قلعه گوری که موسوم بصفرآباد شد
گذاشته و تسلیک کردند و در سنه ۱۰۴۲ در دوشنبه ۴ محرم از گرجستان
اردو حسب الامر اعلی متوجه وان شده در سلخ صفر قلعه را محاصره کردند و
شروع در سیبه بردن شده و نواب همایون خود از قزوین متوجه تبریز شدند
و روز پنجشنبه ۱۷ ربیع الاول داخل تبریز شدند و نقبها و سیبها قریب
بقلعه رسیده بود که مرتضی پاشای بیگلربیگی دیاربکر که داماد خواندکار بود با خلیل

پاشای

پاشای بیگلربیگی ارزن الروم باغا کردستان بکومک اهل قلعه رسیدند
و در روز شنبه ۱۱ ربیع الآخر سپهسالار اردو را از کنار قلعه کوچانیده متوجه شد
که یک فرسخ دورتر رفته فرود آیند و خود با سپاه نصرت پناه در برابر عسکر
روم آمده از اول چاشت روز مذکور جنگ درگرفت و تا شب جنگ بود
چون شب میان آمد رومی برگشته پشت بقلعه و یکطرف ایشان دریا بود فرود
آمدند و سپهسالار نیز باردو مراجعت نموده صباح سروا خرمه دیدند و در آن
اثنا بجهت تقصیری که در روز جنگ از صفر قلی بیگ یوزباشی و لله امیرگونه خان
سر زده بود سر او را بریده در دور اردو گردانیدند و چند روزی مکث نموده
بتاخت و تاراج مشغول بودند و معاودت نمودند و در اثنای عود بقلعه رسیدند که
بعضی از کردان بوده اند و چهره در برروی سپهسالار بستند متوجه تسخیر آن شدند و اغورلو خان
اینک آقاسی باشی با جماعت آقایان و مردم کارخانه که در اثنای محاصره وان
حسب الامر اعلی بکومک مقرر شده بودند در پنجشنبه ۲۳ ربیع الثانی رسیدند و مطیعان

قلیجان حاکم ایروان نیز در یکشنبه ۲۶ رسید بعد از خرابی بقره و بهسالار با
اعراض بسیار کرده و در سه‌شنبه ۴ جمادی الثانیه لاچین بیک بار ترشی سفیدان کرد
بامان آمده قلعه را دادند و بهسالار بعد از ضبط قلعه متوجه خدمت اشرف شده
و در سه‌شنبه ۱۸ داخل تبریز شده با امرا و عساکر شرف سجده و پابوس دریافته
وحسب الحکم اشرف امیرخان قورچی باشی بخدمت سرداری خراسان و دفع اوزبکیه
شروع در ساختن عوض و اراده نمود و در سه‌شنبه ۳ شعبان سیاوش بیک
قوربا شی غلامان از قراباغ آقاسی کرده بمطالع تور بیابوس شرف شده و میرزا محمد واقعه
نویس فوت شده جایش را میرزا معصوم که مستوفی بقایا و ناظر دفترخانه
بود دادند و در روز ۲ ذیقعده نقل مکان فرموده در چهارشنبه ۲۳ ذیحجه
از تبریز کوچ کرده متوجه ییلاق شدند و غره سنه ۱۰۴۳ در ییلاق سهند در
سلخ محرم شکارهای قزل الکه کردند و با نصدهای شکار شده و جمعی که خود را
در نظر اشرف بتاب انداخته بودند مثل اغورلو خان و حسن بیک ساو

صحبت بخلاع فاخره سرافراز شدند و قرار داده بود که خلعت پوشیده
انفاقا در شب جمعه ۲ شهر صفر اغورلو خان بخانه طالب خان رفته و مست
بیرون آمده بکشیک میرود و در پشت تجیر کشیک باشی در شتر کرده چوب
چند بر دوش زدند و نواب اعلی شنیده علی الصباح که نواب اشرف بیرون
فرمودند و در خانه حسن خان حاکم هرات که در آن چند روز آمده بود و شرف
پابوس مشرف شده بود مهمان بودند بطالب خان خطاب فرمودند که جمع را
بخانه خود برده مست میکنی که مرا آیند و در عقب چادر ما بدمستی میکنند طالبخان
در جواب حرفی گفت که بر مزاج اشرف گران آمده دست بشمشیر کرده طالبخان
زدند و حکم قتل فرمودند و اغورلو خان و حسن بیک یساول صحبت که داماد
طالب خان بود قتل فرمودند و در همان مجلس وزارت اعظم بمیرزا تقی که وزیر
دار المرز بود شفقت فرمودند و روز جمعه ۱۶ شهر مذکور بساعت سعد پای و
زارت بوسیده امام قلیخان یوزباشی ایشیک آقاسی باشی را طلبیده و اشک آغا

کردند و روز سه‌شنبه ۱۱ او نیز پابوس مشرف شده امام‌قلی‌خان شد
واغورلو بیک پابوس رسیده بنظارت دفترخانه همایون سرافراز شد و چون
رای همایون بدان قرار گرفت که در حله قلعه ساخته شود منجمان جهت بنای
آن قلعه شب یکشنبه غره ربیع الاول ساعت اختیار کردند و خلف بیگ
جهت سرکاری آن مامور شد و حسب الامر الاعلی بنده کمترین جهت
اختیار ساعت در سه‌شنبه ۶ ربیع الثانی از اوجان روانه شده در
پنجشنبه ۱۵ داخل بغداد شد و از آنجا معماران برداشته متوجه حله شد
و در ساعت مختار در مکانی که خلف بیگ نشان داده بود بنا نهاده
شد و نواب اشرف متوجه قزوین شدند و در قم سیل عظیم آمد چنانچه
اکثر شهر را خراب کرده و در شهر ذیحجه نواب اشرف متوجه ییلاق دریاوک
شدند و اخبار آمدن رومی رسید و در سنه ۱۰۴۹ در چهارشنبه ۱۳ محرم
از قزوین کوچ فرموده متوجه ابهر شدند و خبر رسید که سلطان مراد خواندکار

داخل اردنی الروم شد و میرفتاح را با جمعی از تفنگچیان به ایروان فرستادند
و حسب الامر بنده کمترین منجم متوجه تبریز شد که در آنجا برای وقت سردار
نقد وسع در رفع روم کوشد و روز پنجشنبه ۲۵ صفر کمترین داخل
تبریز شده جمعه ۲۳ با سپهسالار از تبریز بیرون رفته و در سه‌شنبه سلخ
صفر بیام کدوک نزول نمود و خبر رسید که در شنبه ۱۳ شهر صفر
خواندکار قلعه ایروان را قبل کرده شروع در سیبه و توپ انداختن
کردند و در سه‌شنبه ۲۳ بعد از محاصره قلیچیان از قلعه بیرون آمده
قلعه را داده و رومیه بعد از ضبط قلعه را بمرتضی پاشا و جمعی مردم
کاروان داده در شنبه ۳ ربیع الاول از ایروان کوچ کرده متوجه
تبریز شده سپهسالار سر راه ایشان را سوزانیده و کوچانیده
داخل تبریز شده آن را خالی کرده در عقب کوه سرخاب با عساکر
در کمین است که اگر از تبریز پیشتر آیند در مقام ممانعت درآید

همه روزه دلیران لشکر باطراف اردوی ایشان تاخته سروا خرده
نفر سپاه لار را برآورده تا آنکه خوندکار بعد از دخول در تبریز
مصلحت در مراجعت دیده شب شنبه ۲ ربیع الثانی با مراجعت
نموده سپاه لار او را تعاقب کرده هر روزه دویست سیصد
سر و اخرده برآورده تا از راه وان بحلم رفتند و سپاه لار
برگشته بعضی از محال تبریز که خراب شده بود در اصلاح آن
کوشید و روز جمعه ۵ جمادی الاخر نواب اشرف داخل تبریز
شدند و شب سه شنبه ۱۹ بطالع ید درجه سرطان که موضع
آفتاب بود در یه درجه بقصد گرفتن ایروان از تبریز کوچ
فرمودند و چهارشنبه ۱۵ رجب بطالع ید درجه حمل نظر مبارک
بقلعه ایروان انداخته نزول نمودند و در همین شب شروع
سیبه بردن شده و امام قلیخان ایشک آقاسی باشی که پیشخانه

برده

برده بود توپ خورده بجوار رحمت ایزدی واصل شد و فرخ خان
بیگلربیگی شیروان تفنگ خورده فوت شد و در سه شنبه ۱۷ شوال
یورش کرده شیر حاجی را گرفتند و در سه شنبه ۲۴ شهر مذکور اهل قلعه
باامان بیرون آمدند و نواب اشرف بسیر قلعه رفته در دوشنبه غره ذیقعده
ایروانرا بکلبعلیخان حاکم لار دادند و او باعث سعد
بای ایالت چخور سعد بوسید و حسب الامر مقرر شد که دور قلعه
را بپیمایند سوای جانب زنگی چای را پیمودند هزار و پانصد
بود و جانب زنگی چای تخمینا نهصد ذرع که مجموع دو هزار و چهارصد
ذرع بشود و بعد از تعمیر و ترتیب اسباب قلعه در سه شنبه ذیقعده
کوچ فرموده از راه پل خدا آفرین مراجعت نمودند و از راه
قراباغ باتمام زیارت شیخ شهاب الدین اهری مشرف شده متوجه
اردبیل شدند و یکشنبه ۲۶ رجب داخل اردبیل شدند و بزیارت

سلطان الاولیا مشرف شدند و در سنه ۱۰۴۶ در اردبیل بزیارت
حضرات و دیدن سان عوض دار اده و سیر و شکار انجه و مشغول بود
و چون مکرر احمد خان اردلان را طلبیدند و او بهانها ساخته نیامد حسب الحکم
مقرر شد که سیاوش خان قوللر آقاسی با لشکر قلمرو علیشکر و جمعی از غلامان
و شاهرخ سلطان میرآخور باشی با میرآخوران از سرحد بر سر او رفته او
را دفع کنند و سلیمان خان را که یکی از اقوام ایشان بود و در رکاب همایون
میبود بپابوس مشرف شده حکومت آن ولایت را باو دادند و همراه
قوللر آقاسی کردند و چون خبر باحمد خان رسید فرار نموده التجا بروم برد و کوچک
احمد حاکم ۱۲ با هزار سوار بکومک آمده بکردستان مراجعت نموده
در پنجشنبه ۱۷ ربیع الثانی بهم برخوردند و جنگ عظیم واقع شده رومی شکست
خورد و کوچک احمد با رومی بسیار مقتول شد و احمد خان از میان بیرون
رفته خود را بالکای روم انداخت و در آن اوان فوت شد و

دریک

در یکشنبه ۱۵ ربیع الثانی از اردبیل کوچ کرده از راه سلطانیه
و ابهر و قم و کاشان متوجه اصفهان شدند و در کاشان صفدر خان
ایلچی هند بپایه سریر اعلی آمده بشرف پابوس مشرف شد و میر
چراغان بازار و میدان کاشان فرمودند و در بنیاد کاشان مهمان
حکیم شفا بودند و شب در آنجا مانده میر چراغان فرمودند و چون
حکیم بیمار بود در عقب ماند حاضر نبود و در پنجشنبه جمادی الثانی
با ایلچی مذکور از راه چهار باغ داخل اصفهان شدند و استقبال
عظیمی شده بود و بعد از دخول سیر آیین بندی و چراغان و آتشبازی
کرده و بشکار لنجانات و بابا شیخعلی مکرر فرمودند و شکار آهو بورتو
رفته و دام کشیده قریب پانصد آهو شکار کردند و سیاوش
خان قوللر آقاسی را بخراسان بسرداری فرستادند که اگر از
اوزبکیه حرکتی واقع شود ایشان را ادب کند و یادگار بیک ناظر

دوا را با ایلچی گری هند تعیین فرموده و مرخص کردند و در اصفهان
بسیر و شکار مشغول بودند و در سنه ۱۰۴۷ صفدر خان ایلچی سابق روس
رخصت شرف شده و قریب بچهار تومان از نقد و جنس با خلاع
فاخره باو شفقت فرمودند و در پنجشنبه ۱۸ جمادی الثانیه از اصفهان
شده و سلیمان خان اردلان آمده بشرف پابوس رسید و چون
قوللر آقاسی باصفهان آمد بخلاف آنچه مذکور میشد از او بیگیه
اثر ظاهر شده و بسمع اشرف رسیده بود که در هنگام قندهار
مذکور میشود حسب الامر مقرر شد که قوللر آقاسی بقبض قندهار رفته
بحراست و آبادی آن مشغول شود و چون قوللر آقاسی متوجه قندهار شد
واهمه بر علیمردان خان غالب شده بعضی از امرای جغتای را
که در آن سرحد بودند طلب نموده و قلعه را بایشان سپرده
با اموال و اسباب و منسوبان و عیال بهند رفت و در سال

جانی بیک ایشک آقاسی باشی در حرم علیه وفات یافت و جای او
بمحمد زمان بیک برادرزاده او دادند و میرغیب خان ولد ابو القاسم
سلطان بامارت همدان سرافراز شده و هم در شب ۲۵
ذیقعده بطالع عقرب بپابوس شرف شدند و در سنه ۱۰۴۸
خواندکار بر سر بغداد رسید و حسب الامر مقرر شد که در پنجشنبه ۲۹
ربیع الثانی عیسی بیک برادر سپهسالار متوجه آذربایجان شده چاپار
برادر و سپهسالار با لشکر اخذ و متوجه پایه سریر اعلی شود و خود
در شنبه ۵ جمادی الاول از اصفهان خروج نمودند و در غره
رجب سپهسالار با لشکری در کنگور داخل اردوی همایون شد
در شنبه ۱۳ شهر مذکور مزاج اشرف از اعتدال منحرف شده و
با وجود کوفت بر قم آمده ملاحظه سپهسالار و لشکر نمودند و ایشان را
مرخص ساختند که بجانب بغداد روند و در جمعه ۲۶ از قلعه بغداد

عوض خلف بیک و یکتاش خان رسید که خواندگار با عساکر
بیشمار روز یکشنبه ۴ رجب قلعه را محاصره کرد و در ۲۷ شهر مذکور
لشکر چای خان قورچی باشی و مرتضی قلیخان ایشیک آقاسی باشی
از سرحد اشرف گذشته تعاقب سپهسالار روانه شدند
و حسب الامر الاعلی بنده کمترین بعد از پابوس با خلعت سپهسالار
روانه اردوی سپهسالار شد و نواب اعلی کوچ فرموده متوجه طاق
بستان شدند و در آنجا مکث فرمودند و خبر رسید که آخر روز
چهارشنبه ۱۶ شعبان رومیه شروع در یورش کردند و تا آخر روز
پنجشنبه جنگ قایم بود و محمد پاشای سردار با جمعی کثیر از رومیه
کشته شدند و برگشتند و باز شب جمعه شروع در یورش کردند
و تا چاشت متصل جنگ بود و بعد از چاشت یکتاش خان
از قلعه بیرون آمده امان طلبیده قلعه را دادند و حسب الامر خواندگار

خلف بیک و میر فتاح و تقدی خان و چیچاپار خان که ایلو را
بخدمت خواندگار برده امر فرمود که هر کس در قلعه باشند بقتل کنند
و در آخر بعضی از ینی باشی و یوزباشیان که پاره بجا فعلت خود
مشغول بودند بنظر خواندگار آوردند و امان یافتند و بعضی خود را
باب انداخته و جمعی پنهان شده شب از قلعه بیرون آمدند و
از راه بیابان باردوی سپهسالار رسیدند و خواندگار محمد پاشا
را سردار کرده بجهت مرمت بغداد گذاشت و محمد آقا نامی که از
معتبران بود با خلفا که از اینجانب بایلچیگری بروم رفته بود همراه
کرده فرستادند و طلب صلح نموده خود روز شنبه دوازدهم رمضان
مراجعت نموده سردار بعد از تعمیر قلعه کوچ کرده متوجه قزل رباط
و خانقین شد حسب الامر الاعلی از اینجانب محمد قلی بیک جلودار باشی
سابق تعیین شد که با محمد آقا نزد خواندگار و ساروخان طالش بیش



سردار رفته قرار صلح بدهند و مراجعت نمایند و در سنه ۱۰۴۹
در روز شنبه ۲۰ محرم سارو خان طالش بنوعی که حسب الامر مقرر شده
بود بعمل آورده سنورنامه بمهر سردار و جمیع علما و اکابر ایشان
درست کرده متوجه خدمت اشرف شد و سردار از خانقین کوچ
کرده برگشت و نواب همایون بعد از استماع این خبر توجه بقزوین
فرمودند و مقرر شد که سپهسالار در ییلاق میمه سان لشکر دیده
مرخص سازد و خود بخدمت آید و در یکشنبه ۳ صفر نواب اعلی داخل
قزوین شدند و اندک عارضه بود الحمد لله بصحت مبدل شد و در
ایام نقاهت در یکشنبه ۲۳ شهر شعبان از قزوین بقصد سیر و شکار
گیلان و مازندران متوجه شدند و بعد از سیر شکار رودبار اغان
رشت و دریاچه لاهیجان در سه شنبه ۹ رمضان که داخل لاهیجان
شدند جیب مهتر شاه نظر فوت شده بود جای او را بداود بیگ که

از



از غلامان مهتر شاه جنت مکان بود شفقت فرموده مهتر کردند و در ساعت
سعد پابوس کرده نواب اعلی از کنار دریا شکارکنان متوجه مازندران
شدند و در جمعه ۱۹ ماه رمضان داخل آمل شدند و جمعه دیگر که ۲۶ بود
بفرحاباد نزول و اجلال فرمودند و عید را در عمارت مبارکه انجا گذرانیده
در یکشنبه ۹ شوال بعد از سیر بر سر کلار داخل اشرف شدند و سلطان
بلاغی و محمد علی بیگ ناظر و کارخانجات که از راه فیروزکوه آمده بودند
قبل از نواب اشرف داخل شده بخدمت سرافراز شدند و محمد علی بیگ
که با ایلچی گری روم رفته بود آمده خبر آورد که سلطان مراد خواندکار روم در هم
شوال این سال فوت شد و سلطان ابراهیم برادرش خواندکار شد و در
نوروز شکار میان کاله فرمودند و [illegible] و شش گاو کوهی و بیست و شش سر
راس خوک و دو راس گرگ صید شد و در سنه ۱۰۵۰ در اشرف سان تفنگچی
دیدند و در جمعه ۳ صفر بقصد سفر عراق بیرون آمدند و در جمعه ۱۴ شهر مذکور در

دو کل شکار کرده بچه کوهی شکار شد از آنجمله شش خرس بزرگ بود و در فیروز
کوه سان تفنگچی که مانده بود دیدند و چیزی که ایلچی در آنجا جمع شده بود مقرر نمودند
که قورچی باشی و قوللرآقاسی و ایشک آقاسی باشی و تفنگچی آقاسی در فیروز
کوه مانده اسب قسمت نمایند و روز سه شنبه ۱۳ داخل کاشان شدند
و در عمارتی که حسب الامر در سرچشمه فین ساخته شده بود نزول نمودند
و بعد از دو روز کوچ کرده در جمعه ۳ ربیع الاول داخل اصفهان شدند
و خبر فوت کلبعلی خان حاکم ایروان رسید جای او را بمحمد قلی بیک جلودار باشی
که از ایلچی گری روم برگشته بود دادند و در غره ربیع الثانی پابوس کرده برخصت
شد و نواب همایون سیر جوهرباهر و شکار قوچ الحمد و رفتند و در اثنا خبر
سیر و شکار فرموده مراجعت فرمودند و خبر رسید که در جمعه ۴ ذیقعده در
تبریز زلزله عظیم شد و خرابی بسیار کرد حسب الامر مقرر شد که بسهام الاحمت
رسیده معروض داشت که چه خرابی شده و چند کس ضایع شده بعد از تحقیق معلوم

داشت

داشت که در شهر و بلوکات دوازده هزار و ششصد و دو کس ضایع شده
و دوازده هزار و نهصد و هشتاد و دو خانه خراب شده و همه روزه امتداد
۱۰۵۱ زلزله بوده از در شهر کمتر و در بلوکات بیشتر خرابی واقع شده و در سنه
سلطان علاء مرزائی پسر شاه جنت مکان شاه طهماسب و زینب بیگم و
میر عبد العظیم داماد فوت شدند و خبر رسید که حسن خان حاکم هرات فوت
شده جایش بعباس قلیخان پسرش دادند و حسین خان ناظر سابق نیز فوت شدند
جایش بمحراب بیک داده او را محراب خان لقب داده با استرآباد فرستادند
و خبر فوت شاهوردیخان لر رسید جایش بعلی قلیخان پسرش دادند و خبر رسید
که امام قلیخان پادشاه ترکستان چشمش ضایع شده و نذر محمد خان برادر
خود را طلبیده که به نیک و بد الکا و لشکر و حشم رسیده و خود گوشه گیر شده و چون
نذر محمد خان آمده بنوعی با برادر سلوک کرده که رنجیده و سوی مکه را بهانه ساخته
بدرگاه جهان پناه میآید و کوفت نواب اشرف در لنجان و اصفهان

بصحت انجامید و در سنه ۱۰۵۲ بقصد زیارت مشهد مقدس و تسخیر قندهار
از اصفهان در شب یکشنبه ۲ محرم بیرون آمده در ۶ داخل کاشان
شدند و در آنجا بیماری آنحضرت نکس کرده دست معالجه اطبای
عیسی دم از دامان تدبیر کسسته شد و اواسط صفر در کاشان بجوار
رحمت و غفران ملک منان انتقال فرمود و نعش آن پادشاه عادل
نوجوان را بدار المؤمنین قم برده در جوار معصومه گذاشته عمارات عالی
ساختند و موقوفات جهت خدام و صادر و وارد و سایر محتاج
مقرر نمودند و هر روز اطعام بمستحقین مینمایند رحمه الله علیه رحمة واسعه

ذکر شمه از احوال خیر مآل اعلیحضرت خاقان صاحبقران شاه عباس
ثانی بهادرخان انار الله برهانه ولادت با سعادت شد در دار السلطنه
قزوین در شب جمعه ۱۸ جمادی الثانیه سنه ۱۰۴۲ اتفاق افتاده و عبا
کلب آستان امیر المؤمنین تاریخ جلوس میمنت مانوس آن خسرو

صاحب

صاحب قران انار الله برهانه بر سریر شاهی در شب جمعه ۱۶ شهر صفر
سنه ۱۰۵۲ که سن مبارکش ده سال و هشت ماه و بیست روز بوده بود
شرف وقوع ارزانی فرموده سکه و خطبه بنام نامی و القاب سامیش
زیب و زینت افزود و اول حکمی که بممالک محروسه اصدار فرمود آن بود
که شرابخانها بر طرف شد و خمها را بشکنند و شرابی که در شیراز بجهت سرکار خاصه
بر چیده و بقایای زمان شاه جنت مکان که نزد رعایا و غیره بود و از دفتر بقایا
حواله شده بخشیدند تاریخ جلوس ظل معبود و بجهت سجع نگین مبارک عرض کرده بود
فرمودند که این مصراع را نقش کنند بود کلب علی عباس ثانی و چون حکم منع شراب
از نگین جلال صدور یافت جمعی که شرب مدام میکردند توبه نامها نوشته بنظر
اشرف رسانیدند و ترک مناهی و ملاهی نموده بطاعات و عبادات مشغول
شدند و از پایه جاه و دولت ابد پیوند را از درگاه احدیت مسئلت نمودند
و بتاریخ جمعه ۲۳ صفر از کاشان بیرون فرموده در یکشنبه ۲۴ ربیع الاول

بدار السلطنه قزوین نزول اجلال نمودند و اراده خواندن
نوشتن فرموده در چهارشنبه ۴ ربیع الثانی شروع در تعلم فرمودند
و مرتضی قلی بدولت معلمی سرافراز شد و در چهارشنبه ۲۴ رجب
امام قلیخان پادشاه ترکستان که چشمش ضعیف شده بود ماوراء النهر
را ببرادر گذاشته قصد حج داشت رسید و حسب الامر الاعلی
مقرر شده بود که او را در نهایت احترام بیاورند داخل قزوین
شد و نواب همایون قریب دو فرسخ استقبال فرمودند و التفات
بسیار کرده در اواسط شهر شعبان روانه مکه معظمه فرمودند و
بامرا و حکام نوشتند که آنچه لازمه خدمتکاری باشد بعمل آورند
و او را از سرحد بگذرانند و در دوشنبه ۲ ذیحجه علیقلی بیگ دیوان
بیگی را گرفتند و چون حکم بقتل رستم خان سپهسالار شده بود در
مشهد مقدس او را در ۹ ذیحجه کشتند و روز پنجشنبه ۵ شهر مذکور در

عمارت

عمارت چهلستون که حسب الامر الاعلی ساخته بودند نشسته مجلس
پادشاهانه منعقد شد و مرتضی قلیخان که ایشیک آقاسی بود منصب
دیوان بیگی را هم باو دادند و تبریز را به پیر بوداق خان ولد
شاه بنده خان شفقت فرمودند و داود بیگ اوزبک قورچی
سر را حکومت دشتستان و رستم بیگ ولد امیر خان قورچی باشی
سابق را مهردار کردند و همگی پابوس مناصب کردند و سیاوش
بیگ قوللر آقاسی که در خراسان بود در ۱۲ شهر مذکور آمده
بشرف پابوس مشرف شد و در سنه ۱۰۵۳ ایلچی از جانب روم
آمده تحفه بسیار بنظر گذرانید و اظهار دوستی و مبالغه در استحکام
صلح نمود که خاطر جمع دارند که نقض عهد که موجب خرابی بلاد
و نقصان عباد است از جانب ما نخواهد شد و امیر خان حاکم
کمره که بیگناه وزیر خود را کشته بود معزول فرموده کمره را به

بیک میراب اصفهان داده او را عباسقلیخان خطاب دادند
و در شب شنبه ۱۹ رجب از قزوین باصفهان توجه فرمودند
و در قم حیدر بیک ایشیک آقاسی حرم علیه از خدمت سرکار
استعفا نموده در آستانه معصومه ساکن شد بجهت کدورتی
که در میان او و میرزا تقی اعتماد الدوله بود و در شب چهارشنبه
۲۳ شهر شعبان بطالع جوزا داخل دار السلطنه اصفهان شدند
و علی قباد بیک ولد میرزا علی سلطان چولر را بجای حیدر بیک
دادند و حسب الامر الاعلی مقرر شد که تالار در پیش عمارت
هشت طبقه در جلوی قاپوی اصفهان بسازند و روز چهارشنبه
۲۳ جمادی الاول علیقلی خان ولد شاهوردیخان لر بختیاری
از لرستان آمده بپابوس اشرف مشرف شد و آقا طاهر تفنگچی آقاسی
را با آقا سعید برادرزاده او بنجف بیک میرزا تقی اعتماد الدوله

بجهت

بجهت آنکه در تفنگچی گری اصفهان توقعات از مردم کرده باعث بد
دعایی شده بودند در همین روز بقتل رسیدند و قلندر سلطان چوله
برادر علی قباد بیک را بجای او دادند و قرچغای خان ولد منوچهر خان حاکم
مشهد را که جمعی از وشاقی بودند عزل کرده باردوی همایون طلبیدند و مشهد را
بمرتضی قلیخان حاکم مرو دادند و مرو را بعلی قلیخان که ضابط چهل بیک بود
شفقت فرمودند و مقرر شد که علی قلیخان برود داخل شود و مرتضی قلیخان بر فتنه آید
و خبر رسید که بعضی از الوار بختیاری بر سر قلعه خلیل خان رفته با سرحد خرابی کرده
از در اطاعت حاکم خود نمی‌نمایند بنابرین مقرر شد که تفنگچی آقاسی با عساکر فارس
رفته ایشان را تنبیه نماید و روز چهارشنبه ۷ شوال در تالار علی قاپو که باتمام
رسیده بود نشسته مجلس عظیم کردند و روز عید اضحی خواجه محرم ریش سفید جهانی
در حرم را بجهت آنکه از مردم طمع بسیار میکرد دیگر راندند و در سنه ۱۰۵۴ حلیمه سلطان
بمکه معظمه رفت و در غره شهر صفر میرزا تقی برادر اعظم خان ساوه وزارت

ابتدای [illegible] تاریخ [illegible]
تالار رفعتگاه سلاطین و بنا

اصفهان دادند و خواجه صندل را جای خواجه محرم دادند و صفیقلی سلطان ولد
سارو سلطان بیگدلی حاکم سلطانیه شد و ولد خواجه نظرعلی خراب باشی محال و لنک
محروسه شد و نقشعلی آقاسی از سفر بختیاری برگشته در ۱۷ جماعت بختیاری را که
مقصر بودند مقید بنظر اشرف رسانید و مقرر شد که دیوان کنند و محمد طاهر بیک ولد
ایلچی ندر محمد خان اوزبک آمده باعزاز و اکرام و انعام بسیار مشرف شده در
جمادی الاول مرخص شد و خبر بد سلوکی عرب خان حاکم شیروان بعرض رسید او را
عزل کرده شیروان را بخسرو خان بیرشکار باشی دادند و الله وردی بیک
پسر او را جای پدر دادند و در دوشنبه ۱۲ رجب بطالع قوس بید روم پابوس
کردند و سید منصور عرب با پسر و شیخان عرب آمده بپابوس مشرف شدند
و جانی خان قورچی باشی بگمان آنکه اکرم میرزا تقی اعتمادالدوله را بکشد بدواب
اشرف را بدخانه آمد نجف بیک تفنگچیان و عرب خان معزول و جعفر از جانب
قزلباش در چهارشنبه ۱۶ شعبان بسر خانه او رفته او را کشتند و در روز سه

شهر

شهر مذکور بتکلیف تمام خلیفه سلطان را بپابوس و وزارت اعظم فرمودند
و در یکشنبه ۲۴ حسب الامر الاعلی جانی خان و تفنگچیان و عرب خان و عباس
قلی بیک ولد تخته خان و جبه دار باشی و علی مرزا بیک را که با جانی خان
متفق شده بودند بقتل آوردند و در دوشنبه ۳ رمضان حسب الامر الاعلی
منجمان تعیین ساعت کرده مرتضی قلیخان ایشک آقاسی باشی قورچی باشی شد
و سیاوش بیک قوللر آقاسی بلقب خانی سرافراز شده حاکم کوه کیلویه شد
و محمد تقی بیک ولد اغورلو خان ایشک آقاسی باشی و اغورلو بیک ناظر
دفترخانه دیوان بیگی و اسمعیل بیک داد او ناظر دفترخانه و امام قلی بیک
صحبت یساول که از ایلچیگری هند آمده بود جبادار باشی و صفی قلی بیک
پسرزاده قراحسن اوخیا قورچی شد و در جمعه ۱۲ شهر شوال بطالع دلو
حضرات بپابوس مناصب مذکوره نمودند و مخلع شدند و حسب الحکم میرزا
حبیب الله صدر و قورچی باشی و میرزا محمد مقیم منجم بجهت نصب کردن صندوق

اشراف طویله شفقت فرمودند و مالیات بیت اللطف کل ممالک محروسه
که قریب به هزار تومان هر سال میشد بر غیب خلیفه سلطان بخشیدند
و مقرر شد که نواحش نباشند و در این باب مناشیر مطاعه باطراف ممالک
اصدار فرموده تاکید قرق شراب نیز شد و شیخ علینقی شیخ الاسلام شیراز
که بعلم و تقوی اشتهار داشت حسب الحکم شیخ الاسلام اصفهان شد
و ملا محمد باقر خراسانی را که از فضلای مشهور است بتدریس مدرسه ملا عبدالله
که از مدارس مشهور اصفهان است معین کردند و میرزا طاهر را که بکمال فضل
و استعداد آراسته و در خدمت وزرای اعظم بانشا مشغول بود و اجداد
او در این آستان خدمات شایسته بعمل آورده بودند بواقعه نویسی و مجلس نویسی
سرافراز شده بپایبوس مشرف شد روز چهارشنبه ٢٦ صفر میرزا مطلب ولد
محمد مومن بیگ وزیر سابق اصفهان را وزیر شیروان کردند و در ماه شوال قرچغای
خان ولد منوچهر خان که حقوق خدمات قدیم داشتند بجهت بدسلوکی معزول

قبر و آب و آتش دادن پادشاه رضوان آرامگاه شاه صفی علیه الرحمه
روانه شدند و میرزا قاضی شیخ الاسلام اصفهان و ملا حسنعلی ولد ملا عبدالله
بسبب عهد و پیمانی که باهم کرده بودند در تفضیح خلیفه سلطان که اعتماد الدوله
بود اسرار یکدیگر را مکشوف کردند و اعتراف نموده نوشتها بخط و مهر یکدیگر
ظاهر ساختند و حسب الامر بدیوان ایشان رسیده تقصیر ایشان ثابت شد
و معزول و بی اعتبار شدند و خبر فوت ملک حمزه ملک سیستان رسید و
جایش را بملک نصرت خان برادر زاده او که در رکاب اشرف بود دادند و
بخلعت و اسب و زین طلا مشرف شده روانه سیستان فرمودند و
سنه ١٠٩٥ در چهارشنبه ١٢ محرم باختیار منجمین امارت خوار و سمنان و دماوند
و فیروزکوه و هزار جریب که الکاء جماعت بازکی است بجمشید خان ولد
منوچهر خان چرکس شفقت شده بجای پدر رفت و محمد خان حرب مرند
آذربایجان و بدو شتعلی سلطان زنگنه خواف خراسان و میرزا معصوم

شده بود بعد از کوشمال باز بحکومت مشهد مقدس سرافراز فرمودند و حسب الامر
مقرر شد که مرتضی قلیخان حاکم سابق مشهد تولیت سرکار انجا را بمیرزا باقر شیخ الاسلام
قزوینی داده روانه درگاه معلی شود و چون جمعی از مردم ایروان از ظلم محمد قلی
خان حاکم انجا تنگ آمده مکرر شکایت او بر سر راه نواب اشرف آمدند
مقرر شد که محمد قلیخان بدرگاه جهان پناه آید و ان سرحد را بنجفقلی بیک یوزباشی
چرکس شفقت کردند و روز جمعه ۱۹ رجب بپابوس و لقب خانی سرافراز
شد و خبر فوت آدم سلطان که بعضی از محال گیلان را داشت رسید [illegible]
را بپسر او دادند و ابراهیم سلطان ولد خلف بیک بدست یکی از ملازمان
خود بقتل آمده جای او را بمقصود بیک برادر او که بجهت یساول بود دادند
و سنورچی باشی کردند و لذا ابراهیم سلطان را بجهت یساول نمودند و در
سر ره رسم کل نه بنای باغ در خارج دروازه حسن آباد در زمینی که ما بین
طویله و کرا آباد بود فرمودند و ساروخان و عیسی خان برادر او را که بجهت

سرداری خراسان طلبیده بودند شرف پابوس مشرف شدند و متوجه
خراسان شدند و در چهارشنبه ۲۶ جمادی الثانیه خبر رسید که مراد بخش
پسر سلطان خرم پادشاه هند با لشکر فراوان با اتالیق علیمردان خان
بحکم سلطان خرم بکومک نذر محمد خان که از پسرش عبدالعزیز خان خایف
بوده کومک طلبیده بود بجد و در بلخ رسیده بی خبر داخل شده شهر را متصرف
نمودند و نذر محمد خان از دروازه دیگر با قلیلی خود را بیرون انداخته گریزان
داخل مرو شده پناه بدرگاه جهان پناه می آورد حسب الحکم مقرر شد که مهدی
قلیخان ایشک آقاسی باشی و محمد علی بیک ناظر تا مشهد مقدس باستقبال
رفته در خدمتکاری او در هیچ باب خود را معاف ندارند و تا وقت
دخول اصفهان در خدمت او باشند و در سه شنبه ۲۶ شعبان
بحدود اصفهان رسید و حسب الامر الاعلی او را استقبال عظیم فرمودند
و نواب همایون بنفس نفیس تا قریب بیگلربیگی باستقبال نمودند و تا در

فرسخ پای انداز انداخته و همه جا بر سر راه ایشان آیین بسته داخل
شهر شدند و بعد از سیر چراغان میدان و آتشبازی و تکلفات
بسیار در ٢٠ رمضان متوجه خراسان شده حسب الحکم مقرر شد که لشکر
خراسان با جمعی از ملازمان خاصه که در خراسانند همراه او بروند و چون
این خبر بلشکر هند رسید بلخ را خالی کرده فرار نمودند و او بی تعب در
شوال داخل بلخ شده و جان نثار خان ایلچی هند که از جانب سلطان خرم
آمده بود در شنبه ٩ ماه ذیحجه داخل اصفهان شده و در روز عید بپابوس
اشرف مشرف گردیده و در سنه ١٠٥٦ در روز شنبه ٣ ربیع الاول بنای
عمارت دیوانخانه باغ آیینه خانه فرمودند و مقرر شد که نهر باغ نقش
جهان را از پیش آن عمارت بگذرانند و حسب الامر باتمام رسید و در
دوشنبه ١٩ ذیقعده در عمارت مذکور نشسته و جشن عظیم فرموده
جان نثار خان ایلچی هند را بپابوس رخصت فرمودند و قوش بیگی

ایلچی عبدالعزیز خان که در آن اوان آمده بود در این مجلس بپابوس مشرف شد
و قطعه که صائبا در اتمام این عمارت و تعریف آن گفته مصرع تاریخش
اینست ع قبله گاه تاجداران باد دایم اینمکان • و پیشکش ایلچی که از
اروس آمده بود در این مجلس بنظر اشرف رسانیده بپابوس مشرف شد
و بعزم شکار سر رود از اصفهان بجزیره ماهی فرمودند و شکار نخجیرگاه با کمال
رفته قریب یکصد راس صید نموده صباحش مراجعت کردند و در اثنای
راه قریب هفتاد آهو شکار شد و دفعه دیگر بعزم زیارت شاه طور
از اصفهان خروج نمودند و از آنجا بشکار آهو و سیر آب گرم فرمودند و در
الکه ود دام کشیده شکار جرگه آهو فرمودند و دو هزار و هفتصد آهو شکار شد
و جان نثار خان که در رکاب همایون بود تماشا کرد و در واقع جای تعجب است
دیگر نشنیده که در حوالی اصفهان اینچنین شکاری واقع شده باشد و در سنه ١٠٥٧
نواب اشرف بعزم زیارت مشهد مقدس و تسخیر قندهار در شنبه ٤

ربیع الاول بعد از انکه نوروز را در اصفهان گذرانیده بودند بطالع
اسد بر فرس آمدند و ۲۳ روز در خوار اقامت کردند و در ان اوقات کسکر
مهدی خواجه ایلچی نذر محمد خان آمده بپابوس مشرف شد و عباسقلی خان حاکم لشکر
با عساکر مستعد آمده باردو ملحق شد و در سمنان محرابخان حاکم استراباد با
خود بپابوس رسید و سطرعلیخان شموطاو حاکم اردبیل با لشکر بکمنز و عطاقلیخان
حاکم لرستان در همانجا بپابوس مشرف شدند و دوشنبه ۹ جمادی الاول
بسطام نزول اجلال فرمودند و حسب الامر مقرر شد که قلندر سلطان تفنگچی
آقاسی و عباسقلی خان بمشهد رفته در نسق توپخانه بردن باشند و الزمار بیک
از جانب گرجستان آمده معروض داشت که جنگی در میان طهمورث خان
و رستم خان و جماعت قزلباش بسرداری جمال خان واقع شده شکست
بر طهمورث افتاد و داود میرزای پسرش کشته شد و بسیار با نقاره خانه
و اسباب گرجی که بدست غازیان افتاده بود بنظر اشرف رسانیدند

و ایلچی که بسرعت از جانب پادشاه روم آمده بود بمبارک
بادسفر نواب اعلی و طلب فیل بپابوس اشرف مشرف شد و قطب بیگ
ولد مقصود بیگ ناظر سابق را بشاه قلی بیک ملقب ساخته با ایلچی
گری همراه فرستادند بطلب فیل از جهت رفاهیت رعیت
و لشکری و در جمعه ۲ رجب از بسطام کوچ کرده در پنجشنبه ۲۰
شعبان بطرق رسیده از آنجا پیاده داخل مشهد مقدس شدند و بشرف
زیارت مشرف گشتند و در شنبه ۲۳ شهر مذکور حسب الامر الاعلی
سپهسالار از مشهد بیرون رفت و مقرر شد که از خزانه عامره زر نقد
بمواجب عساکر داده شود و هر کس زر بگیرد از عقب سپهسالار برود
و متعاقب توپخانه با تفنگچی آقاسی روانه شدند و مقرر شد که محمد قلی
خان حاکم سابق ایروان در ولایت خراسان چندانکه حکم شود متوقف
که رعیت راضی باشند علاوه و مبلغ کلی زر از خزانه بتحویل او شد

وعصر روز جمعه ۲۹ شعبان خانم والده و حکیمه بجوار رحمت ایزدی
پیوستند و توشمال بیرذوقات بیافت و جایش را بنجف علی بیک پسر او
شفقت شد و ایلچی دیگر بجا پاشا از روم بهمان کار آمده بود که اگر ایلچی اول را
در راه قضیه واقع شود او عوض شود و سلطان بیلاغ بیراز قزوین آمده
بشرف سجده اشرف مشرف شد که در این سو میخواهم که در خدمت باشم
و در شنبه ۲۲ رمضان نواب اشرف از مشهد کوچ فرموده بعضی از
اهل حرم را در مشهد گذاشتند و مقرر فرمودند که علی قباد بیک ایشیک
آقاسی باشی حرم علیه در مشهد بشود و کاشی کاری صحن آستانه و فرش و دیگر
تعمیرات که ضرور بشود بکند و در جمعه ۲۰ شوال داخل دار السلطنه هرات
شدند و در عمارات برفتن شهر نزول فرمودند و در اثنای ورود
بهرات قشون و لشکر و بیات محمد خان و ولد رستم محمد خان و لشکر عباس علی
خان حاکم هرات و سایر خوانین بر سر راه صف زده از دو جانب

بنظر اشرف رسیدند و حسب الامر مقرر شد که محراب خان حاکم استراباد و حمزه خان
حاکم پازنیک و عباسقلی خان حاکم گسکر با جمعی دیگر از عساکر منصوره بسرداری
محراب خان پیشتر رفته قلعه بست را محاصره نمایند و خود در جمعه ۷ از هرات
خروج نموده در شنبه ۱۳ ذیقعده داخل فراه شدند و جمیع عساکر منصوره
که پیشتر با سپهسالار آمده بودند یراق پوش باستقبال آمده بنظر همایون
و شرف سجده مشرف شدند و در شنبه ۱۹ از فراه کوچ فرموده لشکر کوه گیلویه
بسرداری سیاوش خان قوللر آقاسی بنظر اشرف رسید و مقرر شد که تا رودخانه
رفته قلعه زمین داور را محاصره نمایند اما احتیاج بسیبه و جنگ نیست و در
قریب صد و پنجاه سر زنده بنظر اشرف رسید که از هندو روشنا
سلطان فرستاده بود و حاکم گرشک شاه بیرون شده باستقبال و سجده
اشرف مشرف شد و حسب الامر جمعی را تعیین نمودند و از کنار آب هیرمند بر
گردانیدند که در عراق و خراسان و دار المرز سه هزار نوکر گرفته و مواجب

نقد داده بیاورند و بعد از فتح و مراجعت از قندهار عساکر باره بطرف
رسیدند و در کنار رود هیرمند عساکر کرمان بسرداری قورچی باشی بطرف اشرف
رسیدند و روز شنبه ۴ از آب هیرمند عبور فرمودند و جمیع عساکر منصور
بایراق در خدمت اشرف روز جمعه عید اضحی بطالع حمل ظفر مبارک بقلعه
قندهار انداخته در روز دیگر بکنار قلعه آمدند و نواب همایون در باغ
عباس آباد که گنجعلی خان در شمال قلعه ساخته بود نزول اجلال فرمودند و عساکر
نصرت مآثر هر کس در مکان مناسب فرود آمدند و علیقلی بیک برادر سهراب
سابق که محبوس بود حسب الامر از اطلیده بود نزد آمده بشرف پابوس مشرف
شدند و در سنه ۱۰۵۸ در روز شنبه ۱۳ محرم قلعه بست فتح شد بسرداری
محراب خان و مظفر علی خان و عباسقلی خان و در ۴ صفر امرا که در بست بودند
حاکم بست را با نقد زنده و با نقد سرود و فیل و نقاره خانه بطرف اشرف
رسانیدند و صباح یکشنبه ۲ شهر مذکور بر قلعه قندهار یورش نموده شهر جارحی را

اند

گرفتند و قریب پنجاه سر ورنده آوردند و بعد از این فتح نواب همایون
ارباب رحم که مبادا اهالی قلعه هم بدستور قلعه بست قتیل و اسیر شوند
محمد بیک یساول صحبت را بقلعه فرستاده انعام نوشتند تا بعد
از تمرد در قتل و غارت مواخذ نباشند و اهل قلعه رقم اشرف را
بوسیده و بر سر گذاشتند و گفتند که عبد انسیتیم که نواب اعلی خود
آمده اند حالا که معلوم شد هر سگ و بنده ایم و قلعه را تسلیم کرده
بر قصر حرا آییم و در باب بر قصر آمدن شادی خان از همه بیشتر سعی میکرد
و در شنبه ۸ شهر مذکور بر قصر آمد و در شنبه ۱۰ قلیچاق خان با توابع بر قصر
آمده بوتیا محمد خان اوزبک متوسل شد و شب ۱۲ دولتخانه بر آمده
قلعه بتصرف اولیای دولت در آمده روز پنجشنبه ۱۳ دولتیان و قلیچاق خان
و نور ابوالحسن وغیره از امرای قندهار بپابوس اشرف مشرف شدند و روز
۱۶ نواب اشرف داخل قلعه شدند و در ساعت سعد در مسجد جامع

خطبه بنام نامی شاه عالم پناه خوانده شد و سکه باسم مبارک زدند
و اسدالله خان حاکم زمین داور که در روز اول امان خواسته بود
و قلعه را تسلیم سارو خان نموده با امرای قندهار و زمین داور با اسباب
و لشکر مخصوص شده بجانب هند رفتند و جمعی از عساکر مقرر شدند که ایشان را
حراست نموده بغزنین رسانند که مبادا از جهال قزلباش گزندی بایشان
آسیبی رساند و قلعه قندهار را بمحراب خان حاکم استراباد و قلعه بست را
بدوست علی سلطان زنگنه حاکم خواف و قلعه زمین داور بمحمد سلطان
چگنی حاکم سبزوار شفقت فرمودند و شاهوردی سلطان که قبل از این حاکم
دربند بود بجهت ایلچیگری هند تعیین شد و در یکشنبه ۲۳ نواب اعلی
از قندهار کوچ فرموده نوروز را در کنار هیرمند گذرانیدند و فراه را بسیاوش
خان داده روز پنجشنبه ۹ ربیع الثانی داخل هرات شدند و ذوالفقار
بیک ایلچی عبدالعزیز خان در سر راه بسجده اشرف و پابوس مشرف شد و

سه‌شنبه ۱۷ جمادی الاول خبر رسید که اوزبک زیب ولد سلطان
خرم با لشکر فراوان بر سر قندهار آمده محاصره نموده و چهار روز قبل از دو بهادر
خان سپهسالار با جمعی که از ایلغار بقلعه آمده بودند چون این خبر بسمع اشرف رسید
مقرر شد که نجف قلی بیک میرآخور باشی با جماعت زنگنه و سپاه منصور
و بار نیکی و الوار بجد و جهد بقندهار رفته خبردار باشند و حسب المقدور
در رفع آن کوشند و شنبه غره جمادی الثانیه علیقلیخان حاکم ماروچاق
را مقرر کردند که با تنی چند کس از نوکران عباسقلیخان برادرش برداشته با
اویماقاتی که در حدود هرات و ییلاق سبزوار بسرداری صفرعلیخان
متوجه شوند و سه‌شنبه ۲۵ جمادی الثانیه مرتضی قلیخان سپهسالار و مرتضی
قلیخان قورچی باشی و سیاوش خان قوللر آقاسی و پیر بوداق خان و آقا
خان مقدم و بعضی امرا که مقرر شده بود که بقندهار روند بپابوس مشرف شده
روانه شدند در بین اثنا خبر رسید که برادر سپهسالار هندوان متوجه که

از قلعه انداخته کشته شد و او خود از واهمه فوت شد روز یکشنبه ۲۱ رجب
اسمعیل میرزای برادر کوچک نواب اشرف فوت شد و چون امرای
عظام عریضه نوشته طبیب و منجم طلبیده بودند حسب الامر مقرر شد که بنده
کمال بن جلال منجم در ۲۳ شهر مذکور متوجه شوم و همین روز خبر رسید که
قلیج خان که از امرای معتبر هند است بمحاصره قلعه بست رفته بود و قلعه را
محاصره کرده و جعفر خان و قباد و اسد قلیخان با پسران خود و چهار هزار کس
از لشکر هند از پیش مذکور رانیده که گریخته و الحد و در انبار زنند و میر آخور بارگی
گلکوه و قندهار رفته بود با ایشان برخورده و محاربه نموده و شکست
داده هفتصد هشتصد سر بریده و نقاره خانه ایشان را گرفته و بقیه
السیف خود را بآب هیرمند انداخته جمعی کثیر را آب برده و این خبر
بقلیج خان رسیده از کنار قلعه بست کوچ نموده برگشته و در شنبه ۸
فوج باردوی اعلی رسید و چهارشنبه ۲۳ از هیرمند امرا گذشته در
سیکه که از اعمال بست است نزول نموده‌اند و از بنده تخمین وقت

جنگ

جنگ نمودند چون در آن وقت مریخ جنوبی بود و در یکشنبه شمالی شد عرض
کردم که این هفته مناسب نیست و روز دوشنبه متوجه شدند و خبر رسید که
که چون خبر شکست و مراجعت قلیج خان باورنگ زیب رسید غضبناک
شده حکم فرمود که در همان جای که سر راه قزلباش است توقف نماید
و خبردار شود و رستم خان دکنی را با جمعی که قدرت حرکت داشتند
بکومک او فرستاد و ایضا خبر رسید که مهرابخان حاکم قندهار بسیار
بیمار است و محتمل که پیش از دو سه روز دیگر بسیار امرا از بیم آنکه
مبادا بعد از فوت او قلعه را به هندیان رستم خان با قلیج خان و جمعی که
باهم متفق شده بر سر قزلباش آیند قولر اقاسی را با غلامان و بعضی امرا از
شدند و خود متعاقب اردو شد و از قرو اسباب را گذاشته روانه
شدند و روز شنبه ۲۶ قریب بظهر داخل کوشک نخود شدند و نزول
نمودند که قراولان رسیده خبر آوردند که لشکر هند و ترتیب یافته‌اند و

و روز باخر هم رسیده و هوا بسیار گرم بود و اسب قزلباش آب
نخورده بود فوج فوج بجهت اسب آب دادنها مراجعت مینمودند
و شب عیان در آمد امرا هم مراجعت نمودند و اکثر جماعت که
از آب دادنها اسب برگشته شتر و آذوقه و اسباب ایشان
نیامده بود بجهت آنکه خود را با اسباب خود برسانند بکنار هیرمند
مراجعت نمودند و دوشنبه ۲۸ نزول در کنار هیرمند نمودند و لشکر
هند و کثرت و جرات قزلباش را ملاحظه نمودند حیات را غنیمت
دانسته برگشته متوجه قندهار شده با اردوی اورنگ زیب پیوستند
و چندان از کثرت و جرات قزلباش بیان کردند که خوف عظیم بر
اورنگ زیب و مردم او راه یافته و در چهارشنبه ۷ رمضان
از کنار هلمند کوچ نموده برگشتند و شب جمعه ۹ رمضان مهرابخان
بجوار رحمت ایزدی پیوست و چون خبر بیماری مهرابخان بسمع

نواب اشرف رسید او تارخان را که از خواص غلامان این آستان
و از بزرگ زادگان گرجستان بود با ایالت قندهار سرافراز ساخته خاتم الیه
در شب ۱۰ ماه مذکور داخل قندهار شد و امرا روز چهارشنبه ۱۴ داخل
قندهار شدند و شروع در خرابی سیبهای هند نمودند و اطراف قلعه
را هموار کردند و قولر آقاسی را با جمعی از عساکر از دنبال هند و فرستادند
و با بغر نیز رفتند و چون هند و بسرعت رفته بود بایشان نرسیده مراجعت
کرد و روزه رمضان را داشته باتفاق بخدمت نواب اشرف رسیدند
و چون خبر ناامیدی هند و رجعت ایشان بسمع اشرف رسید روز
شنبه ۱۱ شوال از هرات متوجه مشهد شدند و امرا بتاریخ شنبه ۸
ذیقعده در مشهد بشرف پابوس مشرف شدند و حسب الامر مقرر شده
بود که اطراف گنبد حضرت علیه السلام را از بیرون و اندرون تعمیر نمایند
و جمیع دیوارها و طاقها و ایوانهای صحن را حتی منارها کاشی کنند و کنار نهر

وحوض و صحن را بسنگ تراشیده فرش نمایند بسرکاری علیقلی بیگ
و دو هزار تومان اخراجات با تمام رسیده و در سنه ۱۰۹۹ در سلخ محرم
الحرام خبر رسید که شهر ارجانه اوزبک که قبل ازین بجهت فتور و قحط
که در ماوراء النهر واقع شده بپناه بدرگاه جهان پناه آورده و در
حدود مرو تا حدود استراباد ایشانرا جا داده بودند درین وقت
مرخص شده برگشته اند و جهال ایشان در برگشتن دست درازی
و گوسفندی که در سر راه بوده کرده اند و خبر بعلیقلی خان حاکم مرو رسیده
با قلیلی از دنبال ایشان رفته که ایشانرا تادیب نماید در حدود
ماروچاق با وزبک رسیده و جمعی که همراه بوده اند بیشتر اوزبک
تاخته ایشانرا از هم پاشیده بکسب مشغول شده اند و مقدم
آن طایفه شنیده که جمعی از همراهان خود را بالو سر زده اند مراجعت
مینمایند و جمعی که بر سر علیقلی خان نمانده بر او تاخته نادانسته

بقتل

بقتل آورده اند و چون او با حاکم و ولینعمت این حرکت کرده بود نواب
اشرف را از کشته شدن او بد نیامده بود و در مقام تنبیه اوزبکان
در نیامده اما قورخمس بیگ پسر او را بجای پدر داده بحکومت سر
افراز فرمودند و او در چهارشنبه ۷ صفر داخل مرو شد و روز شنبه
۱۳ صفر مرتضی قلیخان بیجرلو که قورچی باشی بود بجهت بدستوری دیگر تقصیرها
معزول فرموده مرتضی قلیخان قاجار ولد محراب خان که سپهسالار بود
بشرف پابوس مشرف شده قورچی باشی گردید و در جمعه ۱۹ جمادی
الاول مطابق ۸ درجه میزان علیقلی بیگ برادر رستم خان سپهسالار سابق
را سپهسالار فرمودند و روز سه شنبه سلخ شهر مذکور نواب همایون از
مشهد مقدس متوجه عراق شدند و در خواجه ربیع نزول فرمودند و از
راه چشمه کلست و جمیرادکان و سلطان میدان و اسفراین و بسطام
و سنگ‌آب بتاریخ چهارشنبه ۲۸ شوال مطابق ۷ شهریور ماه جلالی

جلالیه درچه توس داخل دار السلطنه شدند و مدتی در اصفهان
و سایر محال بعیش و شکار مشغول بودند و بعد ازان بتوجه سیر مازندران
شده ازانجا باسترآباد فرموده چند روز توقف فرمودند و
ازانجا بدامغان آمدند و بتاریخ آخر روز جمعه ٢٤ ربیع الاول
سنه سبع و سبعین بعد الالف درحوالی دامغان روح مقدس
آن شاه نوجوان بروضه رضوان توجه فرمود و جسد مطهرش را بدار
المؤمنین قم نقل نمودند ذکر احوال خجسته آمال آفتاب اوج اقبال ابو
المظفر سلطان شاه صفی الثانی الصفوی الموسوی الحسینی
بهادرخان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین عدله و احسانه
ولادت با سعادت آنحضرت در دار السلطنه بتاریخ
اتفاق افتاد جلوس همایونش بر مسند سروری و خلافت موروثی
در شب یکشنبه ٣ ربیع الثانی سنه ١٠٧٧ در دار السلطنه اصفهان



واقع شد و اسم سامی آنحضرت بشاه صفی مقرر شد و چون اکثر اوقات از ابتداء جلوس مزاج مبارک از نهج اعتدال منحرف
بود و علل و امراض مختلف روی می‌نمود بصلاح میرزا باقر منجم اسم
سامیش تغییر یافته بشاه سلیمان موسوم گردید محمد مطهر یزدی مصرع
تاریخ یافته ع شد سلیمان زمان شاه صفی • و بتاریخ یکی بر تخت دولت
سلیمانی نشست و خطبه و سکه سلیمانی بنام نامی و القاب سامی
زینت یافت و میرزا مهدی اعتماد الدوله بتاریخ یوم الاحد ٤
شهر ذی‌الحجه سنه ١٠٧٩ از وزارت اعظم معزول گردید و در یوم الجمعه ٩
شهر مذکور شیخعلی خان زنگنه که تفنگچی آقاسی بود
بجلوس وزارت نمود و تا حالت تحریر که شهر محرم
سنه ١٠٨٩ بامر وزارت مشغولست ٥ تمام شد
المختصر بتاریخ شهر محرم سنه ١٠٨٩ علی ید العبد الاقل ابن سلیمان الحسنی ابو المهدی نعمت الله

